



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



جلد اول

خلاصه جلد اول فارسی اصول شریف کافی
حضرت علامه مجاهد محمد ابن یعقوب کلینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیمیای سعادت : خلاصه مجلدات اصول کافی

نویسنده:

محمد بن یعقوب شیخ کلینی

ناشر چاپی:

عبد الله عصام رودسری

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	کیمیای سعادت : خلاصه جلد اول اصول کافی جلد ۱
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	مقدمه
۲۱	کتاب فضل علم
۲۱	باب وجود دانش و آموختن آن و تشویق بدان
۲۲	باب توصیف و فضیلت علم و فضل دانشمندان
۲۳	باب انواع مردم
۲۳	باب ثواب دانشمند و دانشجو
۲۴	باب صفت علماء
۲۵	باب حق عالم
۲۵	باب مردن علماء
۲۶	باب همنشینی و همدمی باعلما
۲۶	باب پرسش از عالم و مذاکره با او
۲۷	باب بذل علم
۲۷	باب نهی از ندانسته گوئی
۲۷	باب کسی که ندانسته عمل کند
۲۸	باب بکار بستن علم
۲۹	باب کسیکه از علمش روزی خورد و به آن بنزد
۲۹	باب ثبوت حجت بر عالم و سختی امرش
۳۰	باب نوادر - متفرقات
۳۱	باب روایت کتب و توسل به آنها و حدیث و فضیلت نوشتن
۳۲	باب تقلید

۳۳	باب بدعت ها و رأی و قیاسها
۳۶	باب رجوع به قرآن و سنت و اینکه همه حلال و حرام و احتیاجات مردم در قرآن یا سنت موجود است
۳۸	باب اختلاف حدیث و روایت عظیم امیرالمومنین علیه السلام
۴۱	باب اخذ به قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شواهد قرآن
۴۲	کتاب توحید
۴۲	باب حادث بودن جهان و اثبات پدید آورنده آن
۴۹	باب جواز تعبیر از خدا به شی چیز
۵۱	باب آنکه خدا را جز بخودش نتوان شناخت
۵۲	باب کمترین درجه خدانشناسی
۵۳	باب معبود پرستش شده
۵۴	باب بودن و مکان
۵۶	باب انتساب و خویشی
۵۷	باب نهی از سخن گفتن در چگونگی
۵۸	باب ابطال دیدن خدا
۶۲	باب نهی از توصیف خدا به غیر آنچه خود توصیف نموده
۶۴	باب نهی از جسم و صورت درباره خدا
۶۵	باب صفات ذات
۶۶	باب دیگری که از جمله باب اولست
۶۷	باب اراده از صفات فعل است و سایر صفات فعل
۶۸	باب حدوث اسماء
۶۸	باب معانی اسماء و اشتقاق آنها
۷۱	باب دیگریکه جزء باب اولست جز اینکه فرق میان معانی اسماء خدا و اسماء مخلوق را اضافه دارد
۷۵	باب تاویل صفت صمد
۷۶	باب حرکت و انتقال
۷۷	راجع به قول خدای تعالی هر راز گویی که میان سه نفر باشد، خدا چهارمین آن هاست
۷۷	راجع بقول خدایتعالی خدای رحمان بر عرش استواری دارد

۷۸	راجع بقول خدای تعالی اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است
۷۸	باب عرش و کرسی
۸۰	باب روح
۸۱	باب کلیات توحید
۸۸	باب نوادر
۹۰	باب بداء
۹۴	باب مشیت و اراده
۹۴	باب جبر و قدر و امر بین الامرین
۹۶	باب استطاعت
۹۷	کتاب حجت
۹۷	باب ناگزیری از حجت
۱۰۲	طبقات پیغمبران و رسولان و ائمه‌علیهم السلام
۱۰۳	فرق میان رسول و نبی و محدث
۱۰۴	در اینکه زمین خالی از حجت نماند
۱۰۴	شناختن امام و مراجعه باو
۱۰۸	وجوب اطاعت ائمه
۱۱۰	ائمه، گواهان خدای عز و جل باشند بر خلقش
۱۱۲	در اینکه رهنمایان تنها ائمه باشند
۱۱۲	در اینکه ائمه علیه السلام ولی امر خدا و خزانه دار علم او هستند
۱۱۳	در اینکه ائمه علیه السلام خلفاء خدایند در زمین و درهای توجه به اویند
۱۱۳	در اینکه ائمه علیه السلام نور خدای عزوجل باشند
۱۱۵	ارکان زمین ائمه می باشند
۱۱۷	باب مخصوص و جامع در فضیلت و صفات امام
۱۲۲	ائمه علیهم السلام والیان امر و حسد برده شدگانی هستند که خدای عزوجل در قرآن فرموده
۱۲۳	ائمه علیهم السلام نشانه هایی هستند که خدای عزوجل در کتابش یاد فرموده
۱۲۴	واجب دانستن خدای عزوجل و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم همراه بودن با ائمه علیه السلام را

- ۱۲۸ اهل ذکریکه خدا مردم را بپرسش از ایشان امر فرموده ائمه هستند
- ۱۳۰ کسانی را که خدای تعالی در قرآنش عالم نامیده ائمه می باشند
- ۱۳۰ راسخون در علم همان ائمه علیهم السلام می باشند
- ۱۳۱ علم بائمه داده شده و در سینه آنها ثبت است
- ۱۳۲ کسانی را که خدا از میان بندگان برگزیده و قرآن را به ارشاد داده ائمه علیهم السلام می باشند
- ۱۳۳ امامان در قرآن دو قسمند: امامیکه بخدا خواند و امامیکه بدوزخ کشاند
- ۱۳۳ قرآن بسوی امام هدایت می کند
- ۱۳۳ نعمتی را که خدای عزوجل در کتابش ذکر فرموده ائمه علیهم السلامند
- ۱۳۴ المتوسمین یعنی آن باریک بینانی که خدایتعالی در کتابش ذکر فرموده که راه حق در خاندانشان پابرجاست ائمه علیهم السلام هستند
- ۱۳۵ عرض اعمال بر پیغمبر و ائمه صلی الله و آله
- ۱۳۵ روشی که بر پایداری آن ترغیب شده ولایت علی علیه السلام است
- ۱۳۶ ائمه کانون علم و درخت نبوت و آمد و شدگاه فرشتگانند
- ۱۳۶ ائمه وارثان دانشند، یکی پس از دیگری دانش را به ارث میبرند
- ۱۳۸ ائمه علم پیغمبر خاتم و تمام پیغمبران و اوصیاء پیشین خود را به ارث برده اند
- ۱۳۹ هر کتابی را که خدا نازل کرده نزد ائمه است و به هر لغتی که باشد آنرا میدانند
- ۱۴۱ همه قرآن را غیر ائمه جمع نکرده و تنها ایشان همه آنرا میدانند
- ۱۴۲ آنچه از اسم اعظم خدا بائمه عطا شده است
- ۱۴۲ آیاتی که از پیغمبران نزد ائمه علیه السلام است
- ۱۴۲ اسلحه و متاعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ائمه است
- ۱۴۴ در شان انا انزلناه فی لیل القدر و تفسیر آن
- ۱۵۱ ائمه تمام علومیکه بملائکه و پیغمبران و رسولان رسیده است میدانند
- ۱۵۲ باب نادر در آن ذکری از علم غیب است
- ۱۵۶ ائمه علیه السلام هر گاه خواهند بدانند، بدانند
- ۱۵۶ ائمه علیه السلام باختیار خود می میرند و زمانش را می دانند
- ۱۶۰ ائمه علیهم السلام آنچه واقع شده و می شود میدانند و چیزی از ایشان نهان نیست
- ۱۶۱ خدای عزوجل هر علمی که به پیغمبرش آموخت امر فرمود که به امیرالمؤمنین پیامزد و او در علم وی شریکست

کیمیای سعادت : خلاصه جلد اول اصول کافی جلد 1

مشخصات کتاب

کیمیای سعادت

جلد اول

خلاصه جلد اول فارسی اصول شریف کافی حضرت علامه مجاهد محمد ابن یعقوب کلینی

با شرح و تعلیق اثر: عبد الله عصام رودسری

ص: 1

اشاره

« بسم الله الرحمن الرحيم »

این اثر را نگارنده تقدیم می نماید به ذات اقدس احدیت و تمامی مقدسین درگاه او و در صدر آنان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم و امید دارد تا مورد رضایت خدا و رسول او و ائمه اطهار و مقربین درگاه آنان واقع شود و خداوند علی اعلی، اجرت عمل و تلاش او را فرج مهدی آل محمد علیه السلام و عجل فرجهم قرار دهد. آمین آمین آمین یا رب العالمین.

عبدالله عصام رودسری

ص: 2

این اثر شریف خلاصه‌ی کتاب اصول کافی مولانا المجاهد فی سبیل الله حضرت علامه عالی قدر شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رحمه الله تعالی علیه یعنی یار و یاور دین خدا و خادم محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم است و نگارنده در این اثر تلاش نموده است تا از نقل احادیثی که فهم آن غامض است خودداری نموده و نیز به جهت رعایت اصول خلاصه نویسی از درج بعضی از قسمت های روایات که تکراری است و نیز آن قسمت از احادیث که در آن ها استناد به آیات کتاب خدا شده است در صورت لزوم ذکر شود زیرا ترجمه های تحت لفظ هرگز زیبایی و شیوایی کلام خدا را ندارد و لذا محقق می تواند در صورت نیاز به اصل روایت مراجعه نماید که روایت عظیم مولانا المظلوم حضرت موسی بن جعفر به هشام نمونه ی بارز آن است.

و من الله توفیق و علیه التکلان

کلب آستان حضرت علامه امینی

عبدالله عصام رودسری

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدای راست که برای نعمتش ستایش شده و برای قدرتش پرستیده گشته، در سلطنت خویش فرمان رواست و به جهت شوکتش از او بیم دارند و خدا به وسیله ی پیشوایان هدایت که خاندان پیغمبر ما می باشند دینش را آشکار نمود و راه های راست خود را روشن ساخت و حقیقت چشمه های دانش خویش را برگشود، ایشان را طریق معرفتش و نشانه های دینش و دربانان بین خود و خلقتش و باب شناسایی حقش قرار داد و محرم اصرار نهفته ی خویش ساخت.

پس سزاوارتر چیزی که عاقل بگیرد و متفکر باهوش آن را جوید و شخص با توفیق و درست رو در آن کوشد همانا علم دین و شناختن روش عبادتی است که خدا از خلقتش خواسته و آن توحید و مقررات و احکام و امر و نهی و جلوگیری ها و آداب او می باشد و امام علیه السلام فرموده است کسی که از روی علم داخل ایمان شود ثابت ماند و ایمانش او را سود بخشد و کسی که بدون علم داخل شود همچنان که داخل شده خارج می شود و نیز فرموده است هر که دینش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) بگیرد از کوه ها استوارتر است و کسی که دینش را از دهان مردم گیرد همان مردمش از دین برگردانند و باز فرمود هر که امر امامت ما را از قرآن نفهمد از فتنه ها بیرون نرود.

(کتاب عقل و جهل)

1- امام باقر (علیه السلام) فرماید: چون خدا عقل را آفرید از او بازپرسی کرده باو گفت پیش آی پیش آمد، گفت باز گرد، بازگشت، فرمود بعزت و جلالم سوگند مخلوقی که از توبه پیشم محبوب تر باشد نیافریدم و ترا تنها بکسانیکه دوستشان دارم بطور کامل دادم. همانا امر و نهی کیفر و پاداشم متوجه تو است

2- اصبع بن نباته از علی علیه السلام روایت می کند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: ای آدم من مأمور شده ام که ترا در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم پس یکی را بر گزین و دو تا را واگذار. آدم گفت چیست آن سه چیز؟ گفت: عقل و حیاء و دین آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل بحیاء و دین گفت شما باز گردید و او را واگذارید، آن دو گفتند ای جبرئیل ما مأموریم هر جا که عقل باشد با او باشیم. گفت خود دانید و بالا رفت.

3- شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگست، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

4- حسن بن جهم گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: دوست هر انسانی عقل او است و دشمن او جهلش.

5- حسن بن جهم گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم نزد ما دسته ای هستند که دوستدار امامند ولی آن تصمیم راسخ را ندارند (که بتوانند از راه عقیده خویش از جان و مال بگذرند) همین قدر است که از محبت امام دم می زنند. فرمود آنها (بواسطه کوتاهی عقل و قصور ادارکشان) از جمله کسانی که مورد سرزنش خدا قرار گرفته اند نیستند. همانا خدا می فرماید: عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت (و ایشان صاحب بصیرت نمی باشند).

6- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد ببهشت می رود (پس هر که عاقل است ببهشت می رود).

7- ابو جارود از امام پنجم علیه السلام نقل می کند: خدا در روز قیامت نسبت بحساب بندگانش باندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است باریک بینی می کند.

8- سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم فلاخی در عبادت و دیانت و فضیلت چنین و چنانست فرمود: عقلش چگونه است؟ گفتم نمی دانم، فرمود، پاداش باندازه عقل است، همانا مردی از بنی اسرائیل در یکی از جزایر دریا که سبز و خرم و پر آب و درخت بود عبادت خدا می کرد یکی از فرشتگان از آنجا گذشت و عرض کرد پروردگارا مقدار پاداش این بنده ات را به من بنما خداوند باو نشان داد و او آن مقدار را کوچک شمرد، خدا باو وحی کرد همراه او باش پس آن فرشته بصورت انسانی نزد او آمد عابد گفت تو کیستی؟ گفت مردی عابدم چون از مقام و عبادت تو در این مکان آگاه شدم نزد تو آمدم تا با تو عبادت خدا کنم پس آن روز را با او بود، چون صبح شد فرشته باو گفت: جای پاکیزه ای داری و فقط برای عبادت

خوب است. عابد گفت: اینجا یک عیب دارد. فرشته گفت: چه عیبی؟ عابد گفت: خدای ما چهارپائی ندارد، اگر او خری می داشت در اینجا می چرانیدیمش براستی این علف از بین می رود! فرشته گفت: پروردگار که خرد ندارد، عابد گفت: اگر خری می داشت چنین علفی تباہ نمی شد، پس خدا بفرشته وحی کرد: همانا او را باندازه عقلش پاداش می دهم (یعنی حال این عابد مانند مستضعفین و کودکان است که چون سخنش از روی ساده دلی و ضعف خرد است مشرک و کافر نیست لیکن عبادتش هم پاداش عبادت عالم خداشناس را ندارد).

9- امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله و آله نقل می کند که: چون خوبی حال مردی (مانند نماز و روزه بسیارش) بشما رسید، در خوبی عقلش بنگرید زیرا به میزان عقلش پاداش می یابد.

10- ابن سنان گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردیست عاقل که گرفتار وسواس در وضو و نماز می باشد: فرمود چه عقلی که فرمانبری شیطان می کند؟ گفتم: چگونه فرمان شیطان می برد؟ فرمود از او پرس و سوسه ای که باو دست می دهد از چیست؟ قطعاً بتو خواهد گفت از عمل شیطانست.

11- پیغمبر فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است، زیرا خوابیدن عاقل از شب بیداری جاهل بهتر است و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (به سوی حج و جهاد) بهتر است و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسازد (تا عقلش را کامل نکند مبعوث نسازد) و عقل او برتر از عقول تمام امتش باشد و آنچه پیغمبر در خاطر دارد، از اجتهاد مجتهدین بالاتر است و تا بنده ای واجبات را به عقل خود در نیابد آنها را؛ انجام نداده است همه عابدان در فضیلت عبادتشان بیای عاقل نرسند. عقلاً همان صاحبان خردند که درباره ایشان فرموده: تنها صاحبان خرد اندرز می گیرند.

12- هشام بن حکم گوید: موسی بن جعفر علیهم السلام به من فرمود: ای هشام خدای تبارک و تعالی صاحب عقل و فهم را در کتاب مژده داده است و فرموده ای هشام همانا خدای متعال بواسطه عقل حجت را برای مردم تمام کرده و پیغمبران را بوسیله بیان یاری کرده و بسبب برهانها بر روییت خویش دلالتشان نموده و فرموده است ای هشام خدا اینها را دلیل بر شناسائی خود قرار داده که مسلماً مدبری دارند، پس فرموده است ای هشام پس خداوند صاحبان عقل را اندرز داده و به آخرت تشویقشان نموده و فرموده است.

ای هشام سپس خدا کسانی را که کفرش را تعقل نمی کنند بیم داده و فرموده. ای هشام عقل همراه علم است و خدا فرموده ای هشام خدا اکثریت را نکوهش نموده و فرموده ای هشام سپس اقلیت را ستوده و فرموده ای هشام سپس خداوند از صاحبان عقل به نیکوترین وجه یاد نموده و ایشان را بهترین زیور آراسته و فرموده ای هشام خدای تعالی در کتابش می فرماید (37 سوره 50) همانا در این کتاب یاد آوری است برای کسی که دلی دارد (یعنی عقل دارد) و فرموده (12 سوره 31) ((همانا بلقمان حکمت دادیم)) فرمود مقصود از حکمت عقل و فهم است. ای هشام

لقمان پسرش گفت: تابع حق باش تا عاقلترین مردم باشی همانا زیرکی در برابر حق ناچیز است پسر عزیزم دنیا دریای ژرفی است که خلقی بسیار در آن غرقه شدند (اگر از این دریا نجات می خواهی) باید کشتیت در این دریا تقوای الهی و آکنده آن ایمان و بادبانش توکل و ناخدایش عقل و رهبریش دانش و لنگرش شکیبائی باشد. ای هشام برای هر چیز رهبری است و رهبری عقل اندیشیدن و رهبر اندیشید خاموشی است و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب عقل تواضع است، برای نادانی تو همین بس که مرتکب کاری شوی که از آن نهی شده ئی. ای هشام خدا پیغمبران و رسولان شرا بسوی بندگان نفرستاد مگر برای آنکه از خدا خردمند شوند (یعنی معلومات آنها مکتسب از کتاب و سنت باشد نه از پیش خود) پس هر که نیکوتر پذیرد معرفتش بهتر است و آنکه بفرمان خدا داناتر است عقلش نیکوتر است و کسیکه عقلش کاملتر است مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است: ای هشام خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان، حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامانند علیه السلام و حجت پنهان عقل مردم است. ای هشام عاقل کسی است که حلال او را سپاسگزاری باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نشود. ای هشام هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط سازد بویرانی عقلش کمک کرده است: آنکه پرتو فکرش را به آروزی درازش تاریک کند و آنکه شگفتیهای حکمش را بگفتار بیهوده اش نابود کند و آنکه پرتو اندرز گرفتن خود را بخواهشهای نفسش خاموش نماید (هر که چنین کند) گویا هوس خود را بویرانی عقلش کمک داده و کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را تباه ساخته است. ای هشام چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد که دل از فرمان پروردگارت باز داشته و علیه عقلت از هوست فرمان برده باشی. ای هشام صبر بر تنهایی نشانه قوت عقل است. کسی که از خدا خردمندی گرفت از اهل دنیا و دنیاطلبان کناره گیرد و به آنچه نزد خداست پردازد و خدا انیس و وحشت او و یار تنهایی او و اندوخته هنگام تنگدستی او و عزیز کننده اوست بی فامیل و تبار. ای هشام حق برای فرمانبرداری خدا پیا داشته شد، نجاتی جز فرمانبرداری نیست و فرمانبرداری بسبب علم است و علم با آموزش بدست آید و آموزش بعقل وابسته است و علم جز از دانشمندان الهی بدست نیاید و شناختن علم بوسیله عقل است.

ای هشام کردار اندک از عالم چند برابر پذیرفته شود و کردار زیاد از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد. ای هشام همانا عاقل به کم و کاست دنیا با دریافت حکمت خشنود است و با کم کاست حکمت و رسیدن به دنیا خشنود نیست از این رو تجارشان سودمند گشت. ای هشام همانا خردمندان زیاده بر احتیاج از دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان با اینکه ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه لازم. ای هشام عاقل به دنیا و اهل دنیا نگریست و دانست که دنیا جز با زحمت دست ندهد و به آخرت نگریست و دانست که آن هم جز با رحمت نیاید پس با زحمت در جستجوی پاینده تر آن برآمد (یعنی چون دید به دست آوردن دنیا و آخرت هر دو احتیاج به زحمت دارد با خود گفت چه بهتر که این زحمت را در راه تحصیل آخرت پاینده متحمل شوم). ای هشام خردمندان از دنیا رو گردانیده به آخرت روی آوردند زیرا ایشان دانستند که دنیا خواهان است و خواسته و آخرت هم خواهان است و خواسته و کسی که خواهان آخرت باشد دنیا او را بجوید تا روزیش را بطور کامل از دنیا برگیرد و کسی که دنیا طلبد آخرت

او را جوید یعنی مرگش در رسد و دنیا و آخرتش را تباه سازد. ای هشام کسی که ثروت بدون مال و دل آسودگی از حسد و سلامتی دین خواهد باید با تضرع و زاری از خدا بخواهد که عقلش را کامل کند زیرا عاقل به قدر احتیاج قناعت کند و آنکه به قدر احتیاج قناعت کند بی نیاز گردد و کسی که بقدر احتیاج قناعت نکند هرگز بی نیازی نیابد. ای هشام خدا از مردمی شایسته حکایت کند که آنها گفته اند (8 سوره 3) ((پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت فرمودی دل‌های مان را منحرف مساز و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که تو بخشاینده ای)) چون دانستند که دلها منحرف شوند و به کوری و سرنگونی گرایند. همانا از خدا نترسد کسی که از جانب خدا خردمند نگردد و کسی که از جانب خدا خرد نیابد دلش بر معرفت ثابتی که بدان بینا باشد و حقیقتش را دریابد بسته نگردد و کسی که به دین سعادت رسد که گفتار و کردارش یکی شود و درونش با برونش موافق باشد زیرا خدایی که اسمش مبارک است بر عقل درونی پنهان جز به ظاهری که از باطن حکایت کند دلیلی نگذاشته است. ای هشام امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: خدا با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود و تا چند صفت در انسان نباشد عقلش کامل نشده است مردم از کفر و شرارتش در امان و به نیکی و هدایتش امیدوار باشند. زیادی مالش بخشیده زیادی گفتارش بازداشت شده باشد. بهره او از دنیا مقدار قوتش باشد. تازنده است از دانش سیر نشود. ذلت با خدا را از عزت با غیر خدا دوست تر دارد. تواضع را از شرافت دوست تر دارد. نیکی اندک دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را اندک شمارد همه مردم را از خود بهتر داند و خود را از همه بدتر و این تمام مطلب است. ای هشام عاقل دروغ نگوید اگر چه دلخواه او باشد. ای هشام کسی که مردانگی ندارد دین ندارد کسی که عقل ندارد مردانگی ندارد. با ارزش ترین مردم کسی است که دنیا را برای خود منزلی نداند. همانا برای هدفهای شما بهائی جز بهشت نیست پس آنرا به غیر بهشت نفروشید. ای هشام امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: از جمله علامات عاقل این است که سه خصلت در او باشد.

1- چون از او پرسند جواب دهد 2- و چون مردم از سخن در مانند او سخن گویند 3- و رأیی اظهار کند که به مصلحت همگنان باشد کسی که هیچ یک از این صفات ندارد احمق است، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در صدر مجلس نباید نشیند مگر مردی که این سه خصلت یا یکی از آنها را داشته باشد و کسی که هیچ ندارد و در صدر نشیند احمق است. و حسن بن علی علیه السلام فرمود حاجات خود را از اهلش خواهید عرض شد اهلش کیانند ای پسر پیغمبر؟ فرمود: آنها که خدا در کتابش بیان کرده و یاد نموده و فرموده: تنها صاحب دلان پند گیرند. و آنها خردمندانند. و علی بن حسین علیهما السلام فرمود: همشینی با خوبان صلاح انگیز است و حسن اخلاق دانشمندان عقل خیز و فرمانبری از حاکمان عادل کمال عزت است و بهره برداری از ما کمال مردانگی و رهنمائی مشورت خواه ادای حق نعمت است و خودداری از آزار نشانه کمال عقل است و آسایش تن در دنیا و آخرت. ای هشام عاقل به کسی که بترسد تکذیبش کند خبر ندهد و از آنکه نگرانی مضایقه دارد چیزی نخواهد و به آنچه توانا؛ نیست وعده ندهد و به آنچه در امیدواریش سرزنش شود امید نبندد و به کاری که بترسد در آن در مانند اقدام نکند.

13- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عقل پرده ایست پوشاننده محبت. و فضل جمالی است هویدا پس نادرستیهای اخلاقت را به فضلت به پوشان و با عقلت هوست را بکش تا دوستی مردم برایت سالم ماند و محبت تو بر آنها آشکار گردد.

14- سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل به میان آمد حضرت فرمود: عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید، سماعه گوید من عرض کردم قربانت کردم غیر از آنچه شما به ما فهمانیده اید نمی دانیم. حضرت فرمود: خدای عزوجل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانین است پس بدو فرمود: پس رو او پس رفت سپس فرمود پیش آی پیش آمد خدای تبارک و تعالی فرمود: ترا با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم سپس جهل را تاریک و از دریای شور و تلخ آفرید به او فرمود پس رو پس رفت فرمود پیش بیا پیش نیامد فرمود: گردن کشی کردی؟ او را از رحمت خود دور ساخت سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل مکرمت و عطاء خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویش نمودی من ضد او هستم و بر او توانایی ندارم آنچه از لشکر به او دادی به من هم عطا کن فرمود بلی می دهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی ترا و لشکر تو را از رحمت خود بیرون می کنم عرض کرد خشنود شدم پس هفتاد و پنج لشکر به او عطا کرد. و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل) بدین قرار است:

نیکی و آن وزیر عقل است و ضد او را بدی قرار داد؛ که آن وزیر جهل است؛ و ایمان و ضد آن کفر؛ و تصدیق حق و ضد آن انکار است؛ و امیدواری و ضد آن نومیدی؛ و دادگری و ضد آن ستم؛ و خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛ و سپاسگذاری و ضد آن ناسپاسی؛ و چشمداشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛ و توکل و اعتماد به خدا و ضد آن حرص و آز؛ و نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛ و مهربانی و ضد آن کینه توزی و دانش و فهم و ضد آن نادانی؛ و شعور و ضد آن حماقت؛ و پاکدامنی و ضد آن بی باکی و رسوائی و پارسائی و ضد آن دنیا پرستی؛ و خوشرفتاری و ضد آن بدرفتاری؛ و پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛ و فروتنی و ضد آن خودپسندی؛ و آرامی و ضد آن شتابزدگی؛ و خردمندی و ضد آن بی خردی و خاموشی و ضد آن پرگوئی؛ و رام بودن و ضد آن گردنکشی؛ و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن، و شکیبایی و ضد آن بی تابی؛ و چشم پوشی و ضد آن انتقامجویی؛ و بی نیازی و ضد آن نیازمندی؛ و به یاد داشتن و ضد آن بی خبر بودن؛ و در خاطر نگه داشتن و ضد آن فراموشی؛ و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره گیری؛ و قناعت و ضد آن حرص و آز؛ و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛ و دوستی و ضد آن دشمنی؛ پیمان داری و ضد آن پیمان شکنی؛ و فرمانبری و ضد آن نافرمانی سرفروزی و ضد آن بلندی جستن؛ و سلامت و ضد آن مبتلا بودن؛ و دوستی و ضد آن تنفر و

انزجار؛ و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی؛ و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛ و امانت و ضد آن خیانت؛ و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛ و چالاکی و ضد آن سستی و زیرکی و ضد آن کودنی؛ و شناسایی و ضد آن ناشناسائی؛ و مدارا و رازداری و ضد آن رازفاش کردن؛ و یک روئی و ضد آن دغلی؛ و پرده پوشی و ضد آن فاش کردن؛ و نماز گزاردن و ضد آن تباه کردن نماز؛ و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛ و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛ و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن نگهداری و ضد آن سخنچینی؛ و نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛ و با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛ و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی؛ و خودپوشی و ضد آن خود آرائی و تقیه و ضد آن بی پروائی؛ و انصاف و ضد آن جانبداری باطل؛ و خودآرائی برای شوهر و ضد آن زنا دادن؛ و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛ و حیا و آرم و ضد آن بی حیائی؛ و میانه روئی و ضد آن تجاوز از حد؛ و آسودگی و ضد آن خود را به رنج انداختن؛ و آسان گیری و ضد آن سختی گیری؛ و برکت داشتن و ضد آن بی برکتی؛ و تن درستی و ضد آن گرفتاری؛ و اعتدال و ضد آن افزون طلبی؛ و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛ و سعادت و ضد آن شقاوت؛ و توبه و ضد آن؛ اصرار بر گناه؛ و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛ و دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛ دعا کردن و ضد آن سرباز زدن؛ و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛ و خوشدلی و ضد آن اندوهگینی؛ مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن و سخاوت و ضد آن بخیل بودن.

پس تمام این صفات (هفتاد و پنج گانه) که لشکریان عقلند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنینی که خدا دلش را به ایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند و متدرجا همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند آنگاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش به دست نیاید خدا ما و شما را به فرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد. (در متن جنود عقل و جهل را هفتاد و پنج ذکر کرده و در توجیه هفتاد و هشت و ظاهرا بعضی به عبارت دیگر تکرار شده).

15- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچگاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه عقل خودشان سخن گوئیم.

16- امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دلهای نادانان را طمع ها از جا بر می کنند و آرزوهای بی جا در گروشان می گذارند و نیرنگها به دامشان می اندازند.

17- حضرت صادق علیه السلام فرمود با عقل ترین مردم خوش خلق ترین آنها است.

18- ابو هاشم گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و از عقل و ادب گفتگو می کردیم حضرت فرمود: ای ابو هاشم عقل موهبت خدا است و ادب با رنج سختی بدست آید پس کسی که در کسب ادب زحمت کشد آن را بدست آرد و کسی که در کسب عقل رنج برد بر نادانی خویش افزاید.

19- اسحاق بن عمار گوید: به حضرت صادق عرض کردم: قربانت گردم من همسایه ای دارم که نماز خواندن و صدقه دادن و حج رفتنش بسیار است و عیب ظاهری ندارد فرمود عقلش چطور است گفتم: عقل درستی ندارد فرمود: پس با آن اعمال درجه اش بالا نمی رود.

20- ابن سکیت گوید به امام دهم علیه السلام عرض کردم: چرا خود حضرت موسی را با وسیله عصا و ید بیضا و ابزار ابطال جادو فرستاد و حضرت عیسی را با وسیله طبابت و حضرت محمد را که بر او و خاندانش و پیغمبران درود باد به وسیله کلام و سخنرانی حضرت فرمود: چون خدا موسی علیه السلام را مبعوث کرد جادوگری بر مردم آن زمان غلبه داشت پس او از طرف خدا چیزی آورد که مانندش از توانائی آنها خارج بود و به وسیله آن جادوی آنها را باطل ساخت و حجت را بر ایشان ثابت کرد و عیسی علیه السلام را در زمانی فرستاد که فلج و زمینگیری زیاد شده بود و مردم نیاز به طب داشتند پس او از جانب خدا چیزی آورد که مانندش را نداشتند پس به اجازه خدا مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و پسر را درمان نمود و حجت را بر ایشان ثابت کرد. و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در زمانی فرستاد که خطبه خوانی و سخنوری به گمانم شعر را هم فرمود زیاد شده بود، پس آن حضرت از طرف خدا پندها و دستوراتی شیوا آورد که گفتار آنها را باطل کرد و حجت را بر ایشان تمام نمود. ابن سکیت گفت به خدا هرگز مانند تو را ندیده ام بفرمائید در این زمان حجت خدا بر مردم چیست فرمود: عقل است که بوسیله آن امام راستگو می شناسد و تصدیقش می کند و دورغگو را می شناسد و تکذیبش می نماید. ابن سکیت گفت به خدا جواب درست همین است.

21- حضرت صادق علیه السلام فرمود: حجت خدا بر بندگان پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا عقل است.

22- و فرمود: پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سرچشمه می گیرند. عقل انسان را کامل کند و رهنما و بینا کننده و کلید کار اوست و چون عقلش به نور خدائی مؤید باشد دانشمند و حافظ و متذکر و با هوش و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و کجاست و خیرخواه و بدخواه خود را بشناسد و چون آنرا شناخت روش زندگی و پیوست و جدا شده خویش بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف بفرمانش مخلص شود و چون چنین کند از دست رفته را جبران کرده بر آینده مسلط گردد و بداند در چه وضعی است و برای چه در اینجاست و از کجا آمده و به کجا می رود؟ اینها همه از تأیید عقل است.

23- حضرت صادق علیه السلام فرمود عقل راهنمای مؤمن است.

24- امام صادق علیه السلام از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمود: ای علی هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سود بخش تر از عقل نیست.

25- امام باقر علیه السلام فرمود چون خدا عقل را آفرید به او فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت فرمود بعزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است.

26- اسحاق بن عمار گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: نزد مردی می روم و بعضی از سخنم را می گویم او تمام مقصود مرا می فهمد و مردی دیگر نزد او می روم و تمام سخنم را به او می گویم او طبق گفته من جواب می دهد و مردی دیگر نزد او می روم و سخنم را می گویم او (چون مقصود مرا نمی فهمد) می گوید دوباره بگو. فرمود: ای اسحاق می دانی چرا چنین است؟ گفتم: نه، فرمود: آنکه تمام سخن ترا از بعضی گفتارت می فهمد، کسی است که نطفه اش با عقلش خمیر شده است و آنکه پس از اتمام سخنت جواب تو را می گوید کسی است که عقلش در شکم مادر به او آمیخته است و آنکه چون سخنش گوئی گوید: دوباره بگو کسی است که پس از بزرگ شدن عقلش به او آمیخته شده است که می گوید دوباره بگو

27- امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چون مردی را پر نماز و روزه دیدید به او ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است.

28- امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل کسی که تعقل نکند رستگار نگردد و تعقل نکند کسی که نداند، کسی که بفهمد نجیب می شود، کسی که صبر کند پیروز شود، دانش سپر بدبختی است و راستی عزت است و نادانی زلت، فهمیدن بزرگواری و سخاوت کامیابی و خوش خلقی دوستی آورنده است، کسی که به اوضاع زمانش آگاه باشد اشتباهات بر او هجوم نیارد، دورانیشی همان بدبینی است واسطه بین انسان و رسیدن به حقیقت نعمت وجود عالم است و نادان در این میان بدبخت است، خدا دوست کسی است که او را شناخت و دشمن آنکه خودسرانه خویش را در زحمت شناسائیش انداخت خردمند عیب پوش است و نادان فریبده اگر خواهی بزرگوار شوی ملایم باش و اگر خوار شوی درشتی کن شریف طینت نرم دل است بداصل سخت دل کس که کوتاهی کند به پرتگاه افتد و کسی که از عاقبت بیم کند از نسنجیده کاری سالم ماند، کسی که ندانسته و ناگاه بکاری در آید بینی خود را بریده است (خود را بنهایت خواری و مذلت انداخته است). هر که نداند نفهمد و هر که نفهمد سالم نماند و آنکه سالم نماند عزیز نگردد و هر که عزیز نگردد خرد شود. و آنکه خرد شود سرزنش شود و هر کس چنین باشد سزاوار است که پشیمان شود.

29- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی را که آگاه شوم بر یکی از صفات خوب استوار است، پذیرم و از نداشتن صفات دیگرش بگذرم ولی از نداشتن عقل و دین چشم نمی پوشم زیرا جدائی از دین جدائی از امنیت است و زندگی با حراس گوارا نباشد و فقدان عقل فقدان زندگی است (زیرا بی خردان) فقط با مردگان مقایسه شوند و بس.

30- و نیز فرمود: خود بینی انسان دلیل بر سستی خودش می باشد.

31- حسن بن جهم گوید: جمعی از یاران ما خدمت حضرت رضا علیه السلام سخن از عقل به میان آوردند. امام فرمود: دینداری که عقل ندارد اعتنائی به او نباشد. گفتم: قربانت گردم. بعضی از مردمی که به امامت قائلند ما نقصی بر آنها نمی بینیم در صورتی که به اندازه عقلشان عقل شایسته ندارند فرمود: ایشان مورد خطاب خدا نیستند (زیرا خدا عاقل را امر و نهی می کند و به اندازه عقلشان پاداش و کیفر می دهد) خدا عقل را آفرید به او فرمود: پیش آی پیش آمد، برگرد، برگشت فرمود به عزت و جلالم بهتر و محبوبتر از تو چیزی نیافریدم باز خواست و بخششم متوجه تو است.

ب صفوان گوید شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: مکتبی پر نعمت تر از عقل نیست و تنگدستی پست تر از حماقت نی. و در هر کار پشتیبانی فزونتر از مشورت نیست.

کتاب فضل علم

باب وجود دانش و آموختن آن و تشویق بدان

1- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دانشجویی بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا دانشجویان را دوست دارد.

2- حضرت صادق علیه السلام فرمود: دانشجویی واجب است.

3- از حضرت ابوالحسن علیه السلام سؤال شد که: مردم را می رسد که از آنچه نیاز دارند نپرسند فرمود: نه.

4- امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: ای مردم بدانید کمال دین طلب علم و عمل بدانست، بدانید که طلب علم بر شما از طلب مال لازم تر است زیرا مال برای شما قسمت و تضمین شده. عادل (که خداست) آنرا بین شما قسمت کرده و تضمین نموده و به شما می رساند ولی علم نزد اهلش نگهداشته شده و شما مأمورید که آنرا از اهلش طلب کنید، پس آنرا بخواهید.

5- پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود طلب علم واجب است و در حدیث دیگر فرمود طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. همانا خدا دانشجویان را دوست دارد.

6- علی بن ابی حمزه گوید شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود دین را خوب بفهمید زیرا هر که دین را خوب نفهمد مانند صحراگرد است. خداوند در کتابش می فرماید (سوره 9) تا در امر دین دانش اندوزند و چون بازگشتند قوم خود را بیم دهند شاید آنها بترسند.

7- مفضل گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: بر شما باد که در دین خدا دانشمند شوید و صحراگرد نباشید زیرا آنکه در دین خدا دانشمند نشود خدا روز قیامت به او توجه نکند و کردارش را پاکیزه نشمارد.

8- و فرمود: می خواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنند تا دین را خوب به فهمند.

9- مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: قربانت مردیست که امر امامت را شناخته و در خانه نشسته و با هیچ یک از برادران دینیش آشنائی ندارد فرمود: این مرد چگونه دینش را می فهمد.

باب توصیف و فضیلت علم و فضل دانشمندان

1- امام هفتم علیه السلام فرمود: چون رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مسجد شد دید جماعتی گرد مردی را گرفته اند فرمود: چه خبر است گفتند علامه ای است. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم است به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی. پیغمبر فرمود: اینها علمی است که نادانش را زیانی ندهد و عالمش را سودی نبخشد سپس فرمود: همانا علم سه چیز است: آیه محکم، فریضه عادل، سنت پابرجا، و غیر از این فضل است.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندان وارشان پیمبرانند برای اینکه پیمبران پول طلا- و نقره به ارث نگذارند و تنها احادیثی از احادیثشان بجای گذارند هر که از آن احادیث برگردد بهره بسیاری بر گرفته است. پس نیکو بنگرید که این علم خود را از که می گیرید، زیرا در خاندان ما اهل بیت در هر عصر جانشینان عادل هستند که تغییر دادن غالیان و بخود بستگی خرابکاران و بد معنی کردن نادانان را از دین برمی دارند.

شرح- خرابکاری در دین طبق این روایت سه گونه است: 1- کلمه یا جمله قرآن و حدیث را به نفع و سلیقه خویش تغییر دادن و این عمل گاهی از غلاه و مسلمین کاسه از آش داغتر سر می زند 2- کسانی که مسلمان و متدین نیستند خود را به اسلام و دین ببندند یا مطلبی که از دین نیست به دین نسبت دهند 3- قرآن و حدیث را از معنی حقیقی خود برگردانیده و طبق سلیقه شخص خویش معنی کنند. و در هر دوره امامان یا علمای عادل هستند که از این اعمال جلوگیری کنند.

3- فرمود: چون خدا خیر بنده ای خواهد او را در دین دانشمند کند.

4- امام باقر علیه السلام فرمود: کمال انسان و نهایت کمالش دانشمند شدن در دین و صبر در بلا و اقتصاد در زندگی است.

5- امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندان امینند و پرهیزگاران دژها و جانشینان سروران و روایت دیگر دانشمندان برجهای نورافکن و پرهیزگاران دژها و جانشینان سروراند.

6- حضرت صادق علیه السلام به بشیر فرمود: هر یک از اصحاب ما که فهم دین ندارد خیری ندارد، ای بشیر هر مردی از ایشان که از نظر فهم دین بی نیاز نباشد به دیگران نیاز پیدا می کند و چون به آنها نیازمند شد او را در گمراهی خویش وارد کنند و او نفهمد.

7- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در زندگی جز برای دو نفر خیری نیست: عالمی که فرمائش برند. و شنونده نگهدار (آنکه چون مطلبی از دین شنید حفظ کند و عمل نماید).

8- امام باقر علیه السلام فرمود: عالمی که از علمش بهره برد (یا بهره برند) بهتر از هفتاد هزار عابد است.

9- معاویه بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی است که از شما روایت بسیار نقل کند و میان مردم انتشار دهد و آن را در دل مردم و دل شیعیان استوار کند و شاید عابدی از شیعیان شما باشد که در روایت چون او نباشد کدامیک بهترند؟ فرمود: آنکه احادیث ما را روایت کند و دلهای شیعیانمان را استوار سازد از هزار عابد بهتر است.

باب انواع مردم

1- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم به سه جانب روی آورند: 1- به عالمی که رهبری خدایی داشت و خدا او را به آنچه می دانست از علم دیگران بی نیاز ساخته بود (قطعاً این عالم خود آن حضرت بود و آن مردم سلمان و مقداد و ابوذر و امثال آنها) 2- به نادانی که مدعی علم بود و علم نداشت، به آنچه در دست داشت مغرور بود، دنیا او را فریفته بود و او دیگران را. 3- به دانش آموزی که دانش خود را از عالمی که در راه هدایت خدا و نجات گام برداشته پس آنکه ادعا کرد هلاکت شد و آنکه دروغ بست نوید گشت.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: مردم سه دسته اند دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب (که هر لحظه آبش به جانبی برد مانند مردمی که چون تعمق دینی ندارند هر روز به کیشی گروند و دنبال صدایی برآیند).

3- و آن حضرت به ابی حمزه فرمود: یا دانشمند باش و دانشجو و یا دوستدار دانشمندان و چهارمی (یعنی دشمن اهل علم) مباش که بسبب دشمنی آنها هلاک شوی.

4- و فرمود: مردم به سه دسته شوند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب، ما دانشمندانیم و شیعیان ما دانشجویان و مردم دیگر خاشاک روی آب.

باب ثواب دانشمند و دانشجو

1- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسیکه در راهی رود که در آن دانشی جوید خدا او را به راهی سوی بهشت برد، همانا، فرشتگان با خرسندی بالهای خویش به راه دانشجو فرو نهند و اهل زمین و آسمان تا برسد به ماهیان دریا برای دانشجو آمرزش طلبند و برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده است بر ستارگان دیگر و علما وارث پیامبرانند زیرا پیامبران پول طلا و نقره به جای نگذارند بلکه دانش بجای گذارند، هر که از دانش ایشان برگیرد بهره فراوانی گرفته است.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: آنکه از شما شیعیان به دیگری علم آموزد مزد او به مقدار مزد دانشجو است با قدری بیشتر پس از دانشمندان دانش آموزید و آنرا به برادران دینی خود بیاموزید چنانچه دانشمندان به شما آموخته اند.

3- ابوبصیر گوید شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: کسی که به دیگری چیزی آموزد برای اوست مثل پاداش کسی که به آن عمل کند. عرض کردم: اگر باز به دیگری آموزد همین پاداش برای او هست؟ فرمود: اگر به همه مردم بیاموزد همان ثواب درباره او جاری است، گفتم: اگر چه معلم بمیرد فرمود: اگر چه بمیرد.

4- حضرت باقر علیه السلام فرمود: هرکه به مردم دری از هدایت آموزد مثل پاداش ایشان دارد بدون اینکه از پاداش آنها چیزی کم شود و کسی که به مردم دری از گمراهی آموزد مثل گناه ایشان دارد بدون اینکه از گناه آنها چیزی کم شود.

5- امام چهارم علیه السلام فرمود: اگر مردم بدانند در طلب علم چه فایده ایست آن را می طلبند اگر چه با ریختن خون دل و فرورفتن در گردابها باشد. خداوند تبارک و تعالی به دانیال وحی فرمود که: منفورترین بندگان من نزد من نادانی است که حق علما را سبک شمرد و پیروی ایشان نکند و محبوبترین بندگانم پرهیزکاری است که طالب ثواب بزرگ و ملازم علماء و پیرو خویشتن داران و پذیرنده حکما باشد.

6- حفص گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر که برای خدا علم را بیاموزد و بدان عمل کند و بدیگران بیاموزد در مقامهای بلند آسمانها عظیمش خوانند و گویند: آموخت برای خدا، عمل کرد برای خدا، تعلیم داد برای خدا.

باب صفت علماء

1- امام صادق علیه السلام می فرمود: دانش آموزید با وجود آن خود را با خویشتنداری و سنگینی بیارائید و نسبت به دانش آموزان خود تواضع کنید و نسبت به استاد خود فروتن باشید و از علماء متکبر نباشید که رفتار باطلتان حق شما را ضایع کند.

2- امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عز و جل (تنها بندگان دانشمند خدا از او ترس دارند) فرمود: مراد به دانشمند کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسی که چنین نباشد عالم نیست

3- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا از آنکه به حقیقت فقیه است به شما خبر ندهم؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و از عذاب خدا ایمن نسازد و به آنها رخصت گناه ندهد و قرآن را ترک نکند از روی اعراض و به چیز دیگر متوجه شود. همانا در علمی که فهم نباشد خیری نباشد همانا در خواندنی که تدبر نباشد خیری نباشد همانا در عبادتی که تفکر نباشد خیری نباشد. و در روایت دیگریست:

همانا در علمیکه فهم نباشد خیری نیست همانا در خواندنیکه تدبر نباشد خیری نیست همانا در خداپرستی که فقه نباشد خیری نیست همانا در عبادتیکه در آن پرهیزکاری نباشد خیری نیست.

4- امام رضا(علیه السلام) فرمود: از نشانه های فهمیدن دین خویشنداری و خاموشی است.

5- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سفاهت و فریفتگی (ناآزمودگی) در دل عالم نیست.

6- امام علیه السلام از عیسی بن مریم نقل می کند که او گفت: ای گروه حواریون: مرا به شما حاجتی است، آن را برآورید: گفتند حاجت رواست یا روح الله! پس برخاست و پاهای ایشان را بشست، آنها گفتند: ما به شستن سزاوارتر بودیم یا روح الله فرمود: همانا سزاوارترین مردم به خدمت نمودن عالم است من تا این اندازه تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم چون من تواضع کنید سپس عیسی علیه السلام فرمود: بنای حکمت بوسیله تواضع ساخته شود نه بوسیله تکبر چنانچه زراعت در زمین نرم می روید نه در کوه.

5- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای دانشجو همانا دانشمند را سه علامت است: علم و خویشنداری و خاموشی. و عالم نما را سه علامت است با نافرمانی نسبت به مافوق خود کشمکش کند و بوسیله چیرگی به زیر دست خود ستم کند. و از ستمکاران پشتیبانی نماید.

باب حق عالم

1- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از جمله حقوق عالم است که از او زیاد نپرسی و جامه اش نگیری چون بر او وارد شدی و گروهی نزد او بودند به همه سلام کن و او را نزد آنها بتحیت مخصوص گردان، مقابلش بنشین و پشت سرش منشین، چشمک مزین، با دست اشاره مکن، پرگوئی مکن که فلانی و فلانی برخلاف نظر او چنین گفته اند و از زیادی مجالستش دلتنگ مشو زیرا مثل عالم مثل درخت خرماس است باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فرو ریزد و پاداش عالم از روزه دار شب زنده داری که در راه خدا جهاد کند بیشتر است.

باب مردن علماء

1- امام صادق علیه السلام فرمود: مرگ هیچ کس نزد شیطان محبوب تر از مرگ عالم نیست.

2- و فرمود چون مؤمن عالمی بمیرد، رخنه ئی در اسلام افتد که چیزی آن را نبندند.

3- امام هفتم علیه السلام فرمود چون مؤمن بمیرد فرشتگان و مکان های زمینی که خدا را در آن عبادت می کرده و درهای آسمانیکه اعمالش از آنها بالا میرفته بر او گریه کنند و در اسلام رخنه ئی افتد که چیزی آنرا نبندد زیرا مؤمنین دانشمند دژهای اطراف شهر.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: مرگ هیچیک از مؤمنین نزد شیطان محبوبتر از مرگ عالم نیست.

5- زین العابدین علیه السلام می فرمود: زود مردن و کشته شدن ما خانواده را گفتار خدا بر من گوارا می کند (41 سوره 13) ((مگر نمی بیند که ما بر زمین در آئیم و از اطرافش کاهش دهیم)) کاهش اطراف زمین همان از دست رفتن علماست.

باب همنشینی و همدمی با علما

1- امام فرماید: لقمان به پسرش گفت: پسر عزیزم همنشین را از روی بصیرت انتخاب کن. اگر دیدی گروهی خدای عزوجل را یاد می کنند با ایشان بنشین که اگر تو عالم باشی علمت سودت بخشد و اگر جاهل باشی ترا بیاموزند و شاید خدا بر آنها سایه رحمت اندازد و ترا هم فرا گیرد. و چون دیدی گروهی بیاد خدا نیستند با آنها منشین زیرا اگر تو عالم باشی علمت سودت ندهد و اگر جاهل باشی نادانترت کنند و شاید خدا بر سرشان کیفری آرد و ترا هم فرا گیرد.

2- موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: گفتگوی با عالم در خاکروبه بهتر از گفتگوی با جاهل است روی تشکها.

3- رسول خدا فرمود: حوارین بعیسی علیه السلام گفتند یا روح الله با که بنشینیم فرمود: با کسیکه دیدارش شما را بیاد خدا اندازد و سخنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.

4- رسول خدا فرمود: همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرتست.

5- امام باقر علیه السلام فرمود: نشستن نزد کسیکه باو اعتماد دارم از عبادت یکسال برایم اطمینان بخش تر است.

باب پرسش از عالم و مذاکره با او

1- یکی از اصحاب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که مردی آبله دار جنب شده بود او را غسل دادند و مرد، فرمود: او را کشتند! چرا نپرسیدند، همانا دوی نفهمی پرسش است.

2- حضرت صادق بحمران راجع بسؤالیکه کرده بود فرمود: همانا مردم هلاک شدند چون نپرسیدند.

3- و فرمود: بر در این علم قفلی است که کلید آن پرسش است.

4- و فرمود: مردم در فراخی و گشادگی نیستند مگر اینکه بپرسند و بفهمند و امام خویش بشناسند و بر آنها رواست که به آنچه امام گوید عمل کنند اگرچه از روی تقیه باشد.

5- ابوجارود گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خدا رحمت کند بنده ئی را که علم را زنده کند. گفتم زنده کردن علم چیست؟ فرمود: اینستکه با اهل دین و اهل پرهیزکاری مذاکره شود.

6- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: با یکدیگر مذاکره و ملاقات و گفتگو کنید زیرا حدیث صیقل دلهاست همانا دلها مانند شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آنها حدیث است.

1- امام صادق علیه السلام فرماید: در کتاب علی علیه السلام خواندم که: خدا از نادانها پیمانی برای طلب علم نمی گیرد تا آنکه از علماء پیمان گیرد که به نادانان علم آموزند زیرا که علم بر جهل مقدم است (یعنی خلقت موجودات عالم مانند لوح و قلم و ملائکه و آدم بر خلقت مردم جاهل مقدم است و ابتدا خدا از آنها پیمان گرفته است سپس از نادانان).

2- امام باقر علیه السلام فرمود: زکاه علم این است که آن را به بندگان خدا بیاموزی.

باب نهی از ندانسته گوئی

1- امام باقر علیه السلام فرمود: هر که ندانسته و رهبری نشده بمردم فتوی دهد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند و گناه آنکه بفتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: آنچه می دانید بگوئید و آنچه نمی دانید بگوئید خدا داناتر است. همانا مرد آیه ای از قرآن بیرون می کشد از این رو بفاصله ای دورتر از میان آسمان و زمین سرنگون گردد.

3- برای عالم رواست که چون از او سؤالی شود که نداند گوید: خدا داناتر است ولی برای غیر عالم شایسته نیست که چنین گوید (بلکه او باید صریحا بگوید نمیدانم و اگر او بگوید خدا داناتر است روا نیست (معنی تضمنی این جمله آنستکه من دانایم اما خدا داناتر است).

4- زواره گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود آنچه می دانند بگویند و از آنچه نمی دانند باز ایستند.

5- ابن شبرمه گوید حدیثی از امام صادق علیه السلام شنیده ام که هر گاه یادم می آید نزدیک است دلم شکافته شود فرمود: خبر داد مرا پدرم از جدم تا برسد به رسول خدا ابن شبرمه گوید بخدا سوگند که نه پدرش بر جدش دروغ بست و نه جدش به رسول خدا که رسول خدا (علیه السلام) فرمود هر که بقیاسها عمل کند خودش سخت هلاک شده و مردم را هلاک کرده است و کسی که ندانسته فتوی دهد و او ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص ندهد سخت هلاک شده و هلاک کرده است.

باب کسی که ندانسته عمل کند

1- امام صادق علیه السلام می فرمود: هر که بدون بصیرت عمل کند مانند کسی است که بیراهه می رود هر چند شتاب کند از هدف دورتر گردد.

2- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسیکه ندانسته عملی انجام دهد خراب کردنش از درست کردنش بیشتر است.

1- سلیم گوید شنیدم امیرالمؤمنین را که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر می داد که آن حضرت در سخنش می فرمود مردم دانشمند دو قسمند: دانشمندی که علم خود را به کار بسته و این رستگار است و دانشمندی که علمش را کنار گذاشته و این هلاک شده است. همانا دوزخیان از بوی گند عالم بی عمل در اذیتند و میان دوزخیان ندامت و حسرت آنکس سخت تر است که در دنیا بنده ای را به سوی خدا خوانده و او پذیرفته و اطاعت خدا کرده و خدا به بهشتش در آورده است و خود دعوت کننده را به سبب عمل نکردن و پیروی هوس و در ازای آرزویش به دوزخ در آورده است، پیروی هوس از حق جلو گیرد و درازی آرزو آخرت را از یاد برد.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: علم با عمل همدوش است (نجات و رستگاری انسان به هر دو مربوط است) هر که بداند باید عمل کند و هر که عمل کند باید بداند، علم عمل را صدا زند اگر پاسخ گوید بماند و گرنه کوچ کند (مثلا کسی که می داند اطاعت خدا خوب است و لازم گویا همان دانستن او را به زبان حال صدا می زند و می گوید تو که می دانی اطاعت خدا خوب است اطاعت کن، اگر فرمان برد علمش ثابت و بر جا ماند و گرنه با شک و شبهه و فراموشی از میان برود).

3- و فرمود: چون عالم بعلم خویش عمل نکند اندرزش از دلهای شنوندگان بلغزد چنانچه باران از سنگ صاف بلغزد.

4- مردی خدمت امام چهارم علیه السلام آمد و از او مسائلی پرسید و آنحضرت جواب داد سپس بازگشت تا همچنان پرسد حضرت فرمود: در انجیل نوشته است که: تا بدانچه دانسته اید عمل نکرده اید از آنچه نمیدانید نپرسید، همانا علمی که به آن عمل نشود جز کفر (ناسپاسی) داننده و دوری او را از خدا نیفزاید.

5- امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنرانی منبر خویش فرمود: ای مردم چون دانا شدید به آن عمل کنید شاید هدایت شوید. عالمی که برخلاف عملش عمل کند چون جاهل سرگردانی است که از نادانی به هوش نیاید بلکه حجت بر او تمام تر و حسرت این عالمی که از علم خویش جدا شده بیشتر است از حسرت جاهل سرگردان در جهالت و هر دو سرگردان و خوابند. تردید و دودلی به خود راه ندهید تا به شک افتید و شک نکنید تا کافر شوید و به خود اجازه ندهید (از خود سلب مسؤلیت نکنید) تا سست شوید و در راه حق سست نشوید تا زیان یابید. از جمله حق اینست که دین را بفهمید و از فهمیدن است که فریب نخورید. همانا خیر خواه ترین شما نسبت به خود مطیع ترین شماست خدا را و خائن ترین شما با خود نافرمانترین شماست خدا را، کسیکه اطاعت خدا کند ایمن گردد و مؤده یابد و آنکه نافرمانی خدا کند نومید گردد و پشیمان شود.

باب کسیکه از علمش روزی خورد و به آن بنازد

1- امیرالمؤمنین علیه السلام گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دو پر خورند که سیر نشوند: دنیا طلب و دانشجو، کسی که از دنیا به آنچه خدا برایش حلال کرده قناعت کند سالم ماند و کسی که دنیا را از راه غیر حلالش بدست آورد هلاک گردد مگر اینکه توبه کند و بازگشت نماید، (مال حرام را بصاحبش برگرداند) و کسی علم را از اهلش گرفته و به آن عمل کند نجات یابد و کسی منظورش از طلب علم مال دنیا باشد بهره اش همانست (و در آخرت بهره ندارد).

2- امام صادق علیه السلام فرمود کسی که حدیث ما را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ای ندارد و هر که آن را برای خیر آخرت جوید خداوند خیر دنیا و آخرت به او عطا فرماید.

3- و فرمود: هر که حدیث را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ئی ندارد.

4- و فرمود: چون عالم را دنیا دوست دیدید او را نسبت بدینتان متهم دانید (بدانید دینداریش حقیقی نیست) زیرا دوست هر چیزی گرد محبوبش می گردد، و فرمود خدا بدادود وحی فرمود که: میان من و خودت عالم فریفته دنیا را واسطه قرار مده که ترا از راه دوستیم بگرداند زیرا که ایشان راهزنان بندگان جویای منند، همانا کمتر کاری که با ایشان کنم اینستکه شیرینی مناجات مرا از دلشان بر کنم.

5- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دانشمندان فقیه تا هنگامیکه وارد دنیا نشده اند امین پیغمبرانند. عرض شد یا رسول الله! معنی ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیرو سلطان، پس چون چنین کنند نسبت بدینتان از ایشان بر حذر باشید.

6- امام باقر علیه السلام فرمود: هر که علم جوید برای اینکه بر علما بیالد یا برسفها ستیزد یا مردم را متوجه خود کند باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.

باب ثبوت حجت بر عالم و سختی امرش

1- امام صادق علیه السلام بحفص بن غیاث فرمود: ای حفص هفتاد گناه جاهل آمرزیده شود پیش از آنکه یک گناه عالم آمرزیده شود.

2- و حضرت صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: وای بر علماء بد که چگونه آتش دوزخ بر آنها زبانه کشد.

3- و حضرت صادق علیه السلام فرمود، چون جان باینجا رسد با دست بگلویش اشاره کرد برای عالم توبه ای نیست سپس این آیه را قرائت فرمود (17 سوره 4) قبول توبه بر خدا فقط نسبت بکسانی است که از روی نادانی بدی میکنند.

4- امام باقر علیه السلام راجع بگفتار خدای عزوجل (94 سوره 26) گمراه کنندگان و گمراه شدگان بدوزخ سرنگون گردند می فرماید: ایشان گروهی باشند که عدالت را بزبان بستایند (ولی در مقام عمل) مخالفت نموده بستم گرایند (عادل را ستایند و بظالم گرایند).

باب نوادر - متفرقات

1- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: جان خود را بمطالب شگفت حکمت استراحت دهید زیرا جان هم چون تن خسته شود.

2- مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: یا رسول الله علم چیست؟ فرمود: سکوت کردن، گفت سپس چه؟ فرمود: گوش فرا دادن، گفت سپس چه؟ فرمود: حفظ کردن، گفت سپس چه؟ فرمود به آن عمل کردن، گفت سپس چه ای رسول خدا: فرمود: انتشارش دادم.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگانش کم، چه بسا مردمیکه نسبت به حدیث خیرخواه و نسبت به قرآن خیانتگرند، علما از رعایت نکردن غمگینند و جاهلان از حفظ روایت (از اینکه نتوانند روایت را حفظ کنند غمگینند)، یکی در پی حفظ حیات خود است و دیگری در پی هلاک خویش، در اینجاست که دو دسته رعایت کننده اختلاف پیدا می کنند و از هم جدا می شوند (در صورتیکه به حسب ظاهر و در نظر مردم جاهل هر دو دسته ستایش شوند).

4- و فرمود: کسی که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند خدا او را روز قیامت عالم و فقیه مبعوث کند.

5- زید شحام از امام باقر درباره گفتار خدای عزوجل (24 سوره 80) باید انسان به خوراک خویش نظر داشته باشد پرسید معنی خوراک چیست؟ فرمود: علمی را که فرا می گیرد نظر کند از که فرا می گیرد (زیرا علم و غذای روح است و خویش موجب صحت و بدش باعث مرض روح می گردد).

6- حضرت باقر علیه السلام فرمود: از امر مشتبه باز ایستادن بهتر است از به هلاکت افتادن و واگذارند حدیثی را که روایت آن برای ثابت نشده بهتر است از روایت کردنت حدیثی را که بر آن احاطه نداری.

شرح - این حدیث شریف را از لحاظ کلمه ((تروه)) و احتمالاتیکه در تلفظ آن داده اند معانی مختلفی کرده اند ولی تمام آن احتمالات این معنی را در بردارد که حدیثی که از همه جهات برای روشن و واضح نیست و از مصادیق امر مشتبه است باز ایستادن از آن و واگذاشتن آن بهتر از روایت کردنش می باشد.

7- ابن طیار بر حضرت صادق بعضی از سخنرانیهای پدرش علیهما السلام را عرضه کرد تا به جمله ای از آن رسید فرمود: بایست و ساکت باش. سپس فرمود: در امریکه با آن مواجه می شوید و حکمش را نمی دانید وظیفه ای جز باز ایستادن و درنگ کردن و ارجاع دادن آنرا به ائمه هدی (علیه السلام) ندارید، تا ایشان شما را بر

اعتدال (راه راست یا؛ ت هدفتان) وادارند و گمراهی را از شما بردارند و حق را بشما بفهمانند خدایتعالی فرموده (سوره 16) اگر نمی دانید از اهل قرآن پرسید.

8- امام صادق علیه السلام می فرمود: همه علم مردم را در چهار چیز یافتیم: اول اینکه پروردگار خود را بشناسی. دوم اینکه بدانی تا تو چه کرده (بخلفت موزون و حکیمانه ات و نعمت عقل و حواس و ارسال رسل و انزال کتب پی ببری) سوم اینکه بدانی او از تو چه خواسته است، چهارم اینکه بدانی چه چیز ترا از دینت خارج کند (گناهان و موجبات شرک و ارتداد را بشناسی).

9- هشام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق خدا بر مردمان چیست! فرمود اینکه آنچه دانند بگویند و از آنچه ندانند باز ایستند، چون چنین کنند حق خدا را به او پرداخته اند. (از علم خود مضایقه نکنند و ندانسته چیزی نگویند).

10- امام صادق علیه السلام فرمود: منزلت مردم را به اندازه روایتی که از ما می کنند بشناسید. (هر که بیشتر و بهتر روایت کند مقامش بالاتر است).

11- امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از سخنرانیهایش می فرمود: بدانید کسیکه از سخن ناحقی که به او گویند از جا کنده شود عاقل نیست، و آنکه به ستایش نادان خرسند گردد حکیم نیست، مردم فرزند کارهای نیک خود هستند و ارزش هر کس به اندازه کاریست که بخوبی انجام دهد، سخن علمی گوئید تا ارزشتان هویدا شود.

12- عبدالله بن سلیمان گوید مردی از اهل بصره که نامش عثمان اعمی بود به امام باقر علیه السلام عرض کرد: حسن بصری عقیده دارد کسانیکه علم را کتمان کنند گند شکمشان اهل دوزخ را اذیت کند. امام فرمود: بنابراین مؤمن آل فرعون هلاک شده است! (در صورتیکه قرآن او را به کتمان ایمان ستاید) از زمان بعثت نوح علم پنهان بوده است. حسن بصری به هر راهی که خواهد برود. بخدا علم جز در این خاندان یافت نشود.

باب روایت کتب و توسل به آنها و حدیث و فضیلت نوشتن

1- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام راجع به آیه (سوره 39) کسانیکه گفتارها را می شنوند و از بهترش پیروی می کنند پرسید حضرت فرمود: او مردی است که حدیثی را شنود سپس آن را چنانکه شنیده بی کم و زیاد باز گوید.

2- محمد بن مسلم گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از شما حدیث می شنوم و در آن کم و زیاد می کنم. فرمود: اگر مقصودت بیان معانی آن باشد عیب ندارد: (اگر مقصودت شرح و توضیح باشد بنحوی که معنی را تغییر ندهد عیب ندارد).

3- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون حدیثی بشما گویند در مقام نقل آنرا به گوینده اش نسبت دهید اگر درست باشد بفتح شماسست و اگر دروغ باشد بزیان گوینده است.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: دل به نوشته اطمینان پیدا می کند.

5- و فرمود: احادیث را بنویسید زیرا تا ننویسید حفظ نمیکنید.

6- و فرمود: نوشتجات خود را محفوظ دارید که در آینده به آن نیاز پیدا میکنید.

7- مفضل گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: بنویس و علمت را در میان دوستان منتشر ساز و چون مرگت رسید آنها را به پسرانت میراث ده زیرا برای مردم زمان فتنه و آشوب می رسد که آن هنگام جز با کتاب انس نگیرند.

8- و فرمود از دروغ مفترغ پرهیزید، عرض شد دروغ مفترغ چیست؟ فرمود: اینکه مردی بتو حدیثی گوید و تو در مقام نقل گوینده را رها کنی و آنرا از کسیکه گوینده از او خبر داده روایت کنی (یعنی اگر راوی جاعل باشد، جعلی بودن آن روایت پنهان می شود).

شرح- در حدیث 7 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که حدیث را به گوینده اش نسبت دهید تا اگر دروغ باشد زیانش دامنگیر او شود و در این حدیث میفرماید اگر بگوینده نسبت ندهی و به آنکه گوینده از او نقل کرده نسبت دهی یک نوع دروغ است زیرا میگوئی از فلانی شنیدم در صورتیکه چنین نبوده اما معنی کردن کلمه ((مفترغ)) را بفارسی برای ما لازم نیست زیرا معنی حقیقی آنرا خود امام علیه السلام بیان فرموده و از سؤال اصحاب با آنکه اهل لسان بودند پیداست که استعمال این کلمه در این مورد از ابتکارات و اصطلاحات خود آن حضرت است نظیر استعمال الفاظ صوم و صلوه در معانی شرعیه ولی اگر بخواهیم با قطع نظر از بیان امام علیه السلام معنی فارسی برایش بگوئیم باید گفت: ((دروغ غیر اصلی یا دروغ میان پاره)) تا بیان امام علیه السلام با معنی لغوی آن تطبیق کند.

9- و فرمود: حدیث من حدیث پدرم است و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتار خدای عزوجل.

باب تقلید

1- ابوبصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) در باره آیه (31 سوره 9) ((علما و راهبان خویش را پروردگار خود گرفتند نه خدا را)) پرسیدم فرمود: بخدا سوگند که علما و راهبان مردم را به عبادت خویش نخواندند و اگر هم می خواندند آنها نمی پذیرفتند ولی حرام خدا را برای آنها حلال و حلالش را حرام کردند بنابراین آنها ندانسته و نفهمیده عبادت ایشان کردند.

2- امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه (31 سوره 9) ((غیر خدا علما و راهبان خود را پروردگار گرفتند)) می فرماید: بخدا برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزارند بلکه بر ایشان حرامرا حلال و حلال را حرام ساختند و ایشان هم پذیرفتند.

باب بدعت ها و رأی و قیاسها

1- امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم همانا آغاز پیدایش آشوبها فرمانبری هوسها و بدعت نهادن احکامی است بر خلاف قرآن که مردمی بدنبال مردمی آنرا بدست گیرند، اگر باطل برهنه می بود بر خردمندی نهادن نمی گشت و اگر حق ناآمیخته می شود اختلافی پیدا نمی شد ولی مشتی از حق و از باطل گرفته و آمیخته شود و با هم پیش آیند، اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره شود و آنها که از جانب خدا سبقت نیکی داشتند نجات یابند.

2- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: زمانیکه در اتم بدعتها هویدا گشت بر عالم است که علم خویش را آشکار کند، هر که نکند لعنت خدا بر او باد.

3- در حدیث است: کسی که نزد بدعتگزاری آید و تعظیمش کند در خرابی اسلام کوشیده است.

4- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدا از قبول توبه بدعتگزار خودداری فرموده. عرض شد چرا چنین است؟

5- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برای هر بدعتی که پس از من برای نیرنگ زدن با ایمان پیدا شود سرپرستی از خاندانم گماشته شده که از ایمان دفاع کند و به الهام خدا سخن گوید و حق را آشکار و روشن کند و نیرنگ نیرنگبازان را رد کند و زبان ناتوان باشد، ای هوشمندان پند گیرید و بخدا توکل کنید.

6- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مبعوض ترین مردم نزد خدا دو نفرند:

1- مردیکه خدا او را بخودش وا گذاشته از راه راست منحرف گشته، دلباخته سخن بدعت شده، از نماز و روزه هم دم میزند، مردمی بوسیله او بفته افتاده اند، راه هدایت پیشینانش را گم کرده و در زندگی و پس از مرگش گمراه کننده پیروانش گشته، باربر خطاهای دیگری شده و در گرو خطای خویش است.

2- مردی که نادانی را در میان مردم نادان قماش خود قرار داده، اسیر تاریکیهای قتنه گشته، انسان نماها او را عالم گویند در صورتیکه یکروز تمام را صرف علم نکرده، صبح زود بر خاسته و آنچه را که کمش از زیادش بهتر است (مال دنیا یا علوم بیفائده) فراوان خواسته چون از آب گندیده سیر شد و مطالب بیفائده را انباشته کرد، بین مردم بر کرسی قضاوت نشست و متعهد شد که آنچه بر دیگران مشکل بوده حل کند، اگر با نظر قاضی پیشینش مخالفت می کند اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نقض نکند چنانکه او با قاضی پیشین کرد، اگر با مطالب پیچیده و مشکلی مواجه شود ترهاتی از نظر خویش برای آن بافته و آماده می کند و حکم قطعی می دهد شبیه بافی او مثل تار بافتن عنکبوت است، خودش نمی داند درست رفته یا خطا کرده، گمان

نکند در آنچه او منکر است دانشی وجود داشته باشد و جز معتقدات خویش روش درستی سراغ ندارد، اگر چیزی را به چیزی قیاس کند (و بخطا هم رود) نظر خویش را تکذیب نکند و اگر مطلبی بر او تاریک باشد برای جهلی که در خود سراغ دارد آن را پنهان می کند تا نگویند نمی داند سپس گستاخی کند و حکم دهد اوست کلید تاریکیها (که در نادانی بر مردم گشاید) شبها ترا مرتکب شود، در نادانیها کورکورانه گام بر دارد، از آنچه نداند پوزش نطلبد تا سالم ماند و در علم ریشه دار و قاطع نیست تا بهره برد. روایات را در هم می شکند همچنانکه باد گیاه خشکیده را، میراثهای بناحق رفته از او گریانند، و خونهای بناحق ریخته از او نالان، زناشوئی حرام بحکم او حلال گردد، و زناشوئی حلال حرام شود، برای جواب دادن بمسانلی که نزدش میآید سرشار نیست و اهلیت ریاستی را که بواسطه داشتن علم حق ادعا می کند ندارد.

توضیح فرق میان این دو نفر اینست که اولی در اصول دین خرابکاری کند و بدعت گذارد و دومی مقام قضاء و فتوی را بناحق غصب کند.

7- امام صادق علیه السلام می فرمود: قیاس کنندگان علم را از راه قیاس جستند و قیاس جز دوری از حق بر آنها؛ چچ نیفزود، همانا دین خدا با قیاس درست نمی شود.

توضیح قیاس یکی از ادله شرعیه است نزد ابوحنیفه و پیروانش فقها شیعه با استناد به احادیث این باب قیاس در احکام شرعی را ممنوع و قدغن دانسته اند.

امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش بسوی دوزخ است.

8- محمدبن حکیم گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: قربانت ما در دین دانشمند شدیم و از برکت شما خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که جمعی از ما در مجلسی باشیم: کسی از رفیقش چیزی نپرسد چون آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد بواسطه منتهی که خدا از برکت شما بر ما نهاده، اما گاهی مطلبی برای ما؛ چچ پیش می آید که از شما و پدرانت درباره آن سخنی به ما نرسیده است پس ما به بهترین وجهی که در نظر داریم توجه می کنیم و راهی را که با اخبار از شما رسیده موافق تر است انتخاب می کنیم. فرمود: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت، به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم سپس فرمود: خدا لعنت کند ابوحنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم. ابن حکیم به هشام گفت به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه مرا به قیاس اجازه دهد.

9- یونس گوید به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: به چه وسیله خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود: ای یونس: بدعت گزار مباش کسی که به رأی خویش توجه کند هلاک شود و هر که خانواده پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها کند گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر گردد.

10- ابو بصیر گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم مطالبی برای ما پیش می آید که حکمش را از قرآن نمی فهمیم و حدیثی هم نداریم که در آن نظر کنیم (می توانیم به رأی و قیاس عمل کنیم؟) فرمود: نه، زیرا اگر درست رفتی پاداش نداری و اگر خطا کنی بر خدا دروغ بسته ای.

11- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

12- سماعه گوید: به امام هفتم عرض کردم: اصلحک الله ما انجمن می کنیم و وارد مذاکره می شویم، هر مطلبی که پیش آید، راجع به آن نوشته ای داریم، این هم از برکت وجود شماست که خدا به ما لطف کرده است، گاهی مطلب کوچکی پیش می آید که حکمش را حاضر نداریم و به یکدیگر نگاه می کنیم و چون نظیر آن موضوع را داریم آن را به بهترین نظیرش قیاس می کنیم. فرمود: شما را با قیاس چه کار؟! همانا پیشینیان شما که هلاک شدند بواسطه قیاس هلاک شدند، سپس فرمود: چون مطلبی برای شما پیش آمد که حکمش را می دانید بگوئید و چون آن چه را نمی دانید پیش آمد، این با دست به لبهای خویش اشاره فرمود (یعنی سکوت کنید یا حکمش را از دهان من جوئید) پس فرمود: خدا ابوحنیفه را لعنت کند که می گفت علی چنان گفت و من چنین گویم، اصحاب چنان گفتند و من چنین گویم، پس فرمود: در مجلسش بوده ای؟ گفتم: نه ولی این سخن اوست؟ پس گفتم اصلحک الله آیا پیغمبر احتیاجات مردم زمان خویش را کامل آورد؟ فرمود: بلی و آنچه را هم تا قیامت محتاجند، گفتم: آیا چیزی هم از دست رفت؟ گفت نه، نزد اهلش محفوظ است (یعنی تمامی آنچه لازم است در کلام معصومین وجود دارد).

13- امام صادق علیه السلام فرمود: دانش ابن شبرمه در برابر جامعه که به املاء پیغمبر و دست خط علی علیه السلام است گمشده و نابود است، جامعه برای کسی جای سخن نگذاشته، در آن است علم حلال و حرام، همانا اصحاب قیاس عمل را بوسیله قیاس جستند لذا از راه حق دورتر شدند. همانا دین خدا با قیاس درست نمی شود.

توضیح راجع به جامعه در کتاب حجت توضیح بیشتری می آید.

14- حضرت صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود: احکام اسلامی را نمی توان قیاس کرد، نمی بینی که زن حائض روزه اش را قضا کند و نمازش را قضا کند ای ابان احکام اسلامی اگر قیاس شود دین از میان برود.

15- عثمان بن عیسی گوید از حضرت موسی بن جعفر راجع به قیاس پرسیدم. فرمود: شما را با قیاس چه کار؟! از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

16- مسعده گوید امام صادق از پدرش علیهما السلام خبر داد که علی صلوات الله علیه فرمود است: هر که خود را بر کرسی قیاس نشانند همیشه عمرش در اشتباه است و کسیکه برای خود خداپرستی کند همیشه عمر در باطل فرو رفته است. و امام باقر (علیه السلام) فرمود: کسی که به رأی خویش به مردم فتوی دهد

ندانسته خدا پرستی کرده است و آنکه ندانسته خدا پرستی کند مخالفت خدا نموده چون که آنچه را ندانسته حلال و حرام کرده است.

17- امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان خود را به آدم قیاس کرد و گفت: (12 سوره 7) مرا از آتش و شیطان را از خاک آفریدی. و اگر گوهری را که خدا آدم را از آن آفرید با آتش قیاس می کرد آن گوهر درخشنده تر و روشن تر از آتش بود.

18- زراره گوید از امام صادق علیه السلام راجع به حلال و حرام پرسیدم فرمود: حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرامش همیشه تا روز قیامت حرام، غیر حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید و علی علیه السلام فرمود هیچ کس بدعتی ننهاد جز آنکه به سبب آن سنتی را ترک کرد.

19- ابوحنیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شد. حضرت فرمود: به من خبر رسیده که تو قیاس می کنی گفت آری فرمود: قیاس نکن زیرا نخستین کسی که قیاس کرد شیطان بود، آنگاه که گفت: مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک، او بین آتش و خاک قیاس کرد و اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش قیاس می کرد امتیاز میان دو نور و پاکیزگی یکی را بر دیگری می فهمید.

20- قتیبه گوید مردی از امام صادق علیه السلام مسأله ای پرسید و حضرت جوابش داد سپس گفت: بر رأی شما اگر چنین و چنان باشد جوابش چیست؟ فرمود خاموش باش، هر جوابی که من به تو می دهم از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، ما از خود رأیی نداریم.

21- امام باقر علیه السلام فرمود: غیر خدا را برای خود تکیه گاه و محرم راز مگیرید که مؤمن نباشید زیرا هر وسیله و پیوند و خویشی و محرم راز و بدعت و شبهتی نزد خدا بریده و بی اثر است جز آنچه را که قرآن اثبات کرده است (و آن علم و ایمان و تقوی است).

باب رجوع به قرآن و سنت و اینکه همه حلال و حرام و احتیاجات مردم در قرآن یا سنت موجود است

1- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیز را فرو فرستاده تا آنجا که بخدا سوگند چیزی را از احتیاجات بندگان فروگذار نفرموده: و تا آنجا که هیچ بنده ئی نتواند بگوید ایکاش این در قرآن آمده بود جز آنکه خدا آن را در قرآن فرو فرستاده است.

2- امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای تبارک و تعالی چیزی از احتیاجات امت را وانگذاشت جز آنکه آنرا در قرآنش فرو فرستاد و برای رسولش از آن مرز تجاوز کند کیفری قرار داد.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا حلال و حرامی نیافریده جز آنکه برای آن مرزی مانند مرز خانه هست آنچه از جاده است جزء جاده محسوب شود و آنچه از خانه است بخانه تعلق دارد تا آنجا که جریمه خراش و غیر خراش و یک تازیانه و نصف تازیانه (در حلال و حرام خدا) معین شده است.

4- و فرمود: چیزی نیست جز آنکه در باره اش آیه قرآن یا حدیثی هست.

5- ابوجارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چون بشما از چیزی خبر دهم از من پرسید کجای قرآنست آنگاه حضرت ضمن گفتارش فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از قیل و قال و تباه ساختن مال و زیادی سؤال نهی فرموده است، بحضرت عرض شد، پسر پیغمبر! همینکه فرمودید در کجای قرآنست؟ فرمود: خدای عزوجل می فرماید: (114 سوره 4) در بسیاری از سرگوشیهای مردم خیری نیست جز آنکه بصدقه یا نیکی یا اصلاح میان مردم دستور دهد. و فرمود (5 سوره 4) اموالتان را که خدا اقوام کار شما قرار داده بکم خردان میدهد، و فرموده (101 سوره 5) از چیزهاییکه اگر بر شما عیان شود غمگینتان کند سؤال نکنید.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف نظر داشته باشند جز آنکه برای آن در کتاب ریشه و بنیادی است ولی عقلهای مردم به آن نمیرسد.

7- امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای مردم خدای تبارک و تعالی پیغمبر را بسوی شما فرستاد و قرآن حق را بر او نازل فرمود در حالی که شما از قرآن و فرستنده قرآن بی خبر بودید و هم از پیغمبر و فرستنده او، در زمان تعطیلی پیغمبران و خواب دراز ملتها و گسترش نادانی و سرکشی فتنه و گسیختن اساس محکم و کوری از حقیقت و سرپیچی ستم و کاهش دین و شعله وری آتش جنگ، همزمان با زردی گلستان باغ جهان و خشکیدن شاخه ها و پراکندگی برگها و نومیدی از میوه و فرورفتن آبهای آن، پرچمهای هدایت فرسوده و پرچمهای هلاکت افراشته بود، دنیا برخسار مردم عبوس و روی درهم کشیده بود، به آنها پشت گردانیده روی خوش نشان نمی داد: میوه دنیا آشوب و خوراکیش مردار بود نهانش ترس و آشکارش شمشیر بود: بند از بند شما جدا گشته و پراکنده بودید، دیدگان مردم جهان نابینا و روزگارشان تاریک بود پیوند خویشی خود را بریده و خون یکدیگر را می ریختند، دختران خود را در جوار خود زنده بگور کردند، زندگی خوش و رفاه و آسایش از ایشان دور گشته بود، نه از خدا امید پاداشی و نه از او بیم کیفری داشتند، زنده ایشان کوری بود پلید و مرده آنها در آتش و نومید. در آن هنگام پیغمبر اکرم نسخه ای از کتب آسمانی نخستین بر ایشان آورد که کتب جلوترش را تصدیق داشت و حلال را از حرام مشکوک جدا ساخت، این نسخه همان قرآنست، از او بخواهید تا با شما سخن گوید، او هرگز سخن نگوید، ولی. من از او بشما خبر می دهم، در قرآنست علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت میان شما حکم می دهد و اختلافات شما را بیان می کند، اگر از من قرآن را پرسید به شما می آموزم.

8- عبدالاعلی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: من زاده رسول خدایم و به قرآن دانایم، در قرآنست آغاز خلقت و آنچه تا روز قیامت رخ دهد و خیر آسمان و زمین و خیر بهشت و دوزخ و خیر گذشته و خیر آینده تمام اینها را میدانم چنانچه بکف دست خود مینگرم، همانا خدا می فرماید: در قرآنست بیان آشکار هر چیز (و توجه نما که این خبر در راستای نفی اختیار و اراده نیست و ما قبلا کلام خود را در این خصوص مذکور نمودیم).

9- و فرمود: قرآنست که هر خبری که پیش از شما برده و هر خبری که بعد از شما باشد در آنست و داور میان شما است و ما آن را میدانیم.

10- سماعه به امام کاظم (علیه السلام) عرض کرد: همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش موجود است یا شما هم در آن گفتاری دارید؟ فرمود: همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش می باشد.

باب اختلاف حدیث و روایت عظیم امیرالمؤمنین علیه السلام

1- سلیم بن قیس گوید: به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم. من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر قرآن هم احادیثی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام که با آنچه در نزد مردم است مخالفست و باز از شما می شنوم چیزی که آنچه را شنیده ام تصدیق می کند، و در دست مردم مطالبی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر می بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل می دانید، آیا عقیده دارید مردم عمدا بر رسول خدا دروغ می بندند و قرآن را به رأی خود تفسیر می کنند؟ سلیم گوید: حضرت به من توجه کرد و فرمود، سؤالی کردی اکنون پاسخش را بفهم.

همانا نزد مردم حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و خاطره درست و نادرست همه و در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم بر حضرتش دروغ بستند تا آنکه میان مردم بسخرانی ایستاد و فرمود: ((ای مردم همانا دروغ بندان بر من زیاد شده اند هر که عمدا بمن دروغ بندد باید جای نشستن خود را دوزخ داند.)) سپس بعد از او هم بر او دروغ بستند همانا حدیث از چهار طریقی که پنجمی ندارد بشما میرسد.

اول- شخص منافقی که تظاهر بایمان می کند و اسلام ساختگی دارد عمدا دروغ بستن به پیغمبر پروا ندارد و آن را گناه نمی شمارد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگوست از او نمی پذیرند و تصدیقش نمی کنند لیکن مردم میگویند این شخص همدم پیغمبر بوده و او را دیده و از او شنیده است مردم از او اخذ کنند و از حالش آگهی ندارند در صورتی که خداوند پیغمبرش را از حال منافقین خیر داده و ایشان را توصیف نموده و فرموده است (3 سوره 63) ((چون ایشان را بینی از ظاهرشان خوشت آید و اگر سخن گویند بگفتارشان گوش دهی)) منافقین پس از پیغمبر زنده ماندند و به رهبران گمراهی و کسانیکه با باطل و دروغ و تهمت مردم را بدوزخ خوانند پیوستند و آنها پستهای حساسشان دادند و بر گردن مردمشان سوار کردند و بوسیله آنها دنیا را بدست آوردند زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال می روند مگر آنرا که خدا نگهدارد این بود یکی از چهار نفر.

دوم- کسی که چیزی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده و آن را درست نفهمیده و بغلط رفته ولی قصد دروغ نداشته آن حدیث در دست او است. به آن معتقد است و عمل می کند و بدیگران می رساند و می گوید من این را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم. اگر مسلمین بدانند که او بغلط رفته نمی پذیرندش و اگر هم خودش بداند اشتباه کرده و آن را رها می کند.

سوم- شخصی که چیزی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده که به آن امر می فرمود سپس پیغمبر از آن نهی فرموده و او آگاه نگشته یا نهی چیزی را از پیغمبر شنیده و سپس آنحضرت به آن امر فرموده و او اطلاع نیافته پس او منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده اگر او بداند منسوخست ترکش کند و اگر مسلمین هنگامیکه از او می شنوند بدانند منسوخ است ترکش کنند.

چهارم- شخصی که بر پیغمبر دروغ نبسته و دروغ را از ترس خدا و احترام پیغمبر مبفوض دارد و حدیث را هم فراموش نکرده بلکه آنچه شنیده چنانکه بوده حفظ کرده و همچنانکه شنیده نقل کرده، به آن نیفزوده و از آن کم نکرده و ناسخ را از منسوخ شناخته، بناسخ عمل کرده و منسوخ را رها کرده، زیرا امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ (و خاص و عام) و محکم و متشابه دارد، گاهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دو طریق سخن می فرمود: سخنی عام و سخنی خاص مثل قرآن. و خدای عزوجل در کتابش فرموده (7 سوره 59) آنچه را پیغمبر برایتان آورده اخذ کنید و از آنچه نهیتان کرده باز ایستید، کسی که مقصود خدا و رسولش را نفهمد و درک نکند و بر او مشتبه شود، اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که چیزی از او می پرسیدند همگی که نمی فهمیدند، بعضی از آنها از پیغمبر می پرسیدند ولی (بعلت شرم یا احترام یا بی قیدی) فهم جوئی نمی کردند و دوست داشتند که بیابانی و رهگذری بیاید و از پیغمبر بپرسد تا آنها بشنوند.

اما من هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می شدم با من خلوت می کرد و در هر موضوعی با او بودم (محرم رازش بودم و چیزی از من پوشیده نداشت) اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند که جز من با هیچکس چنین رفتار نمی کرد، بسا بود که در خانه خودم بودم و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد من می آمد، و این همنشینی در خانه من بیشتر واقع می شد از خانه پیغمبر و چون در بعضی از منازل بر آنحضرت وارد می شدم، زنان خود را بیرون می کرد و تنها با من بود و چون برای خلوت به منزل من می آمد فاطمه و هیچیک از پسرانم را بیرون نمی کرد، چون از او می پرسیدم جواب می داد و چون پرسش تمام می شد و خاموش می شدم او شروع می فرمود، هیچ آیه ئی از قرآن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشد جز اینکه برای من خواند و املا فرمود و من بخط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را بمن عطا فرماید، و از زمانی که آن دعا را در باره من کرد هیچ آیه ئی از قرآن و هیچ علمی را که املا فرمود و من نوشتم فراموش نکردم و آنچه را که خدا تعلیمش فرمود از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و نوشته ای که بر هر پیغمبر پیش از او نازل شده بود از طاعت و معصیت به من تعلیم فرمود و من حفظش کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست دلم را از علم و فهم و حکم و نور پر کند، عرض کردم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از زمانی که آن دعا را در باره من کردی چیزی را فراموش نکردم و آنچه را هم ننوشتم از یادم نرفت، آبا بییم فراموشی بر من داری؟ فرمود! نه بر تو بییم فراموش و نادانی ندارم.

2- محمد بن مسلم گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم، چه می شود مردمی را متهم به دروغ نیستند حدیثی را بواسطه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت می کنند ولی از شما خلافتش به ما می رسد؟ فرمود: حدیث هم مانند قرآن نسخ می شود.

3- ابن حازم گوید: چه می شود که من از شما مطلبی می پرسم و شما جواب مرا می گوئید و سپس دیگری نزد شما می آید و به او جواب دیگری می فرمائید! فرمود: ما مردم را به زیاد و کم (به اندازه عقلشان) جواب می گوئیم. عرض کردم، بفرمائید آیا اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن حضرت راست گفتند یا دروغ بستند! فرمود: راست گفتند. عرض کردم پس چرا اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی دانی که مردی خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آمد و از او مسأله ای می پرسید و آن حضرت جوابش می فرمود و بعدها به او جوابی می داد که جواب اول را نسخ می کرد پس بعضی از احادیث بعضی دیگر را نسخ کرده است.

4- زیاد گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر ما به یکی از دوستان خود فتوایی از روی تقیه دهیم چه می گوئی! عرض کردم؛ قربانت شما بهتر می دانید. فرمود: اگر همان را اخذ کند برایش بهتر و پاداشش بزرگتر است و در روایت دیگر است که فرمود: اگر آن را اخذ کند پاداش یابد و اگر رها کند به خدا که گناه کرده است.

5- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام مطلبی پرسیدم و جوابم فرمود، سپس مردی آمد و همان مطلب را از او پرسید و او برخلاف جواب من به او گفت، سپس مرد دیگری آمد و به او جوابی برخلاف هر دو جواب داد، چون آن دو مرد رفتند، عرض کردم پسر پیغمبر! دو مرد از اهل عراق و از شیعیان شما آمدند و سؤالی کردند و شما هر یک را برخلاف دیگری جواب دادید!! فرمود: ای زراره این گونه رفتار برای ما بهتر و ما و شما را بیشتر باقی دارد و اگر اتفاق کلمه داشته باشید، مردم متابعت شما را از ماه تصدیق می کنند (و اتحاد شما را علیه خود می دانند) و زندگی ما و شما ناپایدار گردد.

زراره گوید سپس به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شیعیان شما چنانند که اگر آنها را به سوی سرنیزه و آتش برانید می روند با این حال از شما جوابهای مختلف می شنوند. آن حضرت هم به مانند پدرش به من جواب داد.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که می داند ما جز حق نگوئیم باید همان علمش به ما او را بس باشد پس اگر از ما خلاف آنچه را که می داند (گفتاری به ظاهر ناحق) شنید باید بداند که آن گفتار برای دفاع ماست از او.

7- سماعه گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردیست که دو نفر از هم مذهبانش نسبت به مطلبی دو روایت مختلف برایش نقل می کنند، یکی امرش می کند و دیگری نهیش می نماید، او چه کند! فرمود:

تأخیرش اندازد تا آنکه را بواقع خبرش می دهد (امام زمانش را) ملاقات کند، و تا زمان ملاقاتش خود مختار است. و در روایت دیگر است، به هر کدام از آندو روایت که با رضایت خاطر عمل کنیم تو را روا است.

8- راوی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: بگو بدانم. اگر من امسال حدیثی به تو گویم و سال آینده که نزد من آئی خلاف آنرا به تو گویم به کدام یک از دو حدیث عمل می کنی! عرض کردم: بدومی فرمود خدایت بیامرزد.

9- ابن خنیس گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر حدیثی از امام سابق رسد و حدیثی بر خلاف از امام لاحق به کدامیک عمل کنیم! فرمود: به یکی از آندو (به حدیث امام لاحق عمل کنید ملاصدرا-) تا از امام زنده بیانی رسد و چون از امام زنده بیانی رسید به آن عمل کنید، سپس فرمود: به خدا ما شما را براهی در آریم که در وسعت باشید و در روایت دیگر است: به حدیث تازه تر عمل کنید.

باب اخذ به قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شواهد قرآن

1- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برای هر امر حقی و حقیقی موجود است (که به سوی آن حق رهبری می کند) و بر سر هر امر درستی نوری موجود است، پس آنچه موافق قرآنست اخذ کنید و آنچه مخالف قرآنست ترک نمایید (زیرا قرآن نور است و حقیقت که مردم را به حق و صواب دلالت کند).

2- ابن ابی یغفور گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره اختلاف حدیث که آنرا روایت کند کسی که به او اعتماد داریم و کسی که به او اعتماد نداریم (و در مضمون مختلف باشند) فرمود: چون حدیثی به شما رسید و از قرآن یا قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گواهی بر آن یافتید اخذش کنید و گرنه برای آورنده اش سزاوارتر است. (شما نپذیرید و به کسی که نقل می کند برگردانید).

3- امام صادق علیه السلام فرمود: هر موضوعی باید به قرآن و سنت ارجاع شود و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد دروغیست خوش نما.

4- و فرمود: حدیثی که با قرآن موافقت نکند دروغیست خوش نما.

5- پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در منی سخنرانی کرده فرمود: ای مردم آنچه از جانب من به شما رسید و موافق قرآن بود آنرا من گفته ام و آنچه به شما رسید و مخالف قرآن بود من آنرا نگفته ام.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه با قرآن و سنت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کند کافر است.

توضیح کلمه ((سنت)) در معانی بسیاری بکار میرود مانند 1- طریقه موافق دین در مقابل بدعت 2- مستحب مقابل واجب 3- حدیث و خبریکه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است 4- روش عملی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم). و اینجا دو معنی اخیر مناسب است و نگارنده قول چهارم را به علاوه ی اجماع اجل اسلام از مصادیق سنت می داند.

7- امام چهارم علیه السلام فرمود: شریفترین اعمال نزد خدا عمل به سنت است اگر چه کم باشد.

8- ابان بن تغلب گوید: از امام باقر علیه السلام مسأله ای پرسیده شد و حضرت پاسخ فرمود، مرد سائل گفت: فقها چنین نگویند: فرمود: وای بر تو! تو هرگز فقیهی دیده ای؟! فقیه حقیقی، زاهد در دنیا، مشتاق آخرت، چنگ زنده به سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

9- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هیچ گفتاری جز با کردار ارزش ندارد و هیچ گفتار و کردار و نیتی جز با موافقت سنت ارزش ندارد.

10- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی را جوشش و آرامشیت، آنکه آرامشش به سوی سنت باشد رهبری شده و و آنکه آرامشش بسوی بدعت باشد گمراه گشته.

11- امام باقر علیه السلام فرمود: هر که از سنت تجاوز کند باید به سنت برگردد.

12- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سنت دو گونه است: سنتی است در واجب که عمل به آن هدایت و ترکش گمراهی است، و سنتی است در غیر واجب که عمل به آن فضیلت است و ترک آن غیر گناه.

توضیح دو معنی اخیری که برای ((سنت)) در حدیث ششم گفته شد در اینجا مناسب است زیرا که سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی امر به عمل واجب است و گاهی امر به عمل مستحب و همچنین عمل خود آن حضرت گاهی انجام عمل واجب است و گاهی انجام عمل مستحب.

کتاب فضل علم به پایان رسید و الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

کتاب توحید

باب حادث بودن جهان و اثبات پدید آورنده آن

هشام بن حکم گوید: در مصر زندیقی بود که سخنانی از حضرت صادق علیه السلام باو رسیده بود بمدینه آمد تا با آنحضرت مباحثه کند در آنجا بحضرت برنخورد، باو گفتند به مکه رفته است، آنجا آمد، ما با حضرت صادق علیه السلام مشغول طواف بودیم که بما رسید: نامش عبدالملک و کینه ی او ابو عبدالله بود، در حال طواف شانه اش را بشانه امام صادق علیه السلام زد، حضرت فرمود: نامت چیست؟ گفت نام: عبدالملک، (بنده سلطان): فرمود: کینه ات چیست؟ گفت: کنیه ام ابو عبدالله (پدر بنده خدا) حضرت فرمود: این ملکی که تو بنده او هستی؟ از ملوک زمین است یا ملوک آسمان و نیز بمن بگو پسر تو بنده خدای آسمانست یا بنده خدای زمین، هر جوابی بدهی محکوم می شوی (او خاموش ماند)، هشام گوید: بزندق گفتم چرا جوابش را نمی گوئی؟ از سخن من بدش آمد، امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون از طواف فارغ شدم نزد ما بیا زندیق پس از پایان طواف امام علیه السلام آمد و در مقابل آنحضرت نشست و ما هم گردش بودیم، امام بزندق فرمود: قبول داری که زمین زیر و زبری دارد؟ گفت: آری فرمود: زیر زمین رفته ای؟ گفت: نه، فرمود: پس چه می دانی که زیر زمین چیست؟ گفت: نمی دانم ولی گمان می کنم زیر زمین چیزی نیست!

امام فرمود: گمان در ماندگی است نسبت به چیزیکه به آن یقین نتوانی کرد. سپس فرمود: به آسمان بالا رفته ای؟ گفت: نه فرمود: میدانی در آن چیست؟ گفت: نه فرمود: شگفتا از تو که به مشرق رسیدی و نه به مغرب، نه به زمین فرو شدی و نه به آسمان بالا رفتی و نه از آن گذشتی تا بدانی پشت سر آسمانها چیست و با اینحال آنچه را در آنها است (نظم و تدبیری که دلالت بر صانع حکیمی دارد) منکر گشتی، مگر عاقل چیزی را که نفهمیده انکار می کند؟! زندیق گفت: تا حال کسی غیر شما با من اینگونه سخن نگفته است امام فرمود: بنابراین تو در این موضوع شک داری که شاید باشد و شاید نباشد! گفت شاید چنین باشد. امام فرمود: ای مرد کسی که نمی داند بر آنکه می داند برهانی ندارد، ندانی را حجتی نیست ای برادر اهل مصر از من بشنو و دریاب ما هرگز درباره خدا شک نداریم، مگر خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که بافق در آیند، مشتبّه نشوند، بازگشت کنند ناچار و مجبورند مسیری جز مسیر خود ندارند، اگر قوه رفتن دارند؟ پس چرا بر می گردند، و اگر مجبور و ناچار نیستند چرا شب روز نمی شود و روز شب نمی گردد؟ ای برادر اهل مصر بخدا آنها برای همیشه (به ادامه وضع خود ناچارند و آنکه ناچارشان کرده از آنها فرمانروا تر (محکمتر) و بزرگتر است، زندیق گفت: راست گفتی، سپس امام علیه السلام فرمود: ای برادر اهل مصر برآستی آنچه را به او گرویده اند و گمان می کنی که دهر است، اگر دهر مردم را میبرد چرا آنها را بر نمی گرداند و اگر بر می گرداند چرا نمی برد؟ ای برادر اهل مصر همه ناچارند، چرا آسمان افراشته و زمین نهاده شده چرا آسمان بر زمین نیفتد، چرا زمین بالای طبقاتش سرازیر نمی گردد و آسمان نمی چسبد و کسانیکه روی آن هستند بهم نمی چسبند و زندیق بدست امام علیه السلام ایمان آورد و گفت: خدا که پروردگار و مولای زمین و آسمانست آنها را نگه داشته، حمران (که در مجلس حاضر بود) گفت: فدایت اگر زنداقه بدست تو مؤمن شوند عجیب نیست زیرا کفار هم بدست پدرت ایمان آوردند پس آن تازه مسلمان عرض کرد: مرا بشاگردی بپذیر، امام علیه السلام بهشام فرمود: او را نزد خود بدار و تعلیمش ده هشام که معلم ایمان اهل شام و مصر بود او را تعلیم داد تا پاک عقیده شد و امام صادق علیه السلام را پسند آمد و محتمل است که ضمیر کان راجع به مؤمن باشد.

2- مردی گوید: من و ابن ابی العوجاء و ابن مقفع در مسجدالحرام بودیم، ابن مقفع با دست اشاره بمحل طواف کرد و گفت: این مرد مرا که می بینی کسی از ایشانرا شایسته نام انسانیت نمی دانیم مگر آن شیخ نشسته - مقصودش امام صادق علیه السلام بود اما دیگران ناکسانند و چهارپایان؛ ابن ابی العوجاء گفت: چگونه این نام را تنها شایان این شیخ دانی گفت: برای اینکه آنچه را نزد او دیدم از علم و کیاست نزد آنها نیافتم ابن ابوالعوجاء گفت: لازمست گفته ات را درباره او بیازمایم، ابن مقفع گفت: اینکار مکن که می ترسم عقیده ات را فاسد کند: گفت: نظر تو این نیست بلکه می ترسی نظرت نسبت به مقام شامخی که برای او توصیف کردیم نزد من سست شود، ابن مقفع گفت: چون چنین گمانی به من بری برخیز و نزد او برو و تا توانی خود را از لغزش نگهدار و مهار از دست مده که تو را در بند کند و آنچه به سود یا زیان تو باشد که بر او

عرضه کنی علامت گذار یا آزمایش کن راوی گوید: ابن ابی العوجاء برخاست و من و ابن مقفع نشسته بودیم، چون ابن ابی العوجاء برگشت، گفت: وای بر تو پسر مقفع گفت: (که مقام او را کوچک دانستی، به عقیده من) این مرد از جنس بشر نیست بلکه اگر دنیا روحی باشد که هرگاه خواهد با کالبد هویدا شود و هرگاه روحی ناپیدا گردد، این مرد است!!، ابن مقفع گفت: چطور، گفت: نزد او نشستم چون دیگران رفتند و من تنها ماندم، بی پرسش من فرمود اگر حقیقت چنان باشد که اینها می گویند و همان طور هم هست (مقصودش مسلمین طواف کننده بود) آنها رستگارانند و شما هلاکید و اگر چنان باشد که شما گوئید در صورتی که چنان نیست شما با آنها برابرید من گفتم: خدایت رحم کند مگر ما چه می گوئیم و آنها چه می گویند، گفته ما و آنها یکی است و فرمود: چگونه گفتار تو با آنها یکی است:؛ در صورتی که آنها معتقدند که معاد و پاداش و کیفری دارند و معتقدند که در آسمان معبودی است و آنجا (با وجود فرشتگان) آباد است و شما عقیده دارید آسمان خراب است و کسی در آن نیست، ابن ابی العوجاء گوید من این سخن را از او غنیمت دانستم و گفتم: اگر مطلب چنان است که اینها می گویند (و خدائی هست) چه مانعی دارد که بر مخلوقش آشکار شود و آنها را به پرستش خود خواند تا حتی دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند، چرا از آنها پنهان گشت و فرستاده گانش را بسوی ایشان گسیل داشت اگر خود بی واسطه این کار را می کرد، راه ایمان مردم به او نزدیک تر می شد، به من فرمود وای بر تو! چگونه پنهان گشته بر تو کسیکه قدرتش را در وجود خودت به تو ارائه داده است، پیدا شدن بعد هیچ بودن، بزرگسالی بعد کودکی، نیرومندی بعد ناتوانی و ناتوانیت پس از نیرومندی، بیماری بعد تندرستی و تندرستیت پس از بیماری، خرسندیت بعد از خشم و خشم بعد از خرسندی، و اندوه بعد از شادی و شادیت پس از اندوه دوستیت بعد دشمنی و دشمنیت پس از دوستی تصمیم بعد درنگت و درنگت پس از تصمیم خواهشت بعد از نخواستن و نخواستنت پس از خواهش، تمایلت بعد هراس و هراس پس از تمایل. امیدت بعد از نومیدی و نومیدیت پس از امید، بخاطر آمدنت آنچه در ذهنت نبود و ناپیدا گشتن آنچه می دانی از ذهنت، به همین نحو پشت سر هم قدرت خدا را که در وجودم بود و نمی توانستم انکار کنم برایم می شمرد که معتقد شدم بزودی در این مبارزه بر من غالب خواهد شد.

راوی گوید روز دیگر ابن ابی العوجاء برگشت و در مجلس امام صادق علیه السلام خاموش نشست و دم نمی زد، امام فرمود: گویا آمده ای که بعضی از مطالبی را که در میان داشتیم تعقیب کنی؟ گفت: همین را خواستم ای پسر پیغمبر! امام باو فرمود تعجب است از اینکه تو خدا را منکری و باینکه من پسر رسول خدایم گواهی دهی!! گفت عادت مرا باین جمله وادار می کند؟ امام فرمود: پس چرا سخن نگویی؟ عرض کرد: از جلال و هیبت شما است که در برابرتان زبانم به سخن نیاید من دانشمندان را دیده و با متکلمین مباحثه کرده ام ولی مانند هیبتی که از شما به من دست دهد هرگز به من روی نداده است فرمود: چنین باشد ولی من در پرسش به رویت باز

می‌کنم سپس به او توجه کرد و فرمود: تو مصنوعی یا غیر مصنوع (ساخته شده‌ای یا نساخته و خود رو پیدا شده‌ای) عبدالکریم بن ابی العوجاء گفت ساخته نشده‌ام، امام فرمود: برای من بیان کن که اگر ساخته شده بودی چگونه می‌بودی؟ عبدالکریم مدتی دراز سر به گریبان شده پاسخ نمی‌داد و به چوبی که در مقابلش بود ور میرفت و میگفت: دراز، پهن؛ گود، کوتاه، متحرک، ساکن همه اینها صفت مخلوق است، امام فرمود اگر برای مصنوع صفتی جز اینها ندانی باید خودت را هم مصنوع بدانی زیرا در خود از این امور حادث شده می‌یابی. عبدالکریم گفت: از من چیزی پرسیدی که هیچ کس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از تو هم نخواهد پرسید، امام فرمود فرضاً در گذشته از تو نپرسیده‌اند از کجا می‌دانی که در آینده نمی‌پرسند علاوه بر این که با این سخن گفتار خود را نقض کردی زیرا تو معتقدی که همه چیز از روز اول مساوی و برابر است پس چگونه چیزی را مقدم و چیزی را مآخر می‌داری؟ (یعنی تو که منکر صانه هستی نسبت وجود و عدم را به اشیاء و حوادث برابر می‌دانی و تقدم و تأخری قائل نیستی پس چگونه در کلامت گذشته و آینده آوردی) ای عبدالکریم؟ توضیح بیشتری برایت دهم: بگو بدانم اگر تو کیسه جوهری داشته باشی و کسی به تو گوید در این اشرفی هست و تو بگویی نیست، او به تو بگوید اشرفی را برای من تعریف کن و تو اوصاف آن را ندانی، آیا تو می‌توانی ندانسته بگویی اشرفی در کیسه نیست؟ گفت: نه امام فرمود، جهان هستی که درازا و پهنایش از کسبه جوهر بزرگتر است شاید در این جهان مصنوعی باشد زیرا تو صفت مصنوع را از غیر مصنوع تشخیص نمی‌دهی، عبدالکریم در ماند ولی بعضی از رفقای اسلام آوردند و بعضی هم با او به کفر باقی ماندند.

روز سوم برگشت و گفت می‌خواهم که من پرسش کنم، امام فرمود: هرچه خواهی برایت عرض کرد: دلیل بر حدوث اجسام چیست (ظاهراً مقصودش همان بحث مشهود حدوث و قدم ماده است که مجادلات دامنه دار و طولانی بین دانشمندان طبیعی و اسلامی به وجود آورده است)؟ فرمود: من هیچ چیز کوچک و بزرگ را نمی‌بینم مگر اینکه چون چیزی مانندش به آن ضمیمه شود بزرگتر شود، همین است نابود شدن (چیز کوچک) و انتقال از حالت اول (که کوچک بود به حالت دوم که بزرگ گشت و همین است معنی حدوث) و اگر قدیم بودی نابود و متغیر نگشتی زیرا آنچه نابود و متغیر شود رواست که پیدا شود و از میان برود پس با بود شدنش بعد از نابودی داخل، در حدوث شود و با بودنش در ازل داخل در عدم گردد (اگر آن چیز کوچک را ازلی فرض کنیم اکنون معدوم است زیرا اکنون به جای او چیز بزرگ وجود دارد) و صفت و ازل و عدم و حدوث و قدم در یک چیز جمع نشود نکته عبدالکریم گفت: فرض در صورت جریان حالت کوچکی و بزرگی و زمان سابق و لاحق مطلب چنان باشد که فرمودی و بر حدوث اجسام استدلال نمودی ولی اگر چیزها همگی بکوچکی خود باقی ماند از چه راه بر حدوث آنها استدلال می‌کنید؟ اما فرمود: بحث ما روی همین جهان موجود است اگر این جهان موجود را بر داریم و جهان دیگری به جای آن گذاریم هیچ چیز از این جهان نابود شده و همین نابود شدن و به وجود آمدن دیگری دلالتش بر حدوث بیشتر نیست ولی باز هم من از همین راه که فرض کردی بر

ما احتجاج کنی جوابت گویم ما می گوئیم اگر همه چیز پیوسته به حال این کوچکی باقی ماند در عالم فرض جایز و صحیح است که اگر بهر چیز کوچکی چیزی مانندش را ضمیمه کنیم بزرگتر گردد و جایز بودن این تغییر آن را از قدم خارج کند و حدوث داخل نماید، ای عبدالکریم دیگر سخنی نداری، عبدالکریم در ماند و رسوا گشت (حاصل استدلال امام علیه السلام را منطقیین برای مثال شکل اول از اشکال اربعه به این صورت بیان می کنند ((العالم متغیر و کل متغیر حادث. فالعالم حادث))) و برای اثبات صغری و کبری این قضیه مفصل استدلال می کند ولی به عقیده ما بیان امام علیه السلام و بسیار روشن و واضح و دور از اصطلاحات گنگ و مبهم ایشان می باشد).

چون سال آینده شد امام علیه السلام در حرم مکه باو برخورد یکی از شیعیان به حضرت عرض کرد: این ابی العوجاء مسلمان شده؟ فرمود او نسبت به اسلام کور دل است، مسلمان نشود چون ابن ابی العوجاء چشمش به امام افتاد: گفت: ای آقا و مولای من!! امام فرمود: برای چه اینجا آمدی؟ گفت: برای عادت تن و سنت میهن و برای اینکه دیوانگی و سر تراشی و سنگ پرانی مردم را ببینم امام فرمود ای عبدالکریم تو هنوز بر سرکشی و گمراهیت پا بر جایی؟ عبدالکریم رفت سخنی گوید که امام علیه السلام فرمود: در حج مجادله روا نیست و عبایش را تکان داد و فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که تو گوئی در صورتی که چنان نیست ما و تورستگاریم اگر حقیقت چنان باشد که ما گوئیم و چنان هم هست ما رستگاریم و تو هلاک، عبدالکریم رو به اطرافیان خود کرد و گفت در دلم دردی احساس می کنم مرا بر گردانید، چون او را برگشت دادند جان سپرد خدایش نیامرزد.

3- خادم حضرت رضا علیه السلام گوید: مردی از زادقه خدمت امام آمد وقتی که جمعی حضورش بودند امام علیه السلام فرمود: به من بگو اگر قول حق گفته شما باشد با اینکه چنان نیست مگر نه این است که ما و شما همانند و برابریم، آنچه نماز گزاردیم و روزه گرفتیم و زکواه دادیم و ایمان آوردیم که به ما زبانی نداد، آن مرد خاموش بود، سپس امام علیه السلام فرمود: و اگر قول حق گفته ما باشد. با آنکه گفته ماست مگر نه این است که شما هلاک شدید و ما نجات یافتیم، گفت خدایت رحمت کند، به من بفهمان که خدا چگونه و در کجاست، فرمود: وای بر تو ای راه که رفته ای غلط است، او مکان را مکان قرار داد بدون اینکه برای او مکانی باشد و چگونه را چگونه قرار داد بدون اینکه برای خود او چگونه باشد (آن زمان که خدا بود هیچ چیز دیگر نبود کلمه آن زمان هم از باب ضیق تعبیر و تنگی قافیه است نه جسمی بود و نه روحی نه مکانی نه کمی و کیفی و نه زمینی و نه آسمانی خودش بود و خودش و سپس به تدریج همه چیز را آفرید و او هم که جسم و ماهیت نیست تا در مکانی باشد و مرکب نیست تا چگونه داشته باشد) پس خدا به چگونه و مکان گرفتن شناخته نشود و به هیچ حسی درک نشود و با چیزی سنجدیده نگردد.

آن مرد گفت: در صورتی که او به هیچ حسی ادراک نشود پس چیزی نیست، امام علیه السلام فرمود، وای بر تو که چون حواست از ادراک او عاجز گشت منکر ربوبیتش شدی ولی ما چون حواسمان از ادراکش عاجز گشت یقین کردیم او پروردگار ماست که بر خلاف همه چیزهاست (ما دانستیم که تنها جسم و ماده است که به حس درک شود و آنچه که به حس درک شود ممنوع و حادث و محتاج است و خالق و صانع اشیاء محالست که مصنوع و حادث باشد ولی تو چون به این حقیقت پی نبردی در نقطه مقابل ما ایستادی).

آن مرد گفت: به من بگو خدا از چه زمانی بوده است، اما فرمود: تو به من بگو چه زمانی بوده که او نبوده تا بگویم از چه زمانی بوده است. آن مرد گفت: دلیل بر وجود او چیست امام فرمود: من چون تن خود را نگرستم که نتوانم در طول و عرض آن زیاد و کم کنم و زیان و بدی هارا از او دور و خوبیها را به او برسانم یقین کردم این ساختمان را؛ ع ع سازنده ای است و به وجودش اعتراف کردم علاوه بر این که می بینم گردش فلک به قدرت اوست و پیدایش ابر و گردش بادهای و جریان خورشید و ماه و ستارگان و نشانه های شگرفت و آشکار دیگر را که دیدم دانستم که این دستگاه را مهندس و مخترعی است. (در حدیث 277 توضیح بیشتری برای این حدیث بیان می کنیم).

4- عبدالله دیصانی از هشام پرسید: تو پروردگاری داری، گفت: آری گفت: او قادر است؟ گفت: آری قادر و هم قاهر است گفت: می تواند تمام جهان را در تخم مرغی بگنجاند که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه جهان کوچک: هشام گفت: مهلتم بده، دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت دادم و بیرون رفت. هشام گفت: مهلتم بده، دیصانی گفت: یکسال بتو مهلت دادم و بیرون رفت. هشام سوار شد و خدمت امام صادق علیه السلام رسید و اجازه خواست و حضرت به او اجازه داد، هشام عرض کرد: یابن رسول الله عبدالله دیصانی از من سؤالی کرده که در آن تکیه گاهی جز خدا و شما نباشد. امام فرمود: چه سؤالی کرده: عرض کرد: چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: ای هشام چند حس داری! گفت: پنج حس. فرمود کدام یک کوچکتر است! گفت باصره (یعنی چشم). فرمود: اندازه بیننده چه قدر است، گفت: اندازه یک عدس یا کوچکتر از آن پس فرمود: ای هشام به پیش رو و بالای سرت بنگر و بمن بگو چه می بینی، گفت: آسمان و زمین و خانه ها و کاخها و بیابانها و کوهها و نهرها می بینم. امام علیه السلام فرمود آنکه توانست آنچه را تو می بینی در یک عدس یا کوچکتر از عدس در آرد می تواند جهانرا در تخم مرغ در آورد بی آنکه جهان کوچک و تخم مرغ بزرگ شود، آنگاه هشام بجانب حضرت خم شد و دست و سر و پایش بوسید و عرض کرد مرا بس است ای پسر پیغمبر و به منزلش بازگشت. دیصانی فردا نزد او آمد و گفت این هاشم من آمدم که به تو سلام دهم نه این که از تو جواب خواهم، هشام گفت اگر برای طلب جواب هم آمده ئی اینست جوابت (جواب حضرت را به او گفت) دیصانی از نزد او خارج شد و در خانه امام صادق علیه السلام آمد و اجازه خواست، حضرت به او اجازه داد، چون نشست گفت: ای جعفر بن محمد مرا به معبودم راهنمایی فرما، امام صادق به او فرمود:

نامت چیست؟ دیصانی بیرون رفت و اسمش را نگفت رفقاییش به او گفتند چرا نامت را به حضرت نگفتی؟ جواب داد؟ اگر می گفتم نامم عبدالله (بنده خدا) است می گفت: آنکه تو بنده اش هستی کیست؟ آنها گفتند باز گرد و بگو ترا به معبودت دلالت کند و اسمت را نپرسد. او باز گشت و گفت: مرا به معبودم راهنمایی کن و نامم پرس حضرت به او فرمود: بنشین، در آنجا یکی از کودکان امام علیه السلام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد: حضرت به او فرمود: این تخم مرغ را به من ده آن را به وی داد امام علیه السلام فرمود: ای دیصانی این تخم سنگریست پوشیده که پوست کلفتی دارد و زیر پوست کلفت پوست نازکی است و زیر پوست نازک طلائی است روان و نقره ایست آب شده که نه طلائی روان به نقره آب شده آمیزد و نه نقره آب شده با طلائی روان در هم شود و به همین حال باقی است، نه مصلحی از آن خارج شده تا بگوید من آنرا اصلاح کردم و نه مفسدی درونش رفته تا بگوید من آن را فاسد کردم و معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده یا ماده، ناگاه می شکافد و مانند طاووس رنگارگ بیرون می دهد آیا تو برای این مدبری در می یابی، دیصانی مدتی سر بزیر افکند و سپس گفت: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجت خدائی بر مردم و من از حالت پیشین توبه گزارم.

5- هشام بن حکم گوید: قسمتی از سخن امام صادق علیه السلام به زندیقی که خدمتش رسید این بود: اینکه گوئی خدا دو تاست بیرون از این نیست که یا هر دو قدیم و قویند و یا هر دو ضعیف یا یکی قوی و دیگری ضعیف: اگر هر دو قویند پس چرا یکی از آنها دیگری را دفع نکند تا در اداره جهان هستی تنها باشد (زیرا خدا باید فوق همه قدرتها باشد و اگر قدرتی در برابرش یافت شود نشانه عجز و ناتوانی است) و اگر یکی را قوی و دیگری را ضعیف پنداری گفتار ما ثابت شود که خدای یکی است بعلت ناتوانی و وضعی که در دیگری آشکار است (و اگر هر دو ضعیف باشند پیداست که هیچیک خدا نخواهد بود) (این بیان امام (علیه السلام) ساده و روشن و مطابق فهم عامه مردم است، اکنون همین مطلب را با استدلالی دقیقتر که مناسب فهم خواص و نکته سنجانست بیان می فرماید از ملاحظه در) اگر بگوئی خدا دو تاست بیرون از این نیست که یا هر دو در تمام جهات برابرند یا از تمام جهات مختلف و متمایزند، چون ما امر خلقت را منظم می بینم و فلک را در گردش و تدبیر جهانرا یکسان و شب و روز و خورشید و ماه را مرتب: درستی کار و تدبیر و هماهنگی آن دلالت کند که ناظم یکی است بعلاوه اگر ادعای دو خدا کنی بر تو لازمست میانه ای بین آنها قائل شوی تا دوئیت آنها درست شود بنابراین آن میانه خدای سومی قدیمی است بین آن دو پس سه خدا گردنگیر شود و اگر سه خدا ادعا کنی بر تو لازم شود آنچه در دو خدا گفتم که بین آنها میانه باشد بنابراین خدایان پنج می شوند و همچنین در شماره بالا می رود و زیادی خدا بی نهایت می شود، هشام گوید از جمله سؤال زندیق این بود که گفت. دلیل بر وجود خدا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: وجود ساخته ها دلالت دارد بر اینکه سازنده ای آنها را ساخته، مگر نمی دانی که چون ساختمان افراشته و استواری بینی یقین کنی

که بنائی داشته اگر چه تو آن بنا را ندیده و مشاهده نکرده باشی، زندیق گفت خدا چیست؟ فرمود: خدا چیزی است بر خلاف همه چیز به عبارت دیگر ثابت کردن معنائی است و اینکه او چیزی است به حقیقت (((چیز بودن))) جز این که جسم و شرک نیست، دیده نشود، لمس نگردد، به هیچ یک از حواس پنجگانه درک نشود: خیالها او را در نیابند، و گذشت زمان کاهشش ندهد و دگرگونش نسازد.

6- امام باقر علیه السلام فرمود: خلقت پروردگار غالب و سلطنت پروردگار زبر دست و شکوه پروردگار ظاهر و نور پروردگار مسلط و دلیل پروردگار صادق و اعترافی که از زبان بندگان گذرد و آنچه پیغمبران آورده اند و آنچه بر بندگان نازل شده، کافی است که بر خردمندان راهنمای پروردگار باشد.

باب جواز تعبیر از خدا به شی چیز

1- ابن ابی نجران گوید: از امام جواد (علیه السلام) راجع به توحید سؤال کردم و گفتم: میتوانم خدا را چیزی تصور کنم؟ فرمود: آری ولی چیزی که حقیقتش درک نمی شود و حدی ندارد زیرا هر چیز که در خاطرت در آید خدا غیر او باشد، چیزی مانند او نیست و خاطره ها او را درک نکنند، چگونه خاطره ها درکش نکنند، در صورتیکه او بر خلاف آنچه تعقل شود در خاطر نقش بندد می باشد، درباره خدا تنها همین اندازه بخاطر گذرد: (((چیزی که حقیقتش درک نشود و حدی ندارد))).

2- از امام باقر علیه السلام سؤال شد: رواست که بخدا گویند چیزیست؟ فرمود: آری چیزی که او را از حد تعطیل (خدائی نیست) و حد تشبیه (مانند ساختن او را بمخلوق) خارج کند (یعنی چون گوئی خدا چیزیست اعتراف بوجودش کرده ای پس کافر و طبیعی نیستی اما باید بدانی که او چیزیست بمانند).

3- امام باقر علیه السلام فرمود: ذات خدا از مخلوقش جدا و مخلوقش از ذات او جداست (به هیچ وجه شباهتی در میان نیست) و هر آنچه نام (((چیز))) بر او صادق باشد جز خدا مخلوقست.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: ذات خدا از مخلوق جدا و مخلوقش از ذات او جداست و هر آنچه نام (((چیز))) بر او صادق باشد جز خدا مخلوقست و خدا خالق همه چیز است، پر خیر منزه است آنکه چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست.

5- و فرمود: ذات خدا از مخلوقش از ذات او جداست و هر آنچه نام (((چیز))) بر او صادق آید جز خدای تعالی مخلوقست و خدا خالق همه چیز است.

6- هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام بزندیقی که از او پرسید: خدا چیست؟ فرمود: او چیزیست بخلاف همه چیز گفته من برگشتش باثبات معنائی است برای خدا (همینقدر که باو اعتراف کنی و منکرش نشوی و بدانیکه) او چیزیست بحقیقت معنی (((چیز))) جز اینکه جسم نیست، صورت نیست، دیده نشود، لمس نگردد، و بهیچ یک از حواس پنجگانه در نیاید، خاطرها درکش نکنند و گذشت روزگار کاهشش ندهد

و سپری شدن زمان دگرگونش نسازد، سائل گفت: می گوئید خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست: شنواست بی عضو گوش، بیناست، بی ابزار چشم، بلکه بنفس خود شنود و بنفس خود بیند، اینکه گویم: شنواست و بنفس خود شنود، بیناست و بنفس خود بیند معنی این نیست که او چیز است و نفس چیز دیگری بلکه خواستم آنچه در دل دارم بلفظ آورم چون از من پرسیده ای و می خواهم بتو که سائلی بفهمانم (لذا باید با الفاظی که تو با آنها مأنوسی مقصود مرا ادا کنم) حقیقت اینستکه او باتمام ذاتش می شنود و معنی تمام این نیست که او را بعضی باشد بلکه خواستم بتو بفهمانم و مقصود مرا بلفظ آورم، و برگشت سختم باینستکه او شنوا، بینا دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفت اختلاف و کثرت پیدا کند.

سائل گفت: پس او چه باشد؟ امام فرمود: او رب (پروردگار) است، او معبود است، او الله است، اینکه گویم: الله است، (رب است) نظرم اثبات حروف: الف، لام، هاء، راء، باء، نیست، بلکه بازگرد بمعنائی و چیزیکه خالق همه چیز است و سازنده آنها و مصداق این حروف و معنائیکه، الله، رحمن، رحیم، عزیز و اسماء دیگرش نامیده می شود و او است پرستیده شده بزرگ و والا، سائل بحضرت عرض کرد: هر چیز که در خاطر گذرد مخلوقست حضرت فرمود: اگر چنین باشد که تو گوئی خداشناسی از ما ساقط است زیرا ماجز بشناختن آنچه در خاطر گذرد مکلف نیستیم، بلکه ما می گوئیم هر چیز که حقیقتش بحواس در آید و درک شود و در حواس محدود و مثل گردد مخلوقست (و چون حقیقت خدا بحواس در نیاید و در آنجا محدود و مثل نگردد پس مخلوق نیست بلکه او خالقست) (خالق اشیاء باید از او دو جهت ناپسندیده برکنار باشد، یکی از آندو جهت نفی است) (یعنی نبود خدا و انکارش جمله ایکه در بین دو قلاب ترجمه کردیم در کتاب توحید و احتجاج هست و از قلم مرحوم کلینی یا کاتب افتاده است -) زیرا که نفی نبودنت و جهت دوم تشبیه است زیرا که تشبیه (مانند چیزی بودن) صفت مخلوقست که اجزایش بهم پیوستگی و هماهنگی آشکاری دارد، بنابراین چاره ای نیست جز اثبات صانع (و اعتراف به آن) بجهت بودن مصنوعین و آفریدگان و ناگزیری آنها از اعتراف باینکه آنها مصنوعند و صنانعشان غیر آنهاست و مانند آنها نیست زیرا هر چیز که مانند آنها باشد با آنها شباهت دارد در ظاهر پیوستگی و هماهنگی پیکر و در بودن بعد از نبودن و انتقال از کودکی ببزرگی و از سیاهی به سفیدی و از نیرومندی بناتوانی و حالات موجود و معلوم دیگریکه نیازی بتوضیح آنها نیست زیرا که عیانند و موجود.

سائل گفت چون وجود خدا را ثابت کردی پس او را محدود ساختی (و قبلا فرمودی که خدا محدود نشود) امام فرمود: محدودش نکردم بلکه اثباتش کردم زیرا بین نفی و اثبات منزلی نیست (یعنی نتیجه استدلالات من همین قدر است که صانعی موجود است در مقابل آنها که گویند موجود نیست و استدلال من از هیچ راه دلالت بر محدود ساختن او ندارد).

سائل گفت: خدا را انیت و مائیت باشد؟ فرمود: آری جز با انیت و مائیت چیزی ثابت نشود (انیت و مائیت را باید با الفاظی مانند خودی و ذاتیت معنی کرد و اصطلاح فلسفی آنرا در شرح بیان می کنیم).

سائل گفت، خدا کیفیت (چگونگی) دارد فرمود: نه زیرا کیفیت جهت صفت و احاطه است (چون چیزی متصف بچیزی یا محاط بچیزی باشد کیفیتی پیدا می کند مثلا کاغذ چون بنازکی متصف شده و سفیدی بر آن احاطه دارد کیفیت مخصوصی پیدا کرده ولی چون صفات خدا عین ذات او است و محاط بچیزی نیست کیفیت ندارد) ولی بناچار او از جهت تعطیل و تشبیه خارج است (نباید نفیش نمود و نه بچیزی مانندش کرد) زیرا کسیکه نفیش کند منکرش گشته و ربوبیتش را رد کرده و ابطالش نموده است و هر که او را بچیز دیگری مانند سازد صفت مخلوق ساخته شده ای را که سزاوار ربوبیت و بر خدا احاطه نکند و جز او کسی نداند برایش ثابت و اعتراف نمود (یعنی خداوند کیفیت بمعنی سابق را ندارد ولی اگر مقصود توصیفش باین صفات باشد که از حد تعطیل و تشبیهش خارج کند بناچار باید برایش ثابت کرد)

سائل گفت: رنج کارها را خودش متحمل شود؟ امام فرمود: او برتر از اینستکه زحمت کارها را بتصدی خود بدوش کشد زیرا این طرز عمل شأن مخلوقست که انجام کارها برای او بدون تصدی و زحمت ممکن نیست ولی خدا مقامش عالیست، اراده و خاستش نافذ است، آنچه خواهد انجام دهد.

7- از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال شد که: رواست گفته شود: خدا چیز است؟ فرمود: آری چیزیکه او را از حد تعطیل و تشبیه خارج کند (این حدیث در ص 109 گذشت).

باب آنکه خدا را جز بخودش نتوان شناخت

1- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا را بخدا بشناسید و رسولرا برسالتش و صاحبان فرمان را بامر بمعروف و دادگری و نیکوکاری. (مؤلف کتاب مرحوم کلینی ره فرماید): معنی سخن حضرت که (((خدا را بخدا بشناسید، اینستکه: خدا اشخاص و انوار و جواهر و اعیانرا خلق فرمود، اعیان پیکرها (موجودات جسمانی) و جواهر روحهاست و خدای عزوجل شباهتی با جسم و روح ندارد هیچ کس را در آفریدن روح حساس دراک دستور و وسیله ای نبوده، خدا در خلقت ارواح و اجسام یکتا بوده، پس چون کسی شباهت خدا را با موجودات جسمانی و روحانی از میان برد خدا را بخدا شناخته و چون او را بروح یا جسم یا نور تشبیه کند خدا را به خدا نشناخته است.

شرح - مراد باولی الامر (صاحبان فرمان) ائمه معصومین (صلی الله علیه و آله و سلم) است و مراد بجمله (((اعرفوا الله بالله، بقرینه دو جمله بعد (((اعرفوا الله بالالوهیه))) می باشد، پس مقصود از جمله اول اینستکه خدا را بسبب شؤن و امتیازات خدائی بشناسید یعنی چون شأن الوهیت اینستکه قدیم وحی و عالم و قادر و بی مانند باشد و جسم و شریکدار

و محتاج و مرکب نباشد، اگر خدا را اینگونه شناختید او را بالوهیت شناخته اید و برگشت این معنی بکلام مرحوم کلینی (ره) می باشد و از این معنی می توان نتیجه گرفت که خدا را با معرفی خودش که توسط پیمبران و کتب آسمانی نموده بشناسید، خدا را با استحسان و عقل ناقص خود شناسید، خدا را با نور خدائی که در دل بندگان شایسته اش پرتو افکند بشناسید، یا با اطاعت و تضرع در خانه او شناسائش را بخواهید، چون کسی خدا را بغیر این صفات معرفی کرد نپذیرید همه اینها از لوازم معنائی است که از کلام مرحوم کلینی (ره) استفاده می شود: و اما جمله دوم یعنی پیغمبر را بشوئن و امتیازات پیغمبری بشناسید چون شأن پیغمبر آوردن معجزه و شریعت مستقیم و دین و کتابی است که با موازین عقلی و قوانین فطری و عدالت و حکمت موافق باشد پس پیغمبر را باید از روی این امور شناخت و لازمه این سخن آنستکه درباره پیغمبر علو نشود و خدایش ندانند و نیز از مقام واقعیش نکاهد و همچنین شأن امام علیه السلام امر بمعروف و اقامه عدل و احسانست که باید امامرا بوسیله آنها شناخت پس کسیکه ادعای امامت کند و اقامه عدل و احسان نکند دروغگو است.

2- از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد که پروردگارت را بچه شناختی؟ فرمود: به آنچه خودش خود را برایم معرفی کرده. عرض شد: چگونه خودش را به تو معرفی کرده؟ فرمود: هیچ صورتی شبیه او نیست و بحواس درک نشود و بمردم سنجیده نشود، در عین دوری نزدیک است و در عین نزدیکی دور (با آنکه از رگ گردن به بندگان نزدیک تر است، بندگان در نهایت پستی و او در نهایت علو است) برتر از از همه چیز است و گفته نشود چیزی برتر از اوست، جلو همه چیز است و نتوان گفت جلو دارد (پس او بودنش به معنی تقدم رتبه و علت بودن اوست نه جلو بودن مکانی) در اشیاء داخل است نه مانند داخل بودن چیزی در چیزی (بلکه به معنی احاطه علم و تدبیر و فیضش با جزاء ممکنات) از همه چیز خارجست نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد (بلکه بمعنی شباهت نداشتن بهیچ چیز) منزله است آنکه چنین است و جز او چنین نیست، و او سر آغاز همه چیز است.

3- منصور بن حازم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: با مردمی مناظره کردم و بایشان گفتم: خدای جل جلاله، بزرگوارتر و ارجمندتر و گرامیتر است از اینکه بسبب مخلوقش شناخته شود بلکه بندگان بسبب خدا شناخته شوند. فرمود: خدایت رحمت کناد.

باب کمترین درجه خداشناسی

1- فتح بن یزید گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بکمترین حد خداشناسی پرسیدم: فرمود: اقرار داشتن باینکه جز او خدائی نیست و مانندی (در صفات) و نظیری (در الوهیت) ندارد و او قدیم است و پا برجا، موجود است و گم نشدنی و اینکه چیزی مانندش نیست.

2- طاهرین حاتم در زمانی که عقیده درست داشت (و غالی نشده بود) بامام نوشت: در خداشناسی مقداری که بکمتر از آن اکتفا نشود چیست؟ حضرت باو نوشت، اینکه خدا همیشه دانا و شنوا و بیناست، آنچه خواهد انجام دهد. و حضرت ابوجعفر (علیه السلام) را پرسیدند از مقداریکه در خداشناسی بکمتر از آن اکتفا نشود، فرمود: اینکه چیزی مانند و شبیه او نیست، همیشه دانا و شنوا و بیناست.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: همه امر خدا شگفت آور است جز اینکه بمقداریکه از خود بشما معرفی کرده مسؤلان دانسته است (که او را بهمان مقدار بشناسید و فرمان برید).

باب معبود پرستش شده

1- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خدا از روی خیال خود پرستد کافر است، کسی که تنها نام خدا را بدون صاحب نام پرستد کافر است کسی که نام و صاحب نام را با هم پرستد مشرک است، کسی که صاحب نام پرستد و با صفاتی که خود را به آن ستوده نامها را هم بر آن تطبیق کند و دل بدان محکم کند و در نهان و آشکارش بزبان آورد اینها اصحاب حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند.

و در حدیث دیگر است: ایشان مؤمنین حقیقی می باشند.

2- هشام بن حکم گوید از حضرت صادق راجع باسماء خدا و اشتیاق آنها پرسیدم که الله از چه مشتق است؟ فرمود: از ((الاه)) و اله مألوهی (آنکه پرستش کنند) لازم دارد و نام غیر صاحب نام است، کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد کافر است و چیزی نپرسیده، و هر که نام و صاحب نام را پرستد کافر است و دو چیز پرستیده و هر که صاحب نام را پرستد نه نام را این یگانه پرستی است، ای هشام فهمیدی عرض کردم: بیشتر بفرمائید. فرمود: خدا را نود و نه نام است؟ اگر هر نامی همان صاحب نام باشد باید هر کدام از آنها معبودی باشد، ولی خدا خود معنایی است که این نامها بر او دلالت کنند و همه غیر خود او باشند، ای هشام کلمه خبز (نان) نامی است برای خوردنی و کلمه ماء (آب) نامی است برای آشامیدنی و کلمه ثوب (لباس) نامی است برای پوشیدنی و کلمه نار (آتش) نامی است برای سوزنده، ای هشام طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانیکه همراه خدا چیزی دیگری پرستند پیروز شوی، عرض کردم آری، فرمود: ای هشام خدایت بدان سود دهد و استوارت دارد. هشام گوید: از زمانیکه از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در مباحثه توحید بر من غلبه نکرده است.

3- ابن ابی نجران گوید: بامام باقر علیه السلام نوشتم، یا گوید: زبانی عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، ما می توانیم بخشنده مهربان یگانه یکتای بی نیاز را پرسش کنیم؟ فرمود: هر که تنها نام را بدون آنکه بدان نامیده شده پرستد مشرک و کافر و منکر است و چیزی نپرسیده، بلکه خدای یگانه یکتای بی نیازی را که به این نامها نامیده شده پرستش کن نه خود نامها را زیر نامها صفاتی هستند که خدا خود را به آنها ستوده.

1- نافع بن ازرق بامام باقر علیه السلام عرض کرد: بمن بفرمائید: خدا از چه زمانی بوده؟ فرمود: مگر چه زمانی نبوده تا بتو گویم از چه زمانی بوده، منزله باد آنکه همیشه بوده و همیشه باشد، یکتا و بی نیاز است، همسر و فرزند نگیرد.

2- مردی از پشت نهر بلخ آمد و خدمت حضرت رضا(علیه السلام) رسید و عرض کرد: من از شما مسأله ای می پرسم، اگر چنانچه می دانم جواب گوئی به امامت معتقد شوم. امام فرمود: هر چه خواهی پرس، عرض کرد: بمن بگو پروردگارت از کی بوده (و کجا بوده) و چگونه بوده و تکیه اش بر چیست؟ امام فرمود خدای تبارک و تعالی مکانرا مکان کرد بی آنکه خود مکانی داشته باشد و چگونگی را چگونگی ساخت بی آنکه خود چگونگی داشته باشد و بر قدرت خود تکیه دارد، آنمرد برخاست و سر آنحضرت را بوسید و گفت گواهی دهم که شایان پرستش جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست و علی وصی پیغمبر و سرپرست دعوت او پس از وی میباشد و شما نیز پیشوایان راستگو و تویی جانشین بعد از آنها (راجع بتوضیح حدیث به صفحه 101 مراجعه شود، حدیث 3 باب اول).

3- مردی خدمت امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: به من بگو پروردگارت از کی بوده؟ فرمود: وای بر تو، به چیزی که در زمانی نبوده گویند، از کی بوده، همانا پروردگار من تبارک و تعالی همیشه بوده و زنده است بدون چگونگی، برای او بود شدن نیست (جمله ((بود شد))) نسبت بخدا غلط است زیرا این جمله را بکسی گویند که نباشد و سپس پیدا شود) و بودنش را چگونه بودن نباشد، (زیرا او وجود بحت بسیط است و هیچگونه ترکیبی ندارد تا چگونگی داشته باشد) مکانی ندارد، در چیزی نیست و بر چیزی قرار ندارد، و برای منزلت خود مکانی پدید نیآورده، پس از آنکه چیزها را آفرید نیرومند نگشت و از پیش از آنکه چیزی آفریند ناتوان نبود، پیش از آنکه چیزی پدید آورد ترسان نبود، به آنچه در لفظ آید و بخاطر گذرد مانند نیست، پیش از آفریدنش هم از سلطنت جدا نبود و پس از رفتن آفریدگان نیز از آن جدا نباشد همیشه زنده است بدون زندگی جدای از ذاتش، پیش از آنکه چیزی آفریند پادشاه توانا بود و پس از ایجاد جهان هستی پادشاه مقتدر است، برای او چگونگی و مکان و حدی نیست و بوسیله شهابت به چیزی شناخته نشود، هر چه بماند پیر نگردد، او از چیزی نترسد بلکه تمام چیزها از ترس او قالب تهی کنند، زنده است بدون زندگی پدید آمده و بود قابل وصفی و چگونگی محدودی و مکانیکه در آن ایستد و مکانی که مجاور چیزی باشد، بلکه زنده ایست (که به آثار قدرت و زندگی) شناخته شده و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی دارد، آنچه را خواست بمحض آنکه خواست بمشیت خود پدید آورد، نه محدود است و نه دارای اجزاء وفانی نگردد، او سر آغاز هستی است بدون کیفیت (هر چیز که آغاز چیز دیگر باشد برای او کیفیتی از آن حاصل شود جز آغاز بودن خداوند) و انجام هستی است بدون مکان (مؤخر بودن هر چیز واقع شدن

اوست در مکانی عقب تر از پیشینیان جز ذات باری که اولیت و آخریتش عین ذات اوست) همه چیز نابود است جز ذات او (زیرا همه چیز به منزله سایه و پرتوی از وجود اوست که چون از ارتباط و تعلقشان باو صرفنظر شود جز نابودی چیزی نباشند)، آفرینش و فرمان بدست اوست، پر خیر است پروردگار جهانیان، وای بر تو ای سؤال کننده، همانا پروردگار من خاطره ها او را فرا نگیرد و شبها بر او فرود نیابد و سرگردان نشود (همه چیز نزدش روشن و قطعی است) چیزی به نزدیکی او نرسد، پیش آمدها بر او وارد نشود مسؤل چیزی واقع نگردد و بر چیزی پشیمان نگردد، چرت و خوابش نبرد، هر چه در آسمانها و زمین و میان آنها وزیر خاکست از آن اوست.

4- یهود گردد رأس الجالوت (بزرگ عالم یهود) اجتماع کرده به او گفتند: این مرد عالم است مقصودشان امیرالمؤمنین علیه السلام بود ما را نزد او ببر تا از او سؤال کنیم، نزدش آمدند، به آنها گفتند: حضرت در خانه خویش است، به انتظار نشستند تا در آمد رأس الجالوت عرض کرد: آمده ایم از شما پرسشی کنیم. فرمود: ای یهودی پرس از هر چه بخاطرت گذرد، گفت: از پروردگارت می پرسم که از چه زمانی بوده؟ فرمود: خدا بوده است بدون پدید آمدن (بدون بودنی زاده برانیت و حقیقتش او همان حقیقت وجود بحت است) و بدون چگونگی (پس صفاتش عین ذاتش باشد) همیشگی است بدون کمیت و کیفیت زمانی (زیرا زمان از مجعولات و مخلوقات است و محال است که در ذات او تأثیری کند) چیزی پیش از او نبوده او خود بدون پیشی پیش از هر پیش است (چون اولیت او عین ذاتش باشد پس اولیتی زائد بر ذات ندارد و چون مبدء المبادی و علت العلل است بر هر پیشی مقدم است) او پایان و نهایتی ندارد، پایان از او منقطع است و او پایان هر پایان است (چون آخریت به او عین ذاتش باشد پس آخریت زائدی ندارد و چون همه چیز پایدار پایان یابد و او باقی باشد پس پایان پایان است) رأس الجالوت گفت: بیائید برویم که او از آنچه هم درباره اش گویند دانشمندتر است.

5- امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان پروردگارت از کی بوده؟ فرمود: مادرت بی تو شود، خدا کی نبوده تا گفته شود از کی بوده، پروردگارم بدون پیشی پیش از هر پیشی بوده و بدون بعدی پس از هر بعدی است، برای پایانش پایان و نهایتی نیست، پایان ها نزد او منقطع شوند پس او نهایت هر پایان است، گفت یا امیرالمؤمنین تو پیغمبری فرمود: وای بر تو، پس بنده ای از بندگان محمدم (صلی الله علیه و آله و سلم) و روایت شده که از آنحضرت سؤال شد: پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمینی آفریند کجا بود؟ فرمود: کلمه این (کجا) پرسش از مکان است و خدا بوده و مکانی نبوده (به توضیح حدیث پیش رجوع شود).

6- امام صادق علیه السلام فرمود: رأس الجالوت به یهود گفت: مسلمین گمان کنند علی از همه مردم بحاث تر و داناتر است، مرا نزدش برید: شاید از او چیزی پرسم و خطایش را ثابت کنم خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان می خواهم از شما مسأله ای پرسم. فرمود هر چه خواهی پرس گفت: ای امیرمؤمنان

پروردگار ما از کی بوده؟ فرمود: ای یهودی از کی بوده را به کسی گویند که زمانی نبوده آنجا درست است از کی بوده، ولی خدا موجود است بدون بودن پدید آمده ئی، بوده است بدون هیچ کیفیتی آری ای یهودی باز هم آری ای یهودی چگونه برای او قبلی باشد؟ در صورتی که او پیش از پیش است، بدون پایان، و پایانش نهایت ندارد، پایان به او نرسد، پایانها نزد او منقطع شوند، اوست پایان هر پایان، یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حق است و آنچه مخالف آن است باطل (به حدیث 4- رجوع شود).

7- زراره گوید به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آیا خدا بوده و چیزی نبوده فرمود: آری خدا بوده چیزی نبوده، گفتم: پس کجا بوده؟ حضرت تکیه کرده بود، راست نشست و فرمود: سخن محالی گفתי ای زراره، چون از مکان لا مکان پرسیدی.

8- امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت ای امیر مؤمنان! پروردگارت از کی بوده؟ فرمود: وای بر تو، از کی بوده را به چیزی گویند که زمانی نبوده ولی به آنچه بوده گفته نشود از کی بوده، او بدون پیشی پیش از هر پیش است و بدون بعدی پس از هر بعدی است و او را نهایت پایانی نیست؛ لکن پایانی نیست تا پایانش بانتهای رسد: عرض کرد: آیا تو پیغمبری؟ فرمود مادرت مرگت بیند همانا من بنده ای از بندگان رسول خدایم.

شرح - از مجموع این 8 روایت استفاده می شود که کلمه ((کان الله)) (بوده است خدا) را نسبت به خدا گفتن از باب ضیق تعبیر یا از نظر مشاکلت با الفاظ پیش و پس جمله است زیرا لفظ ((کان)) اگر چه تامه باشد چون به صیغه ماضی است کیفیتی را برای بودن ثابت کند در صورتی که مکرر در این احادیث فرمودند بودن خدا کیفیت ندارد یعنی او بود مطلق و هستی صرف است.

باب انتساب و خویشی

1- امام صادق علیه السلام فرمود: یهود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد و گفتند نسب پروردگار تو را برای ما بیان کن، حضرت سه روز درنگ کرد و پاسخشان نداد سپس سوره (قل هو الله احد) تا آخرش نازل شد.

2- حماد نصیبی گوید از امام صادق علیه السلام درباره ((قل هو الله احد)) پرسیدم فرمود: نسبت خداست به مخلوقش یکتاست، مقصود مخلوق (بی خلل) است، همیشگی است، نیاز مخلوق به اوست او را دست آویزی نباشد که نگاهش دارد، بلکه او همه چیز را با دست آویزشان نگهدارد، مجهول را شناسد و نزد هر جاهلی معروفست (زیرا معرفت حق فطری بشر است و آثار وجودش عالم و جاهل را فرا گرفته است) یکتاست، نه مخلوقش در او باشند و نه او در مخلوقش، محسوس نیست و بلمس در نیاید، دیدگان درکش نکنند، بلند است تا آنجا که نزدیکست (رتبه علم و قدرتش به قدری بالاست که به همه مخلوقش از

نزدیک احاطه دارد) نزدیکست تا آنجا که دور است (از شدت ظهورش مخفی است) نافرمانی شود و پیامرزد. اطاعت شود و پاداش دهد، زمینش او را فرانگیرد و آسمانهایش حامل او نگردند، او با قدرتش همه چیز را برداشته، بی پایان و بی آغاز است فراموش نکند بیهوده گری ننماید غلط نرود، بازی نکند، خواستش را منعی نیست (هر چه خواهد فوراً پدید آید) داوریش (در قیامت) پاداش است (ستم و جور در آن نیست) و فرمانش جاریست: فرزند ندارد تا ارثش برسد (چیزی از او جدا نشده تا قسمتی از او به دیگری منتقل شده باشد) زائیده نیست تا شریکش باشند (تا پدرانش انباز او بلکه بالاتر از او باشند) (از چیزی جدا نشده تا آن چیز در صفات و خصوصیات شریک و مانندش باشد) و هیچ کس همتای او نیست.

3- از امام چهارم علیه السلام راجع به توحید پرسش شد، فرمود: خدای عزوجل دانست که در آخرالزمان مردمی محقق و موشکاف آیند از این رو و سوره ((قل هو الله احد)) و آیات سوره حدید را که آخرش ((و هو علیم بذات الصدور)) است نازل فرمود، پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک است.

4- عبدالعزیز گوید از حضرت رضا علیه السلام راجع به توحید پرسیدم، فرمود: هر که ((قل هو الله احد)) را بخواند و به آن ایمان آورد توحید را شناخته است، عرض کردم: این سوره را چگونه بخواند؟ فرمود چنانکه مردم می خوانند و خود حضرت این جمله را افزود: چنین است پروردگرم (چنین است پروردگرم) (افزودن این جمله پس از پایان سوره مستحب است و مانند گفتن ((صدق الله العلی العظیم)) پس از پایان قرآن و گفتن ((لبیک)) بعد از ((یا ایها الذین آمنوا)) می باشد.

باب نهمی از سخن گفتن در چگونگی

1- امام باقر علیه السلام فرمود: درباره خلق خدا سخن گوئید و راجع به خدا سخن نگوئید زیرا سخن راجع به خدا جز سرگردانی برای گوینده زیاد نکند. و در روایت دیگری از حریر است درباره هر چیزی سخن گوئید ولی راجع به ذات خدا سخن نگوئید.

2- امام صادق علیه السلام گوید: خدای عزوجل می فرماید (سوره 53) همانا پایان و سرانجام سوی پروردگارت باشد. پس چون سخن به خدا رسید باز ایستید.

3- و به محمد بن مسلم فرمود: ای محمد مردم همیشه و از هر دری سخن گویند تا آنجا که درباره خدا هم سخن گویند چون شما آنرا شنیدید، بگوئید: شایسته پرسش جز خدای یکتای بیمانند نیست.

4- امام باقر به زیاد فرمود: ای زیاد از گفتگوهای دشمنی خیز بپرهیز که موجب شک شود و عمل را تباہ کند و صاحبش را هلاک نماید و ممکن است در آن میان کسی سخنی گوید و آمرزیده نشود، در زمان گذشته مردمی علمی را که واگذارشان شده بودند ترک کردند و در طلب علمی که از آن نهمی شده بودند رفتند تا آنجا که سخنشان به خدا رسید و سرگردان شدند و کارشان (در حیرت و دهشت) به جانی رسید که مردی

را از پیش او صدا می زدند و او به پشت سرش جواب می داد و از پشت سرش صدا می کردند و او به پیش رو پاسخ می گفت و در روایت دیگر است: تا آنجا که در زمین سرگردان شدند.

5- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که درباره خدا فکر کند که او چگونه است هلاک گردد.

6- و فرمود: پادشاه والا- مقامی در انجمنش نسبت به پروردگار تبارک و تعالی ناروا سخن گفت پس از آن گم گشت و معلوم نشد کجا رفت.

7- امام باقر علیه السلام فرمود: از تفکر درباره خدا بپرهیزید، ولی اگر خواستید در عظمتش بیندیشید در عظمت خلقش نظر کنید.

8- امام ششم علیه السلام فرمود: ای پسر آدم: اگر دل ترا پرنده ای بخورد سیرش نکند و اگر بر چشمت سوراخ سوزنی نهند آنرا بپوشانید، تو خواهی با این دو (عضو کوچک) سلطه آسمانها و زمین را بشناسی، اگر راست می گوئی این خورشید است که مخلوقی از مخلوقات خداست، اگر توانستی چشمت را به آن بدوزی چنانست که تو می گوئی.

9- و فرمود: یک یهودی که نامش ((سبحت)) بود خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا: آمده ام تا درباره پروردگارت از تو سؤال کنم. اگر پاسخ مرا دادی می پذیرم و گرنه بر می گردم. فرمود: از آنچه خواهی بپرس گفت: پروردگارت در کجاست؟ فرمود: او در همه جاست و در جای محدودی نیست، گفت: خدا چگونه است؟ فرمود: چگونه توانم پروردگار مرا بچگونگی توصیف کنم در صورتیکه چگونگی مخلوقست و خدا بمخلوقش توصیف نشود (زیرا وصف هر چیزی مختص خود او است و دیگری آن را وصف را ندارد نتوان بدان توصیفش کرد) گفت: از کجا بدانیم تو پیغمبر خدائی؟ چون بگفت هر سنگ و چیز دیگری که در اطرافش بود بلغت عربی واضح گویا شدند که: ای ((سبحت)) او فرستاده خداست، سبحت گفت: تا امروز مطلبی واضحتر از این ندیده ام سپس گفت: گواهم که معبودی جز خدا نیست و توئی فرستاده خدا.

10- ابن عتیک گوید: سؤالی درباره صفت خدا از امام باقر علیه السلام لام نمودم حضرت دستش بسوی آسمان بلند کرد و فرمود: والاست خدای جبار، والاست خدای جبار، هر که به آنچه آنجاست دست درازی کند هلاک گردد.

باب ابطال دیدن خدا

1- یعقوب بن اسحاق گوید: بامام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که: چگونه بنده پروردگارش را پرستد در صورتیکه او را نبیند، آنحضرت نوشت: ای ابایوسف: آقا و مولا- ولی نعمت من و پدرانم بزرگتر از آنستکه دیده شود. گوید از آنحضرت سؤال کردم آیا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پروردگارش را دیده است، در جواب نوشت خدای تبارک و تعالی از نور عظمتش بقلب پیغمبرش آنچه دوست داشت ارائه فرمود.

2- صفوان بن یحیی گوید: ابوقره محدث از من خواست که او را خدمت حضرت رضا(علیه السلام) برم، از آنحضرت اجازه خواستم، اجازه فرمود، ابوقره بمحضرش رسید و از حلال و حرام و احکام دین پرسش کرد تا آنکه سؤالش بتوحید رسید و عرض کرد: برای ما چنین روایت کرده اند که خدا دیدار و هم سخنی خویش را میان دو پیغمبر تقسیم فرمود: قسمت هم سخنی را بموسی و قسمت دیدار خویش را به محمد عطا کرد. حضرت فرمود: پس آنکه از طرف خدا بجن و انس رسانید که: دیده ها او را درک نکنند، علم مخلوق باو احاطه نکند، چیزی مانند او نیست، کی بود؟ مگر محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) نبود؟ عرض کرد:

چرا، فرمود: چگونه ممکن است مردی بسوی تمام مخلوق آید و به آنها گوید که از اجانب خدا آمده و آنها را بفرمان خدا بسوی خدا خواند و بگوید: دیده ها خدا را در نیابند و علمشان باو احاطه نکند و چیزی مانندش نیست سپس همین مرد بگوید: من بچشم خدا را دیدم و باو احاطه علمی پیدا کردم و او بشکل انسانست!!! خجالت نمی کشید؟! زنادقه نتوانستند چنین نسبتی باو دهند که او چیزی از جانب خدا آورد و سپس از راه دیگر خلاف آنرا گوید.

ابوقره گفت: خدا خود فرماید: (13 سوره 53) بتحقیق او را در فرود آمدن دیگری دید. حضرت ابوالحسن(علیه السلام) فرمود: بعد از این آیه، آیه ایست که دلالت دارد بر آنچه پیغمبر دیده، خدا فرماید: (آیه 11) دل آنچه را دید دروغ نشمرد یعنی دل محمد آنچه را چشمش دید، دروغ ندانست سپس خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید (آیه 18) پیغمبر از آیات بسیار بزرگ پروردگارش دید، و آیات خدا غیر خود خداست، و باز خدا فرماید: مردم احاطه علمی بخدا پیدا نکنند، در صورتیکه اگر دیدگان او را بینند علمشان باو احاطه کرده و دریافت او واقع شده است. ابوقره عرض کرد: پس روایات تکذیب می نمایند. فرمود: هرگاه روایات مخالف قرآن باشند تکذیبشان کنم، و آنچه مسلمین بر آن اتفاق دارند اینستکه: احاطه علمی باو پیدا نشود، دیدگان او را درک نکنند، چیزی مانند او نیست.

3- محمد بن عبید گوید: بحضرت رضا(علیه السلام) نامه نوشتم و درباره دیدن خدا و آنچه عامه و خاصه روایت کرده اند سؤال کردم و خواستم که این مطلب را برایم شرح دهد، حضرت بخط خود نوشت: همه اتفاق دارند و اختلافی میان آنها نیست که شناسائی از راه دیدن ضروری و قطعی است، پس اگر درست باشد که خدا بچشم دیده شود قطعا شناختن او حاصل شود، آنگاه این شناخت بیرون از این نیست که یا ایمان است و یا ایمان نیست، اگر این شناسایی از راه دین ایمان باشد پس شناسائی در دنیا که از راه کسب دلیل است ایمان نباشد زیرا این شناسایی ضد آن است و باید در دنیا مؤمنی وجود نداشته باشد زیرا ایشان خدا عز ذکره را ندیده اند و اگر شناسائی از راه دیدن ایمان نباشد، شناسائی از راه کسب دلیل بیرون از آن نیست

که یا در معاد نابود شود و نباید نابود شود (و یا نابود نشود)، این دلیل است بر اینکه خدای عز و جل به چشم دیده نشود زیرا دیدن به چشم به آنچه گفتیم می رسد.

4- احمد بن اسحاق گوید: بامام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از دیدن خدا و اختلاف مردم در آن سؤال کردم. آنحضرت نوشت: تا وقتی که میان بیننده و دیده شده (هدف دید) هوائیکه دید در آن نفوذ کند نباشد دیدن صورت نگیرد، پس اگر چنین هوائی از میان بیننده و هدف قطع شود دیدن درست نشود و در صورت درستی هم مانند شدن بیننده به هدف است (در اینکه هر دو جایگزین شده و در جهت مخصوصی هستند) زیرا بیننده چون برابر هدف قرار گرفت از نظر شرط دیدن میان آنها تشبیه واقع شود، و این همان تشبیه ممتنع است (که خدا را؛ ه ه مانندی باشد) زیرا اتصال بین اسباب و مسببات حتمی است.

5- مردی از خوارج خدمت امام باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: ای ابا جعفر چه چیز را می پرسی؟ فرمود: خدای تعالی را، گفت او را دیده ئی فرمود: دیدگان او را بینائی چشم نبینند ولی دلها او را بحقیقت ایمان دیده اند، با سنجش شناخته نشود و با حواس درک نشود و به مردم مانند نیست، با آیاتش توصیف شده و با علامات شناخته شده، در داوریش ستم نکند، اوست خدا سزاوار پرستشی جز او نیست، مرد خارجی بیرون رفت و میگفت: خدا داناتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: عالمی خدمت امیرالمؤمنین رسید و گفت ای امیرمؤمنان: پروردگارت را هنگام پرستش او دیده ئی! فرمود: وای بر تو! من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده ام پرستم، عرض کرد: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو دیدگان هنگام نظر افکندن او را درک نکنند ولی دلها با حقایق ایمان او را دیده اند.

7- عاصم بن حمید گوید: با امام صادق علیه السلام درباره آنچه راجع بدیدن خدا روایت کنند مذاکره میکردم، حضرت فرمود: این خورشید یک هفتادم نور کرسی است و کرسی یک هفتادم نور عرش و عرش یک هفتادم نور حجاب و حجاب یک هفتادم نور ستر، اگر آنها راست گویند چشم خود را بهمین خورشید وقتیکه در ابر نباشد بدوزند.

8- حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا بجائی رسانید که جبرئیل هیچگاه به آنجا گام ننهاده بود، سپس از پیش دیده پیغمبر پرده برداشته شد و خدا از نور عظمت خویش به آنحضرت آنچه دوست داشت ارائه فرمود: (درباره آیه شریفه ((دیدگان او را در نیابند ولی او دیدگان را دریابد).

9- ابن سنان گوید: امام صادق علیه السلام راجع به آیه (104 سوره 6) دیدگان او را در نیابند، فرمود: مقصود احاطه وهم است (یعنی معنی مقصود از آیه شریفه اینست که خدا در خاطرها ننگد و چشم دل باو دست نیابد) مگر نمی بینی خدا چه می فرماید (آیه 104 سوره انعام) از پروردگارتان بصیرتها سوی شما آمده، که مقصود بینائی بچشم نیست (و نیز در آیه 104 سوره 6) فرماید هر که بینا شد بسود خودش باشد که

مقصود بینائی بچشم نیست، (سپس فرماید) و هر که کور گشت بزبان خودش باشد، که مقصود کوری چشم نیست، همانا مقصود احاطه و هم است چنانکه می گویند فلانی بشعر بیناست و فلانی بفقہ بیناست و فلانی بسکه پول بیناست و فلانی بلباس بیناست، خدا بزرگوارتر از اینست که بچشم دیده شود. (خلاصه اینکه چون دیدن خدا بچشم محالست و هیچکس خیال آنرا نمی کند آیه شریفه آنرا نفی نکرده است تا از قبیل توضیح واضح باشد بلکه مقصود از آیه شریفه احاطه و هم است بخدا و گنجیدن کنه ذات در خاطر انسان که چون توهم این معنی ممکن است آیه شریفه آنرا نفی نموده.

10- ابوهاشم گوید: بامام رضا(علیه السلام) عرض کردم: می توان خدا را توصیف نمود؟ فرمود: مگر قرآن نمی خوانی؟ عرض کردم: چرا فرمود: مگر نخوانده ئی گفته خدایتعالی را ((أبصار درکش نکنند و خاطرات دلها از بینائی چشمها قویتر است، خاطرات او را درک نکنند و او خاطرات را درک کند.

11- ابوهاشم گوید: بحضرت جواد(علیه السلام) آیه ((لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار)) را عرض کردم، فرمود: ای اباهاشم خاطره دلها دقیقتر از بینائی چشمهاست، زیرا توگاهی با خاطره دلت سند و هند و شهرهائیکه به آنها نرفته ای درک می کنی ولی با چشمت درک نمیکنی، خاطره دلها خدا را درک نکنند تا چه رسد به بینائی چشمها.

12- هشام بن حکم گوید: تمام اشیاء با دو چیز درک شوند: حواس پنجگانه و دل، و ادراک حواس بر سه قسم است: 1- ادراک بوسیله دخالت 2- ادراک بوسیله لمس کردن 3- ادراک بدون دخالت و لمس کردن. اما ادراک بوسیله دخالت در صداها و بوئیدنیها و چشیدننیها است (که صوت داخل گوش شود و هوای متعفن داخل بینی و چشیدننی داخل بصاق و زبان) و اما ادراک بلمس در شناختن اشکال هندسی مانند مربع و مثلث (چنانچه در تاریکی دست روی جسم مثلث و مربع گذاریم) و نیز در شناختن نرمی و زبری و گرمی و سردی است و اما ادراک بی دخالت و لمس کردن با چشم است زیرا که چشم چیزها را درک می کند بدون لمس و دخالت در جانب خود و نه در جانب آنها (مثلا انسان که قلمرا می بیند نه قلم بچشم او در آید و به آن سایید و نه چشم بطرف قلم رود و اینکار کند) و ادراک بچشم راه و وسیله مخصوصی دارد، راهش هوا و وسیله اش روشنی است که چون راه بین چشم و هدف متصل شد و وسیله برجا بود، چشم آنچه را در ملاقاتش باشد مانند رنگها و پیکرها درک کند و اگر چشمرا بجیزی وادارند که راهی برایش نباشد بازگشت کند و پشت سرشرا (که پیکر بیننده است) نشان دهد، مانند کسیکه در آینه بنگرد چشمش در آینه نفوذ نکند و چون راه نفوذ در آینه را ندارد بازگشت کند و پشت سرشرا نشان دهد، همچنین کسیکه در آب صاف بنگرد بینایش بر گردد و پشت سرشرا نشان دهد زیرا راهی برای نفوذ چشمش نیست و اما دل تسلطش بهوا و فضای جهانست، و او آنچه را در فضاست درک کند و بخاطر گذراند، و اگر دل را بدرک آنچه در فضا نیست وادار کند و آن شناختن خدای جل و عز است زیرا کسی

که چنین کند غیر آنچه در فضاست درک نکند چنانچه راجع بچشم گفتیم، خدا بزرگتر از اینستکه مانند خلقش باشد.

توضیح این روایت مرسل و موقوفست یعنی سندش بامام (علیه السلام) نرسیده و تنها از قول هشام بن حکم که از اکابر اصحاب حضرت صادق و بلکه شاگرد اول مکتب آنحضرت است نقل شده است پس سخن او متخذ از فرمایش امام علیه السلام و یا عین کلام آنحضرتست.

باب نهمی از توصیف خدا به غیر آنچه خود توصیف نموده

1- ابن عتیک گوید: بامام صادق علیه السلام نامه نوشتم و توسط عبدالملک بن اعین فرستادم که: مردمی در عراق خدا را بشکل و ترسیم وصف میکنند، اگر صلاح دانید خدا مرا قربانت کند روش درست خداشناسی را برایم مرقوم دارید. حضرت بمن چنین نوشت: خدایت رحمت کناد از خداشناسی و عقیده مردم معاصرت سؤال کردی، برتر است آنخدائیکه چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست، برتر است از آنچه توصیف کنند: توصیف کنندگانیکه او را بمخلوقش تشبیه کنند و بر او تهمت زنند، بدان که خدایت رحمت کنادروش درست خدا بر کنار ساز، نه سلب درست است و نه تشبیه (یعنی نه نفی و انکار خدا و نه تشبیه او بمخلوق) اوست خدای ثابت موجود، برتر است خدا از آنچه واصفان گویند، از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح حق گمراه شوید.

2- ابو حمزه گوید: امام چهارم علیه السلام بمن فرمود: ای ابا حمزه: همانا خدا بهیچ محدودیتی توصیف نشود، پروردگار ما بزرگتر از وصف است، چگونه بمحدودیت وصف شود آنکه حدی ندارد بینائیا او را درک نکنند و او بینائیا را درک کند و او لطیف و آگاهست.

3- خزرارو محمد بن حسین گویند: خدمت حضرت رضا شرفیاب شدیم و برای آنحضرت نقل کردیم، روایتیکه: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پروردگارش را بصورت جوان آراسته سی ساله دیده و گفتم: هشتم و بن سالم و صاحب طلاق و میثمی میگویند: خدا تا ناف میان خالی بود و باقی تنش توپر، حضرت برای خدا بسجده افتاد و فرمود: منزهی تو، ترا نشناختند و یگانه ات ندانستند، از این رو برایت صفت ترا شیدند، منزهی تو، اگر ترا میشناختند به آنچه خود را توصیف کرده ئی توصیف میکردند، منزهی تو، چگونه بخود اجازه دادند که ترا بدیگری تشبیه کنند بار خدایا، من ترا جز به آنچه خود ستوده ئی نستانم و بمخلوقت مانند نسازم، تو هر خیری را سزاواری، مرا از مردم ستمگر قرار مده سپس بما توجه نمود و فرمود: هر چه بخاطرتان گذشت خدا را غیر آن دانید، بعد فرمود: ما آل محمد طریق معتدلی (صراط مستقیم) باشیم که غلو کننده بما نرسد و عقب افتاده از ما نگذرد (مثل آنکه ما امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه بلافصل دانیم ولی یکدسته غلو کرده او را خدا دانند و یکدسته عقب افتاده در رتبه چهارم دانند، ایندو دسته باید در عقیده خود را بما که در

حد وسطیم رسانند تا نجات یابند) ای محمد هنگامیکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بعظمت پروردگارش نظر افکند جوان آراسته و در سن سی سالگی بود ای محمد! پروردگار عزوجل من بزرگتر از اینست که بصفت آفریدگان باشد. عرض کردم: قربانت گردم، کی بود که دو پایش در سبزه بود؟ فرمود: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که چون با دل متوجه پروردگارش شد، خدا او را در نوری مانند نور حجت (معارف و عقول) قرار داد تا آنجا که آنچه در حجت بود برایش هویدا گشت، همانا نور خدا که از او خلقت شده، نور سبز و سرخ و سفید و رنگهای دیگر است، ای محمد! عقیده ما همان است که قرآن و حدیث به آن گواهی دهد.

4- امام چهارم علیه السلام فرمود: اگر اهل آسمان و زمین انجمن کنند که خدا را به عظمتش توصیف کنند نتوانند:

5- سهل از قول همدانی گوید که من نوشتم به امام که دوستان شما در این شهر در توحید اختلاف دارند: بعضی گویند: او جسم است و بعضی گویند صورتست، حضرت بخط خود نوشت: منزله باد آنکه محدود نباشد و به وصف در نیاید چیزی مانند او نیست و او شنوا و داناست (سهل گوید که همدانی گفت: دانا) یا گفت بینا.

6- محمد بن حکیم گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم نوشت: خدا بالاتر و والاتر و بزرگتر از این است که حقیقت صفتش درک شود، پس او را به آنچه خود توصیف نموده بستائید و از غیر آن باز ایستید (از پیش خود چیزی نگوئید).

7- مفصل گوید از حضرت ابوالحسن علیه السلام مطلبی از صفت خدا پرسیدم، فرمود: از آنچه در قرآن است تجاوز نکنید.

8- کاشانی گوید: به امام علیه السلام نوشتم که معاصرین ما درباره توحید اختلاف دارند، حضرت نوشت منزله باد آنکه محدود نباشد و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

9- نیشابوری گوید: بامام علیه السلام نوشتم که مردم زمان ما درباره توحید اختلاف دارند: بعضی گویند: او جسم است و بعضی گویند صورت است، حضرت به من نوشت: منزله باد اونکه محدود نباشد و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند و او شنوا و بیناست.

10- سهیل گوید: در سال 255 به حضرت عسکری نوشتم که اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند: برخی گویند او جسم است و بعضی گویند او صورت است اگر صلاح بدانی به چاکر خود لطف کنید و به من بیاموزید آنچه را که بر آن بایستم و از آن تجاوز نکنم انجام میدهم، حضرت به خط خود مرقوم فرمود از توحید پرسیدی در صورتی که از شما برکنار است (وظیفه شما نیست) خدا یگانه و یکتاست، نزاده و زاده نشده و چیزی همتای او نیست، او خالق است و مخلوق نیست خدای تبارک و تعالی هر چه خواهد از جسم و غیر جسم بیافریند و خودش جسم نیست، آنچه خواهد صورتگری کند و خودش صورت نیست،

سپاسش بزرگست و نامهایش مقدستر از آنکه برایش ماندی جز خود او باشد، چیزی ماندش نیست و او شنوا و بیناست.

11- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدا را توصیف نتوان کرد چگونه توان توصیف نمود که در کتابش فرماید: (91 سوره 6) خدا را چنانکه شأن اوست نشناختند، پس خدا با هیچ مقیاسی توصیف نشود جز آنکه بزرگتر از آنست.

12- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا بزرگست و با بندگان توصیفش نتواند و به حقیقت عظمتش نرسند، بینائیا او را درک نکنند و او بینائیا را درک کند و او لطیف و آگاهست، به چگونگی و جایگزینی و چه سوئی توصیف نشود (نتوان گفت خدا چگونه است یا به کجاست یا در چه سواست) چگونه توانم او را به چگونگی وصف کنم با اینکه چگونگی را او آفرید تا چگونگی شد و بوسیله چگونگی که برای ما قرار داد چگونگی شناخته شد یا چگونه توانم او را به جایگزینی وصف کنم در صورتیکه او جا را آفرید تا جا محقق شد و ما به وسیله جایگزینی که برای ما قرار داد معنی جایگزینی را فهمیدیم، یا چگونه توانم او را به در چه سواست وصف کنم در صورتیکه او سو و جهت آفرید تا آن محقق شد و ما به وسیله جهتی که برای خود ما قرار داد سو و جهت را فهمیدیم، پس خدای تبارک و تعالی در همه جا داخل و از همه چیز خارج است (علم و قدرتش به همه جا احاطه دارد و ذاتش غیر همه چیز است) بینائیا درکش نکنند و او بینائیا را درک کند (چشم در حالیکه همه چیز را می بیند خودش را و دیدنش را و ابزار دیدنش را درک نمی کند اما خدا اینها را درک می کند تا چه رسد به چیزهائیکه چشم می بیند چنانچه در آیه دیگر فرماید نگاه خیانت آمیز را می داند) شایسته پرستشی جز خدای فراز و بزرگ نیست و او لطیف است و آگاه.

باب نهمی از جسم و صورت درباره خدا

1- ابن ابی حمزه گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: من از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت میکرد که: خدا جسمی است، توپر، نورانی شناختش ضروری، بهر کس از مخلوش که خواهد منت نهد، حضرت فرمود: منزه باد، آنکه کسی جز او نداند که او چگونه است، چیزی ماندش نیست و او شنوا و بیناست. محدود نگردد، بحس در نیاید، سوده نشود، حواس درکش نکنند، چیزی بر او احاطه نکند نه جسم است و نه صورت و نه ترسیم و نه محدود.

2- حمزه بن محمد گوید: حضرت ابی الحسن علیه السلام نوشتم و درباره جسم و صورت از او پرسیدم، حضرت نوشته است که منزه باد آنکه چیزی ماندش نیست، نه جسم است و نه صورت.

3- محمد بن زید گوید خدمت حضرت رضا شرفیاب شدم و درباره توحید پرسیدم، حضرت برایم دیکته کرد: ستایش خدا را است که همه چیز را بدون نقشه پدید آورد و بقدرت و حکمت خویش اختراعشان کرد آنها را از چیزی نیافرید تا اختراع صادق نیاید و علت و سببی در میان نبود تا ابتکار صحیح نباشد آنچه را

خواست چنانچه خواست با یکنثائی خویش برای اظهار حکمت و حقیقت ربوبیتش آفرید، خردها او را به دست نگیرد و خاطرها به او نرسند، بینائیهادرکش نکنند و در اندازه نگنجد، در آستانش تعبیر ناتوان و بینائی ها در مانده اند هر گونه ستایش در مقام او نارسا است، بی پرده نهان است و بی پوشش پوشیده، نادیده شناخته شده و بی تصور ستوده گردیده و بی جسم توصیف شده، شایسته ستایشی جز خدای بزرگ متعال نیست.

4- محمد بن حکیم گوید: برای موسی بن جعفر علیه السلام گفتار جوالیقی را بیان کردم و گفتار هشام بن حکم را حکایت نمودم: خدا جسم است، حضرت فرمود: خدای تعالی را چیزی مانند نیست، چه دشنام و ناسزائی بزرگتر است از گفته کسی که خالق همه چیز را به جسم یا صورت یا مخلوقش یا محدودیت و اعضاء توصیف کند خدای از این گفتار بسیار برتری دارد.

5- ابن فرج گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم درباره قول هشام بن حکم که خدا جسم است و هشام بن سالم که او صورت است پرسیدم حضرت نوشت: سرگردانی حیرت زده را از خود دور کن و از شیطان به خدا پناه بر این گفتار، گفتار آن دو هشام نیست. (زیرا این دو نفر از بزرگان و ثقات اصحاب می باشند).

باب صفات ذات

1- ابوبصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود خدای عزوجل همیشه پروردگار ما و علم عین ذاتش بوده آنگاه که معلومی وجود نداشت و شنیدن عین ذاتش بود زمانیکه شنیده شده ای وجود نداشت و بینائی عین ذاتش بوده آنگاه که دیده شده ئی وجود نداشت و قدرت عین ذاتش بوده زمانیکه مقدوری نبود، پس چون اشیاء را پدید آورد و معلوم موجود شد علمش بر معلوم منطبق گشت و شنیدنش بر شنیده شد و بینائیش بر دیده شده و قدرتش بر مقدور ابوبصیر گوید: عرض کردم: پس خدا همیشه متکلم است؟ فرمود: کلام صفتی است پدید شونده ازلی و قدیم نیست، خدای بود و متکلم نبود.

2- امام باقر (علیه السلام) فرمود: خدای عزوجل بود و چیزی با او نبود و همیشه عالم بود به آنچه پدید می آید و علم او به آن پیش از بودنش مانند علم اوست به آن بعد از بودنش.

3- کاهلی گوید: درباره جمله ((سپاس خدا راست تا نهایت علمش)) که در دعائی است بحضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم و پرسیدم. حضرت بمن نوشت: نگو ((نهایت علمش)) زیرا علمش را نهایی نیست بلکه بگو ((نهایت رضایتش)) (زیرا که رضایت او مربوط باعمال صالح بندگانش که محدود و متناهی است).

4- ایوب بن نوح گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم و از او پرسیدم: آیا خدای عزوجل عالم بود به هر چیز پیش از آنکه آنها را بیافریند و پدید آرد یا آنکه نمی دانست تا آنها را آفرید و آفرینش و بودن آنها را اراده کرد و علم پیدا کرد به مخلوق هنگامیکه خلق کرد و بموجود هنگامی که موجود کرد؟ پس به خط

خود مرقوم فرمود: خدا همیشه به همه چیز علم دارد پیش از خلقت آنها مانند علم داشتنش به آنها بعد از خلقتشان.

5- جعفر بن محمد بن حمزه گوید نوشتم بامام علیه السلام و پرسیدم که دوستان شما درباره علم خدا اختلاف دارند بعضی گویند: خدا پیش از خلقت اشیاء هم عالمست و بعضی گویند: ما نمی گوئیم خدا همیشه عالمست، زیرا معنی می داند، خلق می کند است پس اگر علم همیشگی برای او ثابت کنیم: چیزی همیشگی با او ثابت کرده ایم (وقائل بدو قدیم شده ایم) اگر صلاح بدانید خدایم قربانت کند نسبت باین موضوع چیزی بمن بیاموزید تا بر آن بایستم و از آن در نگذرم، حضرت بخط خود مرقوم فرمود خدا همیشه عالم است پر خیر و بلند است یاد او.

6- فضیل گوید: بامام باقر علیه السلام عرضه داشتم: قربانت، اگر صلاح بدانید بمن بفهمانید که آیا خدای جل و جبهه پیش از اینکه مخلوق را بیافریند می دانست که یکتاست؟ زیرا دوستان شما اختلاف کرده، بعضی گویند: پیش از آنکه مخلوقی آفریند عالم بود و بعضی گویند معنی می دانید خلق می کند است پس خدا امروز می داند که پیش از خلقت اشیاء یگانه بوده و اینها گویند اگر ثابت کنیم که او همیشه بیگانگی خود عالم بوده در ازل با او چیز دیگری ثابت کرده ایم. آقای من اگر صلاح دانید بمن بیاموزید چیزی را که از آن تجاوز نکنم: حضرت نوشت: خدای تبارک و تعالی ذکره همیشه عالم است.

باب دیگری که از جمله باب اولست

1- از علی بن ابراهیم امام صادق علیه السلام که فرمودند در صفت قدیم که او واحد، صمد و یکتا معنی است، معانی زیاد و مختلفی ندارد (علم و قدرت و سایر صفاتش همه بذاتش بر می گردند بلکه عین ذاتند) عرض کردم مردمی از اهل عراق معتقدند که او می شنود بوسیله غیر آنچه می بیند و می بیند بوسیله غیر آنچه می شنود، فرمود دروغ گفتند و از دین منحرف شدند و خدا را تشبیه کردند خدا برتر از آنست خدا شنوا و بیناست، می شنود به آنچه می بیند و می بیند به آنچه می شنود، عرض کردم: آنها عقیده دارند که خدا بیناست به همان معنائیکه آنها از بینائی تعقل می کنند فرمود: خدای برتر است، تعقل شود هر چیز که بصفتم مخلوق باشد و خدا چنین نیست.

2- امام صادق بزندیقی که به آن حضرت عرض کرد: آیا خدا شنوا او بیناست؟ فرمود: خدا شنوا و بیناست شنواست بدون عضو، بیناست بدون ابزار، بلکه بذات خود می شنود و بذات خود می بیند و اینکه گویم بذات خود می شنود معنی این نیست که او چیزیست و ذات چیز دیگر، ولی چون تواز من پرسیدی برای فهمانیدن بتو خواستم آنچه در دل دارم بلفظ آورم، پس می گویم خدا می شنوم به تمام ذاتش ولی نه به آن معنی که ذاتش بعض و پاره داشته باشد چنانکه تمام ما دارای بعض است بلکه مقصودم فهمانیدن بتو

و تعبیر از ضمیرم بود و بازگشت سخنم به این است که او شنوا، بینا، دانا: آگاهست بدون آنکه ذات و صفتش اختلاف پیدا کند (برای این

باب اراده از صفات فعل است و سایر صفات فعل

1- عاصم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا همیشه مرید (با اراده) است؟ فرمود: مرید نمی باشد مگر با بودن مراد (اراده شده) با او، خدا همیشه عالم و قادر است و سپس اراده کرده است (هنگامی که خواست چیزی خلق کند).

2- بکیربن اعین گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم علم و مشیت خدا با هم فرق دارند یا یک چیزند فرمود: علم غیر مشیت است (دانستن غیر خواستن است) مگر نمی بینی که خودت می گوئی این کار خواهم کرد و اگر خدا بخواهد و نمی گوئی این کار خواهم کرد اگر خدا بداند، پس اینکه گوئی اگر خدا بخواهد دلیل است بر اینکه خدا نخواسته و چون خواست، آنچه را خواست چنانچه خواست واقع شود، پس علم خدا پیش از مشیت اوست.

3- صفوان گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم، اراده خدا و اراده مخلوق را برایم بیان کنید، فرمود: اراده مخلوق ضمیر و آهنگ درونی او است و آنچه پس از آن از او سر می زند، و اما اراده خدای تعالی همان پدید آوردن اوست نه چیز دیگر، زیرا او نیندیشد و آهنگ نکند و تفکر ننماید، این صفات در او نیست و صفات مخلوقست، پس اراده خدا همان فعل او است نه چیز دیگر، به هر چو خواهد موجود شود گوید ((باش پس می باشد)) (موجود شو بلافاصله موجود شود) بدون لفظ و سخن بزبان و آهنگ و تفکر، و اراده خدا چگونگی ندارد چنانچه ذات او چگونگی ندارد.

4- یکی از شیعیان از محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شد که عمر و بن عبید وارد شد و گفت: قربانت خدای تبارک و تعالی که فرماید: ((هر که غضب من به او در آید سقوط کند)) معنی این غضب چیست؟ فرمود آن کیفر است، ای عمر و کسیکه گمان کند خدا از حالی به حال دیگر در آید او را بصفت مخلوق توصیف نموده است، خدای تعالی را چیزی از جا نکند تا تغییرش دهد (او مخلوق است که غضب از جایش بکند و تغییرش دهد).

5- هشام بن حکم گوید: از جمله پرسش زندیق از امام صادق علیه السلام این بود که: خدا خشنودی و خشم دارد؟ حضرت فرمود آری ولی خشم و خشنودی او طبق آنچه در مخلوقین پیدا می شود نیست، زیرا که خشنودی حالتی است که به انسان وارد می شود و او را از حالی به حالی بر می گرداند چونکه مخلوق تو خالی ساخته شده و به هم آمیخته است، هر چیز در او راه دخولی دارد و خالق ما را راه دخولی بر اشیاء نیست زیرا او یکتاست، ذاتش یگانه و صفتش یگانه است، پس خرسندی او پاداش او و خشمش کیفرش

می باشد بدون اینکه چیزی در او تأثیر کند و او را برانگیزاند و از حالی به حالی گرداند، زیرا این تغییرات از صفات مخلوقین ناتوان نیازمند است.

باب حدوث اسماء

1- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد، بلفظ ادا نشود تن و کالبد ندارد، بتشبیهِ موصوف نشود، برنگی آمیخته نیست، ابعاد و اضلاع ندارد، حدود و اطراف از او دور گشته، حس توهم کننده باو دست نیابد، نهانست بی پرده، خدای آن را یک کلمه تمام قرار داد دارای چهار جزء مقارن که هیچ پیش از دیگری نیست، سپس سه اسم آن را که خلق به آن نیاز داشتند هویدا ساخت و یک اسم آن را نهان داشت و آن همان اسم مکنون و مخزونست، و آن سه اسمی که هویدا گشت ظاهرشان (((الله))) تبارک و تعالی است، و خدای سبحان برای هر اسمی از این اسماء چهار رکن مسخر فرمود که جمعا 12 رکن می شود، سپس در برابر هر رکنی 30 اسم که به آنها منسوبند آفرید که آنها، رحمن رحیم، ملک، قدوس، خالق باری و مصور، حی قیوم، بی چرت و خواب و علیم، خبیر. سمیع، بصیر حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علی، عظیم، مقتدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیمن، منشی، بدیع رفیع جلیل، کریم، رزاق: زنده کننده، می راننده، باعث، وارث، می باشد، این اسماء با اسماء حسنی تا 360 اسم کامل شود فروع این سه اسم می باشند و آن سه ارکانند و آن یک اسم مکنون مخزون بسبب این اسماء سه گانه پنهان شده، اینست معنی قول خداوند (110 سوره 17) بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید نامهای نیکو از اوست.

توضیح مرحوم مجلسی ره گوید: این حدیث از احادیث متشابه و اسرار غامض است که جز خدا و راسخین در علم تأویل آن ندانند پس بهتر اینستکه نسبت به آن سکوت کنیم و اقرار نمائیم که فهم ما عاجز از درک آن است. ولی با وجود این می فرماید بواسطه پیروی از دیگران که در این حدیث سخن گفته اند سخنی بر سبیل احتمال می گوئیم.

باب معانی اسماء و اشتقاق آنها

1- ابن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر (((بسم الله الرحمن الرحیم))) را پرسیدم، فرمود: بآء بهاء (روشنی) خدا و سین سناء (رفعت) خداست و میم مجد (بزرگواری) خداست و بعضی روایت کرده اند که میم ملک (سلطنت) خداست و الله معبود هر چیز است، رحمن مهربان است بتمام خلقش، رحیم مهربانست بخصوص مؤمنین.

2- هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام راجع باشتقاق اسماء خدا پرسید، الله از چه مشتق است؟ فرمود: ای هشام الله مشتق از اله (پرستش شده) است و پرستش شده شایسته پرستشی لازم دارد، و نام غیر صاحب نام است کسیکه تنها نام را بدون صاحب نام پرستند کافر گشته و در حقیقت چیزی نپرستیده است و هر که نام و صاحب نام است را پرستد مشرک گشته و دو چیز پرستیده است و کسیکه صاحب نام را پرستد نه نام را آنست یکتا پرستی، ای هشام فهمیدی؟ عرض کردم: توضیح بیشتری برآیم دهید، فرمود: خدا را نودونه نام است اگر نام همان صاحب نام باشد باید هر اسمی از آنها معبودی باشد، ولی خدا معنی (و ذات یگانه) ایستکه همه این اسماء بر او دلالت کند و همه غیر او باشند، ای هشام نان اسم خوردنی است و آب اسم آشامیدنی و جامه اسم پوشیدنی و آتش اسم سوختنی، فهمیدی ای هشام بطوریکه بتوانی دفاع کنی و بر دشمنان ما که با خدا دیگری را شریک گرفته اند در مباحثه غلبه کنی؟ عرض کردم آری، فرمود ای هشام خدایت به آن سود دهد و بر آن پا بر جایت دارد، هشام گوید: از زمانیکه از آنمجلس بر خاستم دیگر در بحث توحید کسی بر من غلبه نکرد.

3- از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) راجع به معنی الله سؤال شد فرمود: خدا بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلط دارد (چون استیلاء و تسلط بر همه موجودات لازمه معنی الوهیت است حضرت بلازم معنی پاسخش داد).

4- ابن هلال گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) تفسیر قول خدا (آیه 36 سوره 24) خدا نور آسمانها و زمین است را پرسیدم فرمود: خدا هادی اهل آسمانها و هادی اهل زمین است و در روایت برقی بلفظ مصدر یا ماضی وارد شده.

5- ابن ابی یعفر گوید: از حضرت صادق علیه السلام راجع بقول خدا ((او اول و آخر است)) پرسیدم و گفتم. معنی اول را فهمیدم و اما آخر را شما تفسیرش را برآیم بیان کنید. فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان نبود شود و دگرگون گردد یا نابودی و دگرگونی از خارج باو را یابد یا رنگ و شکل و وصفش عوض شود و از زیادی بکمی و از کمی بزایدی گراید، تنها اوست که همیشه بیک حالت بوده و باشد اوست اول و پیش از هر چیز و اوست آخر برای همیشه، صفات و اسماء گوناگون بر او وارد نشود چنانکه بر غیر او وارد شود، مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون و گاهی استخوان پوشیده و نرم شده است و مانند غوره خرما که گاهی بلخ و گاهی بسر و گاهی خرمای تازه و گاهی خرمای خشک است که اسماء و صفات مختلف بر آن وارد شود و خدای عز و جل بخلاف آنست -.

شرح - بلع و بسر دو دو مرحله از مراحل خرمای نارس است که در فارسی اسمی برای آن نیافتیم مقصود این است که خرما شکل و رنگ و مزه اش بمرور زمان تغییر می کند و طبق این تغییر اسمش هم تغییر می کند ولی خدای عزوجل را هیچ گونه تغییری نیست.

6- چون از امام صادق علیه السلام راجع باول و آخر سؤال شد، فرمود: اولی است که پیش از او اولی نبوده و آغازی او را سبقت نگرفته (از چیزی پیش از خود پدید نیامده) و آخریست که آخریش از ناحیه پایان نیست چنانکه از صفت مخلوقین فهمیده می شود (چنانکه گوئیم جمعه آخر هفته است که آخر بودن جمعه از ناحیه پایان هفته بودنش می باشد) ولی خدا قدیمست، اولست، آخر است، همیشه بوده و همیشه می باشد بدون آغاز و بدون پایان پدید آمدن بر او وارد نشود و از حالی بحالی نگردد، خالق همه چیز است.

7- ابوهاشم گوید خدمت حضرت جواد علیه السلام بودم که مردی از آنحضرت پرسید و گفت بمن بگوئید آیا اسماء و صفاتی که در قرآن برای پروردگار هست، آن اسماء و صفات، خود پروردگار است حضرت فرمود: سخن تو دو معنی دارد، اگر مقصود تو که گوئی اینها خود او هستند اینست که خدا متعدد و متکثر است که خدا برتر از آنست (که متکثر باشد) و اگر مقصودت این است که این اسماء و صفات ازلی (همیشگی) می باشند، ازلی بودن دو معنی دارد: (اول) و اگر بگوئی خدا همیشه با آنها علم داشته و سزاوار آنها بوده، صحیح است (دوم) و اگر بگوئی تصویر آنها و الفبای آنها و حروف مفرد آنها همیشگی بوده، پناه می برم بخدا که با خدا چیز دیگری در ازل بوده باشد بلکه خدا بود و مخلوقی نبود، سپس این اسماء و صفات را پدید آورد تا میان او و مخلوقش واسطه باشند و بوسیله آنها بدرگاه خدا تضرع کنند و او را پرستش نمایند و آنها ذکر او باشند، خدا بود و ذکری نبود و کسی که بوسیله ذکر یاد شود همان خدای قدیمست که همیشه بوده و اسماء و صفات مخلوقند و معانی آنها و آنچه از آنها مقصود است همان خدائست که اختلاف و بهم پیوستگی او را سزاوار نیست، چیزیکه جزء دارد اختلاف و بهم پیوستگی دارد (نه خدای یگانه یکتا) پس نباید گفت: خدا بهم پیوسته است و نه خدا کم است و نه زیاد است بلکه او بذات خود قدیمست، زیرا هر چیز که یکتا نباشد تجزیه پذیر و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت به او تصور نشود هر چیز که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت با او تصور شود مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت کند، اینکه گوئی خدا تواناست خبر داده ای که چیزی او را ناتوان نکند و با این کلمه ناتوانی را از او برداشته ای و ناتوانی را غیر او قرار داده ای و نیز اینکه گوئی خدا عالمست، با این کلمه جهل را از او برداشته ای و جهل را غیر او قرار داده ای و چون خدا همه چیز را نابود کند، صورت تلفظ و مفردات حروف را هم نابود کند و همیشه باشد آنکه علمش همیشگی است.

آن مرد عرض کرد (اگر الفاظ از بین رود) پس چگونه پروردگار خود را شنوا می نامیم؟ فرمود: از آن جهت که آنچه با گوش درک شود بر خدا پوشیده نیست ولی او را بگوشی که در سر فهمیده می شود توصیف نمی کنم،

همچنین او را بینا می نامیم از آن جهت که آنچه درک شود مانند رنگ و شخص و غیر اینها بر او پوشیده نیست ولی او را به بینائی نگاه چشم توصیف نکنیم و همچنین او را لطیف نامیم برای آنکه بهر لطیفی دانا است (چیز کوچک و دقیق) مانند پشه و کوچکتر از آن و محل نشو و نمای او و شعور و شهوت جنسی او و مهرورزی به اولادش و سوار شدن بعضی بر بعض دیگر بردن خوردنی و آشامیدنی برای اولادش در کوهها و کویرها و نهرها و خشکزارها، از اینجا دانستیم که خالق پشه لطیف است بدون کیفیت، کیفیت تنها برای مخلوقست که چگونگی دارد، و همچنین پروردگار خود را توانا نامیم نه از جهت توانائی مشت کوبی که میان مخلوق معروف است، اگر توانائی او توانائی مشت کوبی معمول میان مخلوق باشد تشبیه به مخلوق می شود و احتمال زیادت برد و آنچه احتمال زیادت برد احتمال کاهش برد و هر چیز که ناقص و کاست باشد قدیم نباشد و چیزی که قدیم نیست عاجز است، پس پروردگار ما تبارک و تعالی نه مانند است و نه ضد و نه همتا و نه چگونگی و نه پایان و نه دیدن بچشم، بر دلها تحریم شده است که تشبیهش کنند و بر خاطرها که محدودش کنند و بر اندیشه ها که پدید آمده اش دانند، او از ابزار مخلوقش و نشانه های آفریدگانش بالا و بر کنار است، و از آن برتری بسیاری دارد.

8- مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: الله اکبر (خدا بزرگتر است) فرمود، خدا از چه بزرگتر است؟ عرض کرد: از همه چیز، فرمود: خدا را محدود ساختی، عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو خدا بزرگتر از آنستکه وصف شود.

9- جمیع گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: معنی الله اکبر چیست؟ عرض کردم خدا بزرگتر از همه چیز است، فرمود: مگر آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد، عرض کردم: پس چیست؟ فرمود: خدا بزرگتر از آنستکه وصف شود.

10- جوالیقی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم گفته خدای عز و جل ((سبحان الله)) معنیش چیست؟ فرمود: تنزیه اوست.

11- ابوهاشم گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: معنی خدا یکتاست چیست؟ فرمود اتفاق همه زبانها بر یکتائی او چنانچه خودش فرماید: اگر از آنها پرسسی کی آنها را آفریده؟ محققا میگویند: خدا.

باب دیگریکه جزء باب اولست جز اینکه فرق میان معانی اسماء خدا و اسماء مخلوق را اضافه دارد

1- جرجانی گوید: شنیدم که حضرت ابوالحسن علیه السلام می فرمود: خدا لطیف، آگاه، شنوا، بینا، یگانه، یکتا و بی نیاز است، زاده و زاده نشده و هیچکس همتای او نیست، اگر او چنان باشد که مشبهه گویند نه خالق از مخلوق شناخته شود و نه آفریننده از آفریده ولی اوست آفریننده، میان او و کسی که جسم و صورتش

داده و ایجادش کرده فرق است، زیرا چیزی مانند او نیست و او مانند چیزی نباشد، عرض کردم: آری خدایم قربانت گرداند ولی شما فرمودید او یکتا و بی نیاز است و فرمودید چیزی مانند او نیست در صورتیکه خدا یکتا است و انسان هم یکتا است، مگر یکتائی او شبیه یکتائی انسان نیست؟ فرمود: ای فتح محال گفتی، خدایت پا برجا دارد، همانا تشبیه نسبت بمعانی است، اما نسبت به اسمها همه یکی است و آنها بر صاحب نام دلالت کنند، بیانش اینست که چون گفته شود انسان یکی است این گفته خبر دادن از آن است که انسان یک پیکر است و دو پیکر نیست ولی خود انسان یکی نیست زیرا اعضاء و رنگهایش مختلف است، کسیکه رنگهایش مختلف است یکی نیست، اجزایش قابل تقسیم است، یکنواخت نیست، خورش غیر گوشتش و گوشتش غیر خورش باشد، عصبش غیر رگهایش و مویش غیر پوستش و سیاهیش غیر سفیدی او است همچنین است مخلوقهای دیگر، پس انسان اسمش یکی است، معنایش یکی نیست، و خدای جل جلاله یکتاست یکتائی جز او وجود ندارد، در او اختلاف و تفاوت و زیادی و کمی نیست، اما انسان مخلوق و مصنوع است، از اجزاء مختلف و مواد گوناگون ترکیب شده، جز اینکه در حال جمع اجزاء یک چیز است، عرض کردم: قربانت گردم، رهائی و آسودگیم بخشیدی، خدایت فرج دهد، لطیف و آگاه بودن خدا را که فرمودی برایم تفسیر کن چنانکه یکتا را تفسیر کردی، من می دانم که لطف او غیر از لطف مخلوق است به جهت فرق (میان خالق و مخلوق) ولی دوست دارم برایم شرح دهید، فرمود: ای فتح اینکه گوئیم خدا لطیف است بجهت آفریدن چیز لطیف و دانائیش بچیز لطیف است، مگر نمی بینی خدایت توفیق دهد و ثابت دارد اثر ساخت و هنر او را در گیاه لطیف و غیر لطیف و در آفرینش لطیف مثل جاندار کوچک و پشه و کوچک آن و کوچکتر از آن که بچشم در نیاید بلکه بواسطه کوچکی نر و ماده و نوزاد و پیش زاد آن تشخیص داده نشود و ما چون کوچکی این حیوان را با لطافتش دیدیم و نیز رهبری شدنش بنزدیکی با ماده و گریز از مرگ و گرد آوردن منافع خویش و جاندارانیکه در گردابهای دریا و پوستهای درختان و کویرها و بیابانها و فهمانیدن برخی از آنها اندکی از سخنش را و آنچه به بچه های خود می فهماند و خوراک برایشان می برد و باز موضوع رنگ آمیزی آنها، سرخ با زرد و سفید با قرمز و اینکه از خردی اندام به چشم ما هویدا نگردند، نه چشمان ما آن را ببیند و نه دستهای ما آن را لمس نماید، از ملاحظه تمام اینها دانستیم که خالق این مخلوق لطیف در خلقت آنچه نام بردیم لطافت بکار برده بدون رنج بردن و استعمال ابزار و آلت و نیز دانستیم که هر که چیزی سازد از ماده ای سازد ولی خدای خالق لطیف بزرگوار خلقت و صنعتش از ماده ای نبوده.

2- حضرت امام رضا(علیه السلام) به یکی از اصحاب فرمود: بدان خدایت خیر آموزد خدای تبارک و تعالی قدیم است و قدیم بودن صفتی است برای او که خردمند را رهبری می کند به اینکه چیزی پیش از او نبوده و در همیشگی بودنش شریک ندارد، پس به اعتراف داشتن عموم خردمندان این صفت معجزه را (یعنی قدیم بودن که از درک آن عاجزند) برای ما روشن گشت که چیزی پیش از خدا نبوده که نسبت به دوامش هم

چیزی به او نیست (همه چیز فانی شوند و او باقی است) (و گفته آنکه معتقد است که پیش از او یا همراه او چیزی بوده باطل گشت زیرا اگر چیزی همیشه با او باشد خدا خالق او نخواهد بود چونکه او همیشه با خدا بوده پس چگونه خدا خالق کسی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او باشد او اول خواهد بود نه این و آن که اول است سزاور است که خالق دیگری باشد، آنگاه خدای تبارک و تعالی خود را به نامهای توصیف نموده که چون مخلوق را آفرید و پرستش و آزمایشش آترا خواست، ایشان را دعوت کرد که او را به آن نامها بخوانند، پس خود را شنوا، بینا، توانا، قائم، گویا، آشکار، نهان، لطیف، آگاه، قوی، عزیز، حکیم، دانا و مانند اینها نامید و چون بدخواهان تکذیب کننده این اسماء را ملاحظه کردند و از طرفی از ما شنیده بودند که از خدا خبر می دادیم که چیزی مانند او نیست و مخلوقی حالش چون او نباشد گفتند: شما که عقیده دارید خدا مانند و نظیری ندارد پس چگونه در اسماء حسناى خدا را شریک او ساختید و همه را نام خود پذیرفتید، این خود دلیل است که شما در تمام یا بعضی حالات مانند خدا هستید زیرا نامهای خوب را برای خودتان هم جمع کردید.

ما به آنها جواب گوئیم همانا خدای تبارک و تعالی بندگان را به اسمائی از اسماء خویش با اختلاف معانی الزام نموده است چنانکه یک اسم دو معنی مختلف دارد، دلیل بر این مطلب گفته خود مردم است که نزد آنها پذیرفته و مشهور است و خدا هم مخلوقش را به همان گفته خطاب کرده و به آنچه می فهمند با آنها سخن گفته تا نسبت به آنچه ضایع کردند حجت بر آنها تمام باشد، گاهی به مردی گفته می شود: سگ، خر، گاو، شیلیم، تلخ، شیر، تمام اینها بر خلاف حالات مرد است، و این اسمامی به معانی که برای آنها نهاده شده بکار نرفته است، زیرا انسان نه شیر است و نه سگ، این را بفهم خدایت بیامزد.

خدا هم که عالم نامیده می شود، بواسطه علم حادثی نیست که چیزها را به آن دادند و بر نگهداری امر آینده اش و تفکر در آنچه آفریند تباه کند آنچه را از مخلوقش نابود کرده استعانت جوید که اگر این علم نزدش حاضر نبود و از او غیبت کرده بود نادان و ناتوان باشد، چنانکه علما مخلوق را می بینیم برای علم پدید آمده آنها عالم نامیده شوند زیرا پیش از آن نادان بودند بسا باشد که همان علم از آنها دوری کند و بنادانی برگردند، و خدا را عالم نامند زیرا به چیزی نادان نیست، پس خالق و مخلوق در اسم عالم شریک شدند و معنی چنانکه دانستی مختلف بود.

و باز پروردگار ما شنوا نامیده شد نه به این معنی که سوراخ گوشى دارد که با آن آواز را بشنود و با آن چیزی نبیند مانند سوراخ گوش ما که از آن می شنویم ولی با آن نتوانیم دید، اما خدا خود خبر دهد که هیچ آوازی بر او پوشیده نیست و این بر طبق آنچه ما اسم می بریم نیست، پس او هم در اسم شنیدن با ما شریک است، ولی معنی مختلف است، همچنین است دیدن او با سوراخ چشم نیست چنانکه ما با سوراخ چشم خود بینیم و از

آن استفاده دیگری نکنیم ولی خدا بیناست و به هر چه توان نگاه کرد نادان نیست، پس در اسم بینائی با ماست و معنی مختلف است.

او قائم است ولی نه با این معنی که راست ایستاده و سنگینی روی ساق پا انداخته چنانچه چیزهای دیگری ایستند بلکه معنی آن این است که خدا حافظ و نگهدار است چنانکه کسی گوید فلانی قائم بامر ماست (مانند قیم صفار) و خدا بر هر جانی نسبت به آنچه انجام داده قائم است، و نیز ((قائم)) در زبان مردم بعضی باقی است و معنی سرپرستی را هم میدهد، چنانکه بمردی گوئی: بامر فرزندان فلانی قیام کن یعنی سرپرستیشان نما، و قائم از ما کسی که روی ساق ایستاده، پس در اسم شریک او شدیم و در معنی شریک نگشتیم، اما لطیف بودنش بمعنی کمی و باریکی و خردی نیست بلکه به معنی نفوذ در اشیاء (علمش بهمه جا احاطه دارد) و دیده نشدن اوست، چنانکه بمردی گوئی: این امر از من لطیف شد و فلانی در کردار و گفتارش لطیف است، باو خبر می دهی عقلت در آن امر درمانده و جستن از دست رفته و بطوری عمیق و باریک گشته که اندیشه درکش نکند، همچنین لطیف بودن خدای تبارک و تعالی از این نظر است که به حد و وصف درک نشود، و لطافت ما به معنی خردی و کمی است، پس در اسم شریک او شدیم و معنی مختلف گشت.

و اما خبیر (آگاه) کسی است که چیزی بر او پوشیده نیست و از دستش نرفته، خبیر بودن خدا از نظر آزمایش و عبرت گرفتن از چیزها نیست که اگر آزمایش و عبرت باشد بداند و چون نباشد نداند زیرا کسی که چنین باشد نادان است و خدا همیشه نسبت به آفریدگانش آگاه است ولی آگاه در میان مردم کسی است که از نادانی دانش آموز خبرگیری کند (که پس از نادانی آگاه و دانا شده) پس در اسم شریک او شدیم و معنی مختلف شد.

اما ظاهر بودن خدا از آن نظر نیست که روی چیزها بر آمده و سوار گشته و بر آنها نشسته و به پله بالا بر آمده باشد بلکه بواسطه غلبه و تسلط و قدرتش بر چیزهاست چنانچه مردی گوید ((بر دشمنانم ظهور یافتم و خدا مرا بر دشمنم ظهور داد)) او از پیروزی و غلبه خبر می دهد همچنین است ظهور خدا بر چیزها، و معنی دیگر ظاهر بودنش این است که برای کسی که او را طلب کند ظاهر است (و برای خدا هم همه چیز ظاهر است) و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست مدبر و هر چه آفریده، پس چه ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است زیرا هر سو که توجه کنی صنعت او موجود است و در وجود خودت از آثار او بقدر کفایت هست، و ظاهر از ما کسی است که خودش آشکار و محدود و معین باشد پس در اسم شریکیم و در معنی شریک نیستیم. بدرون چیزها راه دارد،

چنانکه کسی گوید ((ابطنته)) یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانش دانستم و باطن در میان ما کسی است که در چیزی نهان و پوشیده گشته، پس در اسم شریکم و معنی مختلف است.

و اما قاهر بودن خدا به معنی رنج و زحمت و چاره جوئی و ملاحظت و نیرنگ نیست چنانکه بعضی از بندگان بر بعضی قهر کنند و مقهور قاهر شود و قاهر مقهور گردد، ولی قاهر بودن خدای تبارک و تعالی این است که تمام آفریدگانش را در برابر او که آفریدگار است لباس خواری و زبونی پوشیده اند، از آنچه خدا نسبت به آنها اراده کند قدرت سرپیچی ندارند، به اندازه چشم به هم زدنی از حکومت او که گوید: باش و می باشد خارج نشوند، قاهر در میان آنگونه است که بیان و وصف کردم، پس در اسم شریکیم و معنی مختلف است، همچنین است تمام اسماء خدا، و اگر ما تمام آنها را بیان نکردیم برای آنکه به مقداری که بتو گفتیم پند گرفتن و نیک اندیشیدن کفایت کند خداست یاور تو و یاور ما در هدایت و توفیقمان -.

باب ناول صمد

1- جعفری گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم، معنی صمد چیست؟ فرمود: آفائیکه در هر کم و زیاد باو توجه شود.

2- جابر گوید: از امام باقر علیه السلام مطلبی از توحید پرسیدم، فرمود: خدائیکه اسماعش که به آنها خوانندش، پر خیز و برکت است و در علو حقیقتش تعالی دارد، یکتاست، در حال یکتائی خودش (که چیزی با او نبود) بیگانه دانستن خود منفرد بود (در یکتائی منفرد است، یکتای دیگری چون او نیست) سپس این توحید را میان خلقت جاری ساخت پس او، یکتا، صمد، قدوس است، همه چیز پرستش کند و بسوی او نیاز برد و علمش همه چیز را فرا گرفته است.

(کلینی فرماید): این است معنی صحیح در تأویل صمد نه آنچه مشبهه معتقد شده اند که تأویل صمد: توپری است که جوف ندارد، زیرا که توپری صفت جسم است و خدای جل ذکرة از آن برتر است او بزرگتر و والاتر است از اینکه او هام بوصفش رسد یا حقیقت عظمتش درک شود و اگر تأویل صمد که صفت خدای عزوجل است توپر باشد بر خلاف گفته خدای عزوجل است که فرموده: چیزی مانند او نیست، زیرا توپری صفت اجسامیست که پرند و جوف ندارند مثل سنگ و آهن و سایر چیزهای توپر بی جوف، مقام خدای از این صفت بسیار بلند است.

اما اخباریکه در این باره وارد شده است خود امام علیه السلام دانایتر است بگفته خویش و اینکه (در دو روایت مزبور) فرمود صمد بمعنی سید و آقای مورد نیاز است معنائیست صحیح و موافق گفتار خدای عزوجل ((چیزی مانند او نیست)) و در لغت هم مصمود بمعنی مقصود است.

ابوطالب در بعضی اشعارش که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مدح نموده گفته است (معنی شعر): سوگند بجمره عقبه، زمانیکه برای پرانیدن سنگها بسر او متوجهش شوند، ((صمد و الها)) یعنی بسوی او متوجه شوند و سنگش زنند، مراد بجنادل سنگهای کوچکی است که جمار نامیده شود.

یکی از شعراء جاهلیت گوید: (معنی شعر) گمان ندارم در اطراف مکه خانه آشکاری برای خدا باشد که که متوجهین شوند، و ابن زبرقان گوید: رهیبه جز سید صمد نیست (رهیبه نام مردیست و صمد شاهد مثال است که به معنی مورد توجه آمده).

و شدادین معاویه درباره حدیفه بن بدر گوید (معنی شعر) شمشیری روی سرش بلند کردم و گفتم ای حدیفه آنرا؛ ف بگير که سید و مورد توجهی، و مانند این مثالها زیاد است، و خدای عزوجل سید صمدی است که تمام مخلوق از جن و انس در حوائج باو متوجه شوند و در گرفتاریها باو پناه برند و از او امید گشایش و دوام نعمت دارند که گرفتاریها را از آنها بر دارد.

باب حرکت و انتقال

1- جعفری گوید، در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفته شد: مردمی عقیده دارند خدای تبارک و تعالی به آسمان پائین فرود آید حضرت فرمود: خدا فرود نیاید و نیازی به فرود آمدن ندارد: دیدگاه او نسبت به نزدیک و دورر برابر است (همچنانچه آسمان بالا را می بیند آسمان پائین را هم می بیند) هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری از به او نزدیک نگشته، او به چیزی نیاز ندارد بلکه نیاز همه به اوست، او عطا کننده است شایسته پرستشی جز او نیست عزیز و حکیم است، اما گفته وصف کنندگانی که گویند خدای تبارک و تعالی فرود آید (درست نیست) و این سخن کسی گوید که خدا را به کاهش فزونی نسبت دهد (زیرا جسم محدود است و هر محدودی کم و زیاد می شود) به علاوه هر متحرکی احتیاج به محرک یا وسیله حرکت دارد، کسیکه این گمانها را به خدا برد هلاک گردد، پرهیزید از اینکه راجع به صفات خدا در حد معین بایستید و او را به کاهش و یا فزونی یا تحریک یا تحرک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود کنید، خدای از توصیف واصفان و ستایش و ستایندگان و توهم متوهمان والا و گرامی است بر خدای عزیز مهربانی که تورا هنگام ایستادن و گشتنت میان سجده کنان می بیند توکل نما.

2- امام کاظم علیه السلام فرمود: اینکه گویم خدا قائم است باین معنی نیست که او را از مکانش جدا سازم (چنانکه هر نشسته هنگام ایستادن از مجلسش جدا شود) (او را از منزلت و مقام مجردش دور سازم و به اجسامش مانند کنم) و نیز او را بمکان معینی که در آن باشد محدود نسازم و به حرکت اعضاء و جوارح محدود نسازم و بتلفظ از شکاف دهن محدود نسازم ولی چنان گویم که خدای تبارک و تعالی فرماید (کار او وقتی چیزی را اراده کند فقط این است که باو گوید): باش و وجود یابد بدون تردد خاطر، (تفکر) او صمد است و یگانه بشر یکی احتیاج ندارد که امور سلطنت او را یادش آورد و درهای علمش را برویش گشاید (بلکه خودش بتنهائی ایجاد کند و سپس نگهداری نماید و چیزی را از یاد نبرد و علم کامل و محیطش دستخوش تغییر و نقصان نگردد).

3- عیسی بن یونس گوید: ابن ابی العوجاء در بعضی از مباحثاتش با امام صادق علیه السلام به آنحضرت عرض کرد: شما نام خدا بردی و بنا پیدائی حواله دادی، حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه ناپیداست کسیکه نزد مخلوقش حاضر است، از رگ گردن (که باعث حیات است) بایشان نزدیکتر است، (پس او زندگی بخش و مدبر انسانست) سخنشان را میشنود و خودشانرا می بیند و رازشان را می داند، ابن ابی العوجاء گفت: مگر او در همه جاهست وقتی در آسمانست چگونه در زمین باشد و هنگامی که در زمین است چگونه در آسمان باشد، حضرت فرمود: تو (با این بیانت) مخلوقی را توصیف کردی که چون از مکانی برود، جایی او را فراگیرد و جایی از او خالی شود و در جائیکه آمد از جائیکه بوده خبر ندارد که پیش آمد کرده، ولی خدای عظیم الشان و سلطان جزا بخش هیچ جا از او خالی نیست و هیچ جا او را فرا نگیرد و بهیچ مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست.

راجع به قول خدای تعالی هر راز گویی که میان سه نفر باشد، خدا چهارمین آن هاست

2- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی (7 سوره 58) ((راز گویی میان سه نفر نباشد جز اینکه خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز اینکه او ششمین آنهاست)) فرمود: او یکتا و ذاتش یگانه و از خلقش جداست و خود را اینگونه توصیف نموده است (که فرموده: چیزی مانند او نیست) و او بهمه چیز احاطه دارد (نه بطور احاطه ظریف بر مظروف بلکه) بطور زیر نظر داشتن و فراگرفتن و توانائی، هموزن ذره و نه سبکتر و نه سنگین تر از آن نه در آسمانها و نه در زمین از علم او پنهان نیست از نظر احاطه و علم نه از نظر ذات و حقیقت، زیرا اماکن بچهار حد (راست، چپ، جلو و عقب) محدود و مشتمل است، اگر از نظر ذات و حقیقت باشد لازم آید که در برگردد.

راجع بقول خدایتعالی خدای رحمان بر عرش استواری دارد

5- از حضرت صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی (5 سوره 20) ((رحمان بر عرش استواری دارد)) سؤال شد، حضرت فرمود: او بر همه چیز صاحب استواری است چیزی به او نزدیکتر از چیز دیگر نیست.

6- و باز در این باره فرمود: نسبت به همه چیز برابر است چیزی به او نزدیکتر از چیز دیگر نیست:

7- ابن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی ((رحمان بر عرش استواری دارد)) پرسیدم فرمود: او در همه چیز استواری دارد، چیزی به او نزدیکتر از چیز دیگر نیست، هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی با او نزدیک نیست، او نسبت به همه چیز برابر است. (مخلوقست که چون مکان معینی دارد بعضی از چیزها با او نزدیک و برخی از او دور میشود.)

8- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس معتقد شود که خدا از چیز نیست یا در چیز نیست کافر است، عرض کردم برایم توضیح دهید فرمود: مقصودم این است چیزی او را فرا گیرد یا او را نگهدارد یا

چیزی بر او پیشی گیرد. و در روایت دیگریست: هر که گمان کند خدا از چیزیست، او را پدید آمده قرار داده و هر که گمان کند در چیزیست، او را در حصار قرار داده و هر که گمان کند بر چیزیست، او را قابل حمل قرار داده.

شرح - کلمه ((استوی)) که از ماده ((سوی)) مشتق است بمعنی برابری و اعتدال و یک نسبت داشتن است و مساوات و تساوی و تسویه هم از همین ماده مشتق است چون بحرف ((علی)) متعدی شد از اینجهت بیشتر مفسرین آیه را به معنی غلبه و استیلاء گرفته اند ولی امام صادق علیه السلام در این سه حدیث استوی را به معنی اصلی آن که برابری و اعتدالست تفسیر فرموده یعنی علم و قدرت خدا نسبت به همه چیز جهان برابر است یا مهر و لطف او نسبت بهمه یکسانست در حالی که حدیث معارض آن وجود ندارد پس رجوع به معنی دیگری بی معنی است.

راجع بقول خدای تعالی اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است

9- هشام بن حکم گوید: ابو شاکر دیصانی گفت: آیه ای در قرآن است که گفته ما را میرساند گفتیم: کدام آیه؟ گفت: (آیه 83 سوره 43) ((اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است، هشام گوید من نفهمیدم چگونه جوابش گویم مغلوب شدم (سپس بحج رفتم) و بامام صادق علیه السلام گزارش دادم، حضرت فرمود این سخن زندیقی خبیث است، چون بسویش بازگشتی باو بگو، اسم تو در کوفه چیست، او میگوید: فلان، سپس بگو اسم تو در بصره چیست، او میگوید همان فلان، پس بگو همچنین اسم خدای پروردگار ما در آسمان معبود است و در زمین معبود است و در دریاها معبود است و در بیابانها معبود است و در همه جا معبود است، هشام گوید: من باز گشتم و نزد ابو شاکر آدمم و باو باز گفتم، او گفت، این جواب از حجاز آمده است.

باب عرش و کرسی

1- ابو قره محدث بر حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد و از مسائل حلال و حرام پرسید، سپس عرض کرد: شما قبول دارید که خدا محمولست؟ حضرت فرمود: هر محمولی فعلی بر او واقع شده که بدیگری نسبت دارد (و آن فعل حمل است که بحامل نسبت دارد) و ((محمول)) اسمی است که در تعبیر دلالت بر نقص دارد و ((حامل)) فاعل است و در تعبیر دلالت بر مدح دارد و همچنین است قول آنکه گوید: زبر، زیر، بالا، پائین، (که زبر و بالا دلالت بر مدح دارد و زیر و پائین دلالت بر نقص) و خدا فرموده است (110 سوره 17) ((خدا را نامهای نیکوست، او را به آنها بخوانید)) و در هیچیک از کتب آسمانی خود نفرموده است که او محمولست بلکه گفته است او حامل است در خشکی و دریا (فرزندان آدمرا در آیه 70 سوره 18) و نگهدار آسمانها و زمین است از افتادن (در آیه 41 سوره 35) و غیر خدا محمولست و هیچگاه از کسیکه

بخدا و عظمتش ایمان دارد شنیده نشده که در دعای خود گوید ((یا محمول)) ابوقره گفت: خدا خود فرموده است: در آنروز عرش پروردگار ترا هشت نفر در بالایشان حمل کنند)) و باز فرموده است (7 سوره 40) کسانی که عرش را حمل میکنند)) حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: عرش که خدا نیست عرش نام علم و قدرتست و عرشی است که همه چیز در اوست (اشاره بمعنی اول و دومست که در توضیح بیان کردیم) آنگاه فعل حملا را بغیر خود که مخلوقی از مخلوقاتش باشد نسبت داده است بدین جهت که از آن مخلوق بسبب حمل عرشش عبادت خواسته است، حاملان عرش حاملان علم خداوند و مخلوقی هستند که گرد عرش او تسبیح گویند و بعلم او کار کنند و فرشتگانی هستند که کردارهای بندگانش را نویسند و از اهل زمین بسبب طواف گرد خانه خویش عبادت خواسته است (پس از هر مخلوقی بنوعی خاص عبادت خواسته است) و خدا بر عرش تسلط دارد چنانچه فرمود (و در باب سابق بیان شد) و عرش و آنها که حملش کنند و آنها که گردش باشند (همگی نسبت بخدا محمولند) و خدا حامل آنها و حافظ آنها و نگهدارنده آنهاست و بپا دارنده هر جان و بالای هر چیز و بر همه چیز است و نسبت بخدا کلمه محمول و اسفل بتنهائی بدون اینکه بکلمه دیگری بچسبد نباید گفت تا لفظ و معنی خراب شود (زیرا اسماء خدایتعالی توفیقی است ((و محمول و اسفل)) علاوه بر اینکه دلالت بر نقص و احتیاج دارد در هیچ دعائی نسبت بخدا گفته نشده است ولی جایز است بکلمه دیگر بچسبد و مثلاً گفته شود عرش خدا خشم کند، فرشتگانیکه عرش را حمل میکنند از سنگینی دوش خود خشم او را دریابند و بسجده در افتند و چون خشم خدا برود و دوش آنها سبک شود و بجایگاه خویش (حالت اولیه) برگردند، حضرت فرمود: بمن بگو از زمانیکه خدا شیطانرا لعنت کرده و بر او خشمگین شده است تا امروز کی از او خشنود گشته است طبق بیان تو که خدا همیشه بر شیطان و دوستان و پیروانش خشمگین است (پس باید از آنزمان تا حال حاملان عرش در سجده باشند، بعلاوه) چگونه جرأت میکنی که پروردگار ترا به دگرگون شدن از حالی بحالی نسبت دهی و بگوئی آنچه بر مخلوق وارد میشود بر او هم وارد شود، او منزله است. متعالی ست، پا بر جاست همراه نابود شوندگان، بی دگرگونیست همراه دگرگونان، بی عوض شدنست همراه عوض شوندگان، هر چیز جز او در قبضه او و تحت تدبیر اوست و همگی باو محتاج و او از غیر خود بی نیاز است.

2- توضیح مجلسی ره فرماید حدیثی از حضرت امام کاظم (علیه السلام) رسیده است که حاملین عرش روز قیامت هشت نفرند چهار نفر از پیشینیان و آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی باشند و چهار نفر از آخرین و آنها محمد و علی و حسن و حسین باشند.

3- داود رقی گوید: از امام صادق (علیه السلام) راجع بقول خدای عزوجل ((و عرش خدا بر آب بود)) پرسیدم فرمود: در این باره چه می گویند؟ عرض کردم: میگویند عرش روی آب بود و پروردگار بالای آن، فرمود: دروغ گویند، هر که این گمان کند خدا را محمول قرار داده و او را به صفت مخلوق وصف کرده است و او را لازم آید که چیزیکه خدا را حمل می کند توانا تر از او باشد. عرض کردم قربانت کردم شما برایم بیان کنید، فرمود: پیش

از آنکه زمین یا آسمانی یا جن و انسی یا خورشید و ماهی باشد، خدا دینش را و عملش را به آب عطا فرمود، (مقصود از آب ماده ای است که قابلیت خلق پیغمبران را دارد مرآت) چون خدا خواست مخلوق را بیافریند ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها گفت: پروردگار شما کیست؟ نخستین کسی که سخن گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه صلوات الله علیهم بودند که گفتند: توئی پروردگار ما، خدا بایشان علم و دین عطا کرد سپس به فرشتگان فرمود: اینان حملان دین و علم من و امینان من در میان خلقم و مسؤولانند، آنگاه به فرزندان آدم گفت: بر بوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اعتراف کنید، گفتند، آری ای پروردگار ما اعتراف نمودیم، پس خدا بفرشتگان فرمود: گواه باشید، فرشتگان گفتند: گواهی دهیم و این پیمان برای آن بود که فردا نگویند ما از آن بی خبر بودیم یا آنکه بگویند: پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم فرزندان پس از آنها بودیم، ما را به آنچه اهل باطل کردند هلاک میکنی؟ ای داود ولایت ما در زمان پیمان گیری بر ایشان مؤکد گشته است.

باب روح

1- احوال گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره روحیکه در آدم (علیه السلام) دمیده شد پرسیدم که خدا فرماید: (38 سوره 11) ((چون او را برابر ساختم و از روح خود در او دمیدم)) حضرت فرمود: آن روح مخلوقست و هم روحیکه در عیسی بود مخلوق بود.

2- حرمان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((و روح منه)) پرسیدم، فرمود آن روح آفریده است که آنرا خدا در آدم و عیسی پدید آورد.

3- محمد بن مسلم گوید از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((و از روح خود در او دمیدم)) پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: روح مانند باد متحرکست و برای آن روحش نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است و چون ارواح هم جنس باد باشند روح را از لفظ ریح بیرون آورد و آن را بخود نسبت داد زیرا که آن را بر سایر ارواح برگزید چنانکه نسبت بیک خانه از میان همه خانه ها فرموده خانه من (و آن کعبه است) و نسبت بیک پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است خلیل من و نظایر اینها (چنانکه گوید: دین من، بنده من، رسول من) و همه اینها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پروریده و تحت تدبیرند.

4- محمد بن مسلم گوید از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند راجع به آنچه روایت کنند که: خدا آدم را به صورت خود آفریده است، حضرت فرمود: آن صورتی است پدید و آفریده که خدا آن را انتخاب کرده و بر سایر صورت های مختلف برگزیده است و به خود نسبت داده است همچنان که کعبه و روح را به خود نسبت داده و فرموده است: خانه ی من و دمیدم در او از روحم.

1- امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای مرتبه دوم مردم را به جنگ معاویه برانگیخت چون مردم انجمن گشتند بسخرانی برخاست و فرمود: ستایش خدایراست که یگانه و یکتا و بی نیاز و تنهاست، بود او از چیزی نیست و آفرینشش از چیزی نبوده، تنها با قدرتی آفریده که بسبب آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا گشته است، برای او صفتیکه بدان توان رسید نباشد و حدیکه برای آن مثل آورند نیست آرایش لغتها از توصیف او ناتوان و ستودنهای گوناگون در آنجا گم گشته و حیران است: راههای عمیق اندیشه نسبت بملکوت او سرگردان و تقاسیر جامع از نفوذ در علمش بریده گشته، پرده های ناپیدا نزد کنه پنهانش حایل شده و خردهای تندرو نسبت بمطالب دقیق در نزدیکترین در جاتش گم گشته، پر برکت باد خدائیکه دوربینی همتها باو نرسد و زیرکیهای عمیق او را در نیابد، متعالی است آنکه وقت قابل شماره و عمر دراز و صفت محدود ندارد (عمر دراز برای کسی است که دورانش پایان داشته باشد) منزله باد آنچنان خدائیکه نه آغازی دارد که از آن شروع شود و نه انجامیکه به آن پایان یابد و نه آخریکه در آنجا نابود گردد. او منزله است، او چنانستکه که خود را، وصف کنندگان بستایش او نرسند، همه چیز را هنگام آفرینش محدود ساخت تا از همانندی خودش (که محدود نیست) جدا باشند و او از همانندی آنها جدا باشد در چیزها درون نشده تا بتوان گفت در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا بتوان گفت او از آنها بیگانه است و از آنها بر کنار نگشته تا توان گفت: در کجاست، ولی خدای سبحان علمش همه چیز را فرا گرفته و صنعش آنها را محکم ساخته و یادش آنها را شماره کرده، پنهانیهای هوای ناپیدا (مانند امواج و برق و قوای ناقل صدا) و پوشیده های نهان تاریکی شب و آنچه در آسمانهای بالا- و زمینهای پائین است از او نهان نیست، برای هر چیزی از جانب او نگهبان و گماشته ایست و چیزی نیست جز اینکه بچیز دیگر احاطه دارد و آنکه بهمه احاطه کنندگان احاطه دارد خدای یگانه یکتای بی نیازیست که گردش زمان دگرگونش نسازد و ساختن هیچ چیز او را خسته نکند، فقط به آنچه خواهد گوید: باش موجود شود، آنچه را آفریده بدون نمونه قبلی و بدون رنج و تلاش اختراع نموده، هر کسی که چیزی سازد آن را از ماده ای سازد و خدا بی ماده ساخته است، هر دانشمندی پس از نادانی دانا گشته و خدا نادان نبوده و دانش نیاموخته علمش بهمه چیز پیش از بودن آنها احاطه کرده و از پیدایش آنها علمش افزون نگشته، علم او به آنها پیش از پدید آمدنشان چون علم اوست به آنها پس از پدید آوردنشان، چیزها را نیافریده تا سلطنتش استوار شود یا بیم نابودی و کاهشش برود یا در برابر مخالف ستیزه گر و همانند افزودن طلب و انبار گردنکش کمک گیرد بلکه همه آفریدگان پروریده و بندگان سر بزیرند.

منزله باد خدائیکه آفرینش آنچه اختراع کرده و سرپرستی آنچه آفریده برنجش نینداخته، از ناتوانی و خستگی نیست که بهمین قدر که آفریده اکتفا کرده (بلکه در آفرینش بیش از این مقدار حکمت و مصلحت ندیده) آنچه

را آفریده دانسته و آنچه را بصلاح دانسته آفریده است و اثر اندیشه و علم پیدا شده نمی بوده که در آفرینش خطا نکرده، و آنچه را نیافریده بواسطه تردیدش نبوده بلکه آفرینش او قضاء و فرمانیست ناگسستنی و دانشی است محکم و فرمانیست استوار، بر بوییت یگانه گشته و خود را بیگانگی مخصوص گردانیده و بزرگواری مخصوص است، از گرفتن فرزندان برتر است و از آمیزش زنان پاکیزه، و مقدس است، از همسایگی انبازان عزیز و والاست در آنچه آفریده ضدی ندارد و در آنچه مالک شده همانندی ندارد؟ هیچکس در ملک او شریک نگشته، یگانه و یکتا و بی نیاز است، نابود کننده همیشگی و جایگزین پایان است (هر دراز عمری را خدا نابود کند و خودش همیشه باقیست) آنکه همیشه بوده و همیشه باشد، یگانه است و ازلی پیش از آغاز روزگار بوده و پس از گذشت امور باشد، نابود نگردد، و تمام نشود، بدینگونه پروردگار را میستایم، شایسته پرستشی جز خدا نیست شگفتا از بزرگی که چه بزرگست و از والائی که چقدر والاست و از عزیزی که چه اندازه عزیز است و از آنچه ستمگران درباره اش گویند بلندی بسیار دارد (ثقه الاسلام کلینی ره فرماید) این خطبه از خطبه های مشهور آنحضرتست و از زیادی شهرت عامه مردم آنرا کوچک شمرده اند در صورتیکه همین خطبه برای کسیکه علم توحید جوید کافی است اگر در آن بیندیشد و آنرا بفهمد، زیرا اگر تمام جن و انس جز پیغمبران همزبان شوند که توحید را مانند آنچه آنحضرت پدر و مادرم فدایش فرموده بیان کنند نتوانند و اگر بیان آنحضرت علیه السلام نبود مردم نمی دانستند چگونه در راه توحید قدم بردارند، مگر نظر نمی کنی که می فرماید: او از چیزی بود نشده و آنچه بوده از چیزی نیافریده که با گفته ((او از چیزی بود نشده)) معنی حدوث و پدید شدن خدا را نفی کرده و نمی بینی که چگونه بر آنچه خدا پدید آورده صفت آفریدگی و اختراع بدون ماده و نمونه ثابت کرده است تا گفته کسانی را که گویند هر چیزی از چیز دیگر پدید آمده نفی کند و گفتار ثنویه (معتقدین بدو خدا) را که معتقدند خدا چیزی را بی ماده نیافریده و بدون نقشه گیری ایجاد نکرده باطل کند، آنحضرت با جمله ((و آنچه بوده از چیزی نیافریده)) تمام ادله و اشکالات ثنویه را رد کرده، زیرا مهمتر دلیلی که ثنویه در حدوث عالم به آن تکیه دارند این است که می گویند: از این بیرون نیست که خدا؛ بی چیزها را یا از چیزی آفریده و یا از هیچ، از چیزی آفریدن را که قبول ندارید و باطل دانید و از هیچ آفریدن هم تناقض و محالست زیرا کلمه ((من)) چیزی را ثابت می کند و کلمه ((لاشی)) آنرا نفی می کند ولی امیرالمؤمنین علیه السلام این کلمه را بر سایرین و درست ترین تعبیر ادا نموده و فرموده است ((آنچه بوده از چیزی نیافریده)) (و بسیار فرقت بین از هیچ آفریده و از چیزی نیافریده) ((من)) را که دلالت بر اثبات چیزی می کند برداشته و چیزی را هم نفی کرده، زیرا آنچه را خدا آفریده و پدید آورده از مایه و ماده نیافریده است چنانکه ثنویه گویند خدا چیزها را از ماده ای قدیم آفریده و پدید آورده از مایه و ماده نیافریده است چنانکه ثنویه گویند خدا چیزها را از ماده ای قدیم آفریده و تدبیر چیزی بدون نقشه گیری ممکن نیست، سپس این جمله آنحضرت علیه السلام را ملاحظه کن که می فرماید ((برای او وصفی نیست که توان بدان رسید و حدیقه برایش آورند نباشد، آرایش لغتها از توصیفش ناتوان است)) با این جمله گفته مشبهه را باطل کرده است که گویند خدا مانند شمش و بلور است و گفته های

دیگری که درازی قامت و و جایگزینی برایش ثابت کنند و نیز آنچه گویند که تا دلها کیفیتی از او درک نکنند و هیبتی ثابت نشوند، چیزی تعقل نکنند و صانعی ثابت نشود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام تشریح فرموده که: او یگانه است بدون کیفیت و دلها به او معرفت دارد بدون تصویر و فرا گرفتن و باز گرفتن و بازنگر گفتار آنحضرت را که؛ دوربینی همتها باو نرسد و زیرکیهای عمیق او را در نیابد، متعالیست خدائیکه وقت معدود و پایان دراز و وصف محدود ندارد) سپس گفتار آنحضرت که: ((در چیزها درون نشده تا گویند در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا گویند از آنها بر کنار است)) که با این جمله دو صفت اعراض و اجسام را از خدا نفی کرده، زیرا صفت اجسام دوری و بر کناری از یکدیگر است و صفت اعراض بودن در اجسامست بطور درون شدن بی تماس و فاصله گرفتن و دوری از آنها (بطور مقوله وضع یا این) بعد از این فرمود، ((ولی علمش به چیزها احاطه دارد و صفتش آنها را محکم ساخته)) یعنی بودن او در چیزها بمعنی احاطه علم و تدبیر اوست بدون تماس جسمی.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک که نامش پر برکت و یادش متعالی و ثنایش بزرگست، منزه و مقدس است، تنها و یگانه است همیشه بوده و همیشه باشد، اولست و آخر، ظاهر است و باطن، تا آغازست، رفیعست در بالاترین درجه بلندی، ارکانش شامخ، دستگاهش رفیع، سلطنتش بزرگ، نعمش فراوان، بزرگواریش درخشان است، وصف کنندگان از حقیقت صفتش عاجز گشته و توانائی تحمل معرفت خدائی او را ندارند، نتوانند محدودش ساخت زیرا با بیان کیفیت باو نتوان رسید.

3- جرجانی گوید، در بین راه مراجعت از مکه و رفتن حضرت ابوالحسن علیه السلام بعراق با آنحضرت برخورد کردم و از او شنیدم که میفرمود: ((هر که از نافرمانی خدا بپرهیزد هیبتش نگهدارد و هر که فرمان خدا برد فرمانش برند)) من با ملایمت و لطف بسویش رفتم و چون خدمتش رسیدم سلام کردم، جواب گفت سپس فرمود: ای فتح هر که خدا را خشنود کند باید از خشم مخلوق باک نداشته باشد و هر که خدا را بخشم آورد سزاوارست که خدا خشم مخلوق را بر او مسلط سازد، خدای خالق جز به آنچه خود را ستوده نباید توصیف شود، چگونه توان توصیف نمود آنکه را حواس از درکش ناتوان گشته و اوهام از رسیدنش و خاطرهای از تحدیدش و بینائیها از در خود گنجاندنش، از آنچه واصفان ستایندش بزرگ تر و از آنچه مداحینش کنند برتر است، دور است در عین نزدیکی، نزدیک است در عین دوری، پس با وجود دوری نزدیکست و با وجود نزدیکی دور (چون او واجب است و مخلوق ممکن بلندی مقامش از آنها بسیار دور است و چون علم و قدرت و تدبیرش بذرات وجود مخلوق احاطه دارد از هر نزدیکی به آنها نزدیکتر است) او کیفیت را بوجود آورده پس باو کیف گفته نشود و او جایگزینی را آفریده پس نسبت باو ((کجاست)) گفته نشود زیرا او از چگونگی و جایگزینی بر کنار است.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: در آن میان که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر سخنرانی می فرمود مردیکه نامش ذعلب بود برخاست و او مردی شیوا سخن و قوی القلب بود، پس گفت ای امیر مؤمنان آیا

پروردگار تو را دیده‌ئی؟ امام فرمود: وای بر تو ذعلب من پروردگاری که ندیده‌ام عبادت نکنم عرض کرد ای امیرمؤمنان، او را چگونه دیده‌ای؟ فرمود وای بر تو ای ذعلب دیدگان او را بنگاه چشم نبینند بلکه دلها او را با ایمان حقیقی دریابند: وای بر تو ذعلب، پروردگار من لطافتش لطیف است بی لطافت جسمانی (یعنی لطیف بودن خدا لطف خاصی دارد، او جسمی ندارد تا لطیف باشد) عظمتش عظیمست بدون بزرگی جسمانی، بزرگواریش بزرگست بدون بزرگواری انسانی جلالش جلیل است بدون غلظت و کلفتی پیش از همه چیز است بدون پیشی چیزی دیگر بر او: بعد از همه چیز است (همه چیز نابود شود و او باقی باشد) بدون اینکه او را بعد گویند (بدون اینکه او را بعدی باشد که در آنجا پایان پذیرد) چیزها را که خواسته بدون اندیشه بوده، خوب درک کند بی نیرنگ و حيله، در همه چیز است بدون آمیختگی به آنها و نه برکناری از آنها، ظاهر است نه به معنی بشره نمودن، تجلی دارد و نیازی نیست که در پی دیدنش باشند، دور است بدون بعد مسافت، نزدیکست بدون همجواری، لطیف است بدون لطافت جسمانی، موجود است، نه پس از نیستی فاعلست نه به ناچاری (آفرینش و تدبیر تنها باراده و خواست خود اوست)، اندازه گیر است بدون جنبش، اراده کند بدون اندیشه، شنواست بدون آلت، بیناست بدون ابزار، اماکنش در خود نگنجانند و اوقاتش در بر نگیرند و اوصافش محدود نکنند خوابهایش فرا نگیرند، بود او بر اوقات پیشی گرفته (او بود و زمان نبود) وجودش بر عدم (پیش از همه چیز است و حادث نیست) و ازلیتیش بر آغاز (هر آغازیکه برایش تصور شود او پیش از آن بوده) بساختنش مشاعر را دانسته شد که او را مشعری نیست (و مشاعر آلات درک و شعور است مانند فکر و عقل و خیال) و از جوهر ساختنش دانسته شد که او را جوهری نیست، و از ضد آفرینی او دانسته شد که ضد ندارد و قرین ساختنش دلیل بی قرینی اوست، روشنی را ضد تاریکی ساخت و خشکی را ضد تری، درشتی را ضد نرمی و سردی را ضد گرمی، ناجورها را هماهنگ ساخت (چون روح و بدن) و هماهنگها را از هم جدا کرد (مانند از هم پاشیدن اجزاء بدن پس از مرگ) تا جدائیشان دلالت کند بر جدا کننده و هماهنگیشان دلالت کند بر هماهنگ سازنده (زیرا هر مصنوعی را صناعی باید و هر معلولی را علقی شاید) و همینست معنی گفتار خدای تعالی (49 سوره 51) ((از هر چیز دو تای جفت هم آفریدیم شاید متذکر شوید)) (که آنها آفریدگاری دارند بی جفت و ترکیب خدا) بین پیش و پس جدائی انداخت (یعنی زمان را آفرید) تا دانسته شود او را پیش و پس نیست (اول و آخر ندارد) و تا آفریدگان بغرائز خود (بطبائع ذاتی خود یا بغرائز نفسانی خود مانند شجاعت و سخاوت) گواهی دهند که غریزه دهنده آنها غریزه ندارد و بموقت بود نشان گزارش بی وقتی وقت گذارشان را دهند، میان بعضی از آنها را با بعضی دیگر پرده افکند (چنانچه جماد و نبات و حیوان از حقیقت انسان و از حال یکدیگر بی خبرند چون همه ظلمتند و جهل) تا دانسته شود میان او و مخلوقی پرده‌ئی نیست (زیرا او صرف نور است و مخلوق تاریکی محض و بین آند و مانعی جز ذات خود تاریکی نیست) او پروردگار بود آنگاه که پروریده‌ای نبود و

شایان پرستش بود زمانیکه پرستیده ای نبود، دانا بود و هنوز دانسته نی وجود نداشت، شنوا بود گاهییکه آواز قابل شنیدنی موجود نبود.

شرح :

قسمتی از این خطبه شریفه را مرحوم سید رضی با اندکی اختلاف در نهج البلاغه آورده است و دانشمندان بزرگ شارحین نهج البلاغه و اصول کافی در بیان عبارات دقیق و پرمغزش قلمفرسائی ها کرده و کم و بیش بعجز و قصور خویش اعتراف کرده اند، نیمه اول خطبه مشتمل بر مطالبی است که در صفحات گذشته بطور متفرق توضیح داده شده و نیمه اخیر آن در بیان این مطلب است که خدا بمخلوق صفات و خصائصی داده است که وجود آنها در مخلوق دلالت دارد بر اینکه خدا آن صفات و خصائص را ندارد. شارحین بزرگوار نهج البلاغه و کافیرا در بیان این استدلال طرق مختلف و وجوه و احتمالات بسیار است که بیان مرحوم فیض بعد از مقایسه اصح و اوضح بنظر رسید، آنعارف خبیر گوید: ساختن مشاعرش دانسته شد که او را مشعری نیست زیرا که با ساختن آنها خدای عزوجل فهمانده است که آنها احتیاج به آفریننده ای دارند و اگر خدای عزوجل هم مشعری داشت باید مشعر آفرینی داشته باشد زیرا خودش نمیتواند برای خود مشعر آفریند و در آنصورت ذاتش محتاج باشد و بدانکه بخشیدن کمالات بایشان دلیل براینست که خودش آنها را بطور تمام و کامل دارد زیرا کسی که کمالیرا بدیگری میبخشد ممکن نیست که ذات خودش از آن خالی باشد.

(ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش)

و نیز دلالت دارد که آن کمال در خود او بی نقصان است زیرا که نقصان کمالی در خدا منافی الوهیت و ربوبیت و بی نیازی حقیقی او است؟ پس همچنانکه ما از بخشیدن او علم و قدرت و ادراک را بما استدلال میکنیم که خود او علم و قدرت و ادراک دارد از نقص اینها در خود ما استدلال میکنیم. که در او کامل و تمامست یعنی علم ما پس از جهل است و قدرت ما پس از عجز و ادراک ما بوسیله مشاعر ولی، علم و قدرت خدا سابقه جهل و عجز ندارد و ادراک او محتاج بمشاعر نیست و در سایر عبارات این خطبه هم مانند جوهر ساختن و ضد آفریدن و قرین نمودن نیز همینطور می گوئیم.

5- ابن قتیبه گوید: من با عیسی شلقان بمحضر امام صادق علیه السلام رفتیم، حضرت خود آغاز سخن کرد و فرمود: تعجب است از مردمیکه بامیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهند چیز را که او هرگز به آن لب نگشوده است (میگویند او خداست و قابل پرستش در صورتیکه) آنحضرت در کوفه برای مردم خطبه خواند و فرمود ستایش خدایراست که ستایششرا به بندگان خود الهام فرمود و شناسائی ربوبیتش را سرشت ایشان ساخت، بوسیله خلقش بر وجود خود رهنمون گشت و بحادث بودن مخلوقش بر ازلی بودن خود و بمانند بودن آنها بر بیمانندی خود دلالت کرد، آیات خود را گواه قدرتش گرفت، ذاتش از پذیرش صفات امتناع

ص: 76

دارد (زیرا تمام صفات کمال عین ذاتش باشد و محالست که صفت زائدی پذیرد) و دیدنش از بیناییها و در خود گنجانیدنش نسبت به خاطرها محالست، بودشرا سرآغازی نیست و دوامش را انجامی نباشد، ابزار درک او را فرا نگیرد و پرده ها او را نپوشاند پرده میان او و مخلوقش همان طرز خلقت آنهاست زیرا آنچه لایق بذات مخلوقست نسبت به او ممتنع است و آنچه نسبت به وی ممتنع است مخلوقرا سزاوار است (جهل و عجز و فقر و نابودی نسبت به وی محالست و همه اینها برای مخلوق ضروری و لازمست، این است پرده میان خالق و مخلوق) و نیز بجهت فرق میان سازنده و ساخته شده و میان محدود کننده و محدود شده و میان پروردگار و پروریده، یکتاست نه بمعنی عدد (یک بلکه باین معنی که مرکب نیست و مانند ندارد) آفریننده است نه بمعنی جنبش اعضاء (چنانکه هر سازنده ئی اعضانش حرکت کند) بیناست بدون ابزار، شنواست بدون آلت، حاضر است بدون تماس جسمی، باطن است نه به زیر پرده، ظاهر است و بر کنار نه به معنی دوری مسافت، (چنانکه کسیکه از ما بر کنار است بین ما و او مسافتی است) ازلیتش جلوگیری تاختن افکار است (توسن فکر هر چه بتازد آغازی برایش نیابد) و همیشگیس مانع سرکشیهای خرد، کنه و حقیقت او دیدگان تیزبین را در مانده کرده و وجودش خاطرهای تندرو را از بن کنده، هر که خدا را توصیف کند محدودش کرده و هر که محدودش کند بشماره اش آورده و هر که او را بشماره آورد ازلیتش را باطل کرده و هر که گوید: کجاست نهایی برایش قائل شده (یعنی ذات او را در مکان محدودی منتهی دانسته) و هر که گوید روی چیست جانی را از او خالی دانسته و هر که گوید: در چیست؟ او را گنجانیده است.

6- فتح بن عبدالله گوید: بحضرت موسی بن جعفر نوشتم و مطلبی راجع بتوحید از او پرسیدم، حضرت بخط خود نوشت، ستایش خدای را است که ستایشش را ببندگانش الهام کرد و همان روایت (قبل علی بن محمد از) سهل بن زیاد (از ابن قتیبه) سابقرا تا جمله (((ووجودش خاطرهای تندرو را از بن کنده))) ذکر نموده سپس افزوده است: آغاز اعتقاد بخدا شناسائی اوست و کمال شناسائیش یگانه دانستن او و کمال یگانه دانستنش نفی صفات (زائد پر ذات) از او بواسطه گواهی دادن هر صفتی که آن غیر موصوفست و گواهی هر موصوفی که آن غیر صفت است و بهمراه یکدیگر گواه دوئیت باشند که ازلیت را نشاید (اگر بگوئیم صفات خدا غیر ذاتش و زائد بر آن میباشد قائل به ترکیب و تعدد قدیم و احتیاج آنها بیکدیگر شده ایم) هر که خدا را توصیف کند محدودش کرده و هر که محدودش کند معدودش نموده و هر که معدودش نماید ازلیت را باطل کرده و هر که گوید چگونه است، جویای وصف او شده و هر که گوید در چیست؟ او را گنجانیده و هر که گوید روی چیست؟ او را نشناخته و هر که گوید کجاست، جانی را از او خالی دانسته و هر که گوید ذات او چیست؟ تعریفش نموده و هر که گوید: تا کی باشد، متناهیست دانسته، عالمست آنگاه که معلومی نبود خالقست زمانیکه مخلوقی نبود (پس همیشه توانائی خلقت دارد) پروردگار است گاهی که پروریده ئی نبود، پروردگار ما اینگونه توصیف شود بلکه او بالاتر از توصیف واصفانست.

7- حارث اعور گوید روزی بعد از عصر امیرالمؤمنین خطبه ای خواند که مردم را از خوشستائی و بزرگداشتن خدای جل جلاله را خوش آمد ابواسحاق گوید بحارث گفتم آن سخنرا نیرا حفظ کرده ای؟ گفت آنرا نوشته ام، سپس از نوشته خود برای ما املا کرد که: سپاس از آن خدائیکه مرگ ندارد و عجائبش پایان نیاید زیرا او هر روز در کار جداگانه ایست و آن ایجاد چیز تازه ایست که سابقه نداشته است، (لعنت خدا بر یهود که گفتند دست خدا بسته است) خدائیکه زائیده تا در عزت شریک داشته باشد و زائیده نشده تا بمیرد و ارث گذارد (بحدیث 241 رجوع شود) دستخوش او هام مردم نگردد تا بصورت دور نمائی اندازه گیریش نمایند و بینائیها درکش نکند تا پس از باز گرفتن نظر از وی دگرگون شود (باینکه در برابر دیده نباشد) (تا پس از باز گرفتن خیالی بیش نباشد) خدائیکه برای اولیتش نهائیتی نیست (که از آنجا شروع شود) و برای آخریتش حد و انجامی نیست، (که به آنجا پایان یابد) خدائیکه وقتی بر او سبقت نداشته و زمانی از او جلوتر نبوده و دستخوش افزونی و کاهش نگردد و کجا و چرا درباره اش گفته نشود مکانی ندارد، خدائیکه علمش در باطن امور پنهان نفوذ دارد (حقیقت ذاتش از امور پنهانی پنهانتر است) و بسبب نشانه های تدبیریکه در خلقش دیده میشود در خردها آشکار است، خدائیکه او را از پیغمبران پرسیدند ایشان باندازه و جزء توصیفش نکردند بلکه او را بافعالش سودمند و به آیاتش نشان دادند، خردهای مردم متفکر توانائی انکارش ندارند، زیرا کسیکه آسمانها و زمین و درونی های آن و فضا و آفرینش او و او صانع آنهاست، قدرتش انکار ناپذیر است، خدائیکه از خلق بدور است و از این رو چیزی مانندش نیست، خدائی که مخلوقشرا برای پرستش آفرید و بوسیله ابزاری که به ایشان داد آنها را بر اطاعتش توانا کرد و به سبب حجتها (که عقل خود مردم و پیغمبران و ائمه باشند) عذر را از ایشان برداشت، پس آنکه هلاک شد با وجود حجت هلاک شد و آنکه نجات یافت با منت و لطف خدا بود، از آغاز تا بازگشت تفضل از آن خداست، سپس خدا که ستایش از آن او است ستایش را برای خود آغاز کرد و امر دنیا و مکانت آخر ترا با ستایش خویش پایان داد و (در کتابش) فرمود: میان آنها بدرستی داوری شد و گفته شد: ستایش از آن خدای پروردگار جهانیان است.

ستایش خدای را که لباس کبریائی در بر کرده بی آنکه مجسم باشد و ردای شکوه پوشیده بی آنکه مثل باشد و بدون نابودی بر عرش مسلط گشته، بر مخلوقش فراز گرفته بدون دوری از ایشان و بدون تماس با ایشان، برای او حدی نیست که به آن حد پایان یابد و ماندنی ندارد تا بمانندش شناخته شود، جز او هر که جباری کند خوار است و جز او هر که گردن فرازی نماید خرد و ناچیز است، همه چیز در برابر عظمتش فروتنی کرده و در دربار سلطنت و عزتش رام و زیون گشته، حرکت چشمها از درکش وامانده و او هام مخلوق از رسیدن به صفتش کوتاه شده، او آغاز است و پیش از همه چیز و پیش از او چیزی نیست و آخر است و بعد از همه چیز و پس از او چیزی نیست با قهر و سلطه خود بر همه چیز غلبه جسته و همه جا را بدون انتقال بسوی آن دیده و حاضر

شده، هیچ لامسه ای او را نسوده و هیچ حسی درکش ننموده، اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او فرزانه و داناست، از میان آنچه دورنمایی می کرد (قابلیت آفرینش داشت) آنچه را که اراده فرمود بیافریند بدون نقشه و نمونه قبلی محکم و متقن آفرید بی آنکه در آفرینش آن خستگی عارضش شود، آنچه را اراده کرد آغاز باشد اول آفرید و آنچه را خواست از دو ثقل هستی که جن و انس باشند چنانکه خواست ایجاد کرد تا ربوبیتش بشناسد و اطاعتش در میان آنها جایگزین گردد. او را بیالاترین درجه ستایش بر تمام نعمتش میستائیم و برای اصلاح امور خود از او راهنمایی میجوئیم و از کردارهای زشت خود باو پناه میبریم و نسبت بگناهانیکه از ما سر زده از او آمرزش میطلبیم و گواهی دهیم که شایان پرستشی جز خدا نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، او را بدرستی برانگیخت تا نشانش دهد و بسویش رهنما باشد، خدا ببرکت آنحضرت از گمراهی براهمان آورد و از نادانی نجاتمان بخشید، هر که اطاعت خدا و رسولش کند بکامیابی بزرگی رسد و ثواب نیکی دریابد و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند زیان آشکاری برد و سزاوار عذابی دردناک گردد. در انجام وظیفه خود که شنیدن و فرمانبردن و خیر خواهی مخلصانه و حسن مساعدت است جدا بکوشید و با جدا نشدن از راه راست و بر کناری از کارهای زشت خود را یاری کنید، حق را میان خود بگردانید و نزد من با آن یکدیگر را کمک دهید، دست ستمگر نادانرا ببندید به کار نیک دستور دهید و از کار زشت جلوگیری کنید، اهل فضل را قدر شناسید، خدا ما و شما را به راه هدایت نگه دارد و بر جاده تقوی پابرجایمان دارد، برای خود و شما از خدا آمرزش می طلبیم.

باب نوادر

1- حارث بن مغیره گوید از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی (88 سوره 28) ((همه چیز نابود است جز وجه خدا)) پرستش شد حضرت فرمود: در این باره چه میگویند؟ عرض کردم میگویند همه چیز هلاک شود جز وجه خدا، فرمود منزه است خدا، سخن درستی گفتند مقصود از وجه راهی است که بسوی خدا روند.

2- امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((همه چیز نابود است جز وجه خدا)) فرمود: هر که از راه اطاعت محمد با انجام آنچه مأمور شده است بسوی خدا رود، وجهی است که نابود نگردد چنانچه فرماید، (79 سوره 4) هر چه اطاعت پیغمبر کند اطاعت خدا کرده است.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: مائیم آن مثنائی که خدا به پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله وسلم عطا فرموده است (یعنی همدوش قرآنیم که پیغمبر فرموده: و چیز سنگین میان شما گذاشته ام) و مائیم وجه خدا که در زمین میان شما رفت و آمد کنیم مائیم دیده خدا میان خلقتش (ناظر و شاهد کردار مخلوقیم) و در باز و رحمت و بندگانش شناخت هر که ما را شناخت (و خوشا به حالش) و پیشوائی پرهیزکاران را شناخت هر که ما را شناخت (و چه زیان بزرگی کرد که مرگش در پیش است و آنگاه زیان خود در یابد).

4- و آن حضرت راجع به قول خدای عزوجل ((خدا را نامهای نیکوست او را با آنها بخوانید)) فرمود: سوگند بخدا ما نمیم آن نامهای نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد، (بدستور و راهنمایی ما باشد).

5- امام صادق فرمود: خدا ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت (زیرا طینت ما را از علیین قرار داد و استعداد کمالات را در ما فوق العاده ساخت) و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد (اخلاق حمیده و صفات فاضله را در سرشت ما گذاشت) و ما را در میان بندگان دیده خویش قرار داد (تا کردار آنها را بنگریم و نزد او گواهی دهیم) و در میان خلقتش زبان گویا قرار داد (تا معارف و حلال و حرام او را برای آنها بیان کنیم) و دست مهر و رحمت گشوده بر سر بندگان ساخت و وجه خود قرار داد که از آن سوی باو گریند (به حدیث دوم رجوع شود) و ما در دریچه او را نشان دهد قرار داد (پس هر که از در وارد شود بمعرفت و اطاعت او رسد) و گنجینه دار میان آسمان و زمین نمود (تا معارف و بلکه تمام خیرات او از برکت ما به مردم رسد) و از برکت وجود ما درختان بارور گردند و میوه ها برسند و نهرها جاری شوند و از برکت ما باران از آسمان بیارد و گیاه از زمین بروید (زیرا شناختن و پرستش خدای یکتا و ظهور کمالات نفسانی مخلوق میوه ایست که از درخت وجود انسان مطلوبست و بدست آمدن این میوه شرایط و معداتی لازم دارد که در اثر تبلیغات فرستادگان و برگزیدگان خدا حاصل آید) و بوسیله عبادت ما خدا پرستش شد و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی گشت (زیرا پرستش کامل و واجد تمام شرایطی که خدا می خواهد، ما میدانیم و میگوئیم و انجام میدهیم).

6- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (54 سوره 43) ((چون ما را بافسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم)) فرمود: خدای عزوجل چون افسوس ما افسوس نخورد لیکن او دوستانی را برای خود آفریده که آنها افسوس خورند و خشنود گردند. و ایشان مخلوقند و پروریدگان و خداوند خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرار داده زیرا ایشان را مبلغین خود و دلالت کنندگان بسوی خود مقرر داشته است و از اینجهت است که آن مقام را دارند، معنی آیه آن نیست که افسوس دامن خدایتعالی را گیرد چنانکه دامنگیر مخلوق شود بلکه معنی آن چنانستکه در این باره گفته است ((هر که یکی از دوستان من اهانت کند بیچار من آمده و مرا به مبارزه خوانده است و فرموده (80 سوره 4) ((هر که فرمان پیغمبر برد فرمان خدا برده است)) و نیز فرموده است (10 سوره 48) ((همانا کسانیکه با تو بیعت کنند با خدا بیعت کرده اند و دست خدا روی دست ایشانست)) تمام این عبارات و آنچه مانند اینهاست معنایش همانست که برایت گفتم و همچنین است خشنودی و خشم و غیر ایندو از صفات دیگر مانند آنها، اگر بنا باشد که افسوس و دلتنگی دامن خدا را هم بگیرد در صورتیکه خود او خالق و پدید آورنده آنها است روا باشد که کسی بگوید روزی شود که خدای خالق نابود گردد، زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او در آید دگرگونی عارضش شود و چون دگرگونی عارضش شود از نابودی ایمن نباشد، بعلاوه در این صورت میان

پدید آورنده و پدید شده و میان قادر و آنچه زیر قدرتست و میان خالق و مخلوق فرقی نباشد، خدا از چنین گفتار برتری بسیار دارد، او خالق همه چیز است بدون آنکه به آنها نیازی داشته باشد و چون بی نیاز است اندازه و چگونگی نسبت باو محالست مطلب را بفهم ان شاءالله تعالی.

7- اسودبن سعید گوید خدمت امام باقر(علیه السلام) بودم که خود حضرت بدون آنکه من چیزی بپرسم شروع کرد و فرمود: ما حجت خدائیم ما باب خدائیم، ما زبان خدائیم، ما وجه خدائیم، ما دیده خدا در میان خلقتش باشیم، مائیم سرپرستان امر خدا در میان بندگانش (امر خدا همان فرمانهای خداست نسبت به بندگانش و یا به معنی مطلق کار و مطلب خدائی است مانند امر توحید و معاد و نبوت و عبادات و معاملات از نظر شرع و معانی سایر جملات در دو حدیث قبل بیان شد).

8- جنبی گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: منم چشم خدا، منم دست خدا، منم جنب خدا (یعنی بخدا نزدیکم و مردم باید از ناحیه من بخدا تقرب حویند) منم باب خدا (هر که معرفت و خشنودی خدا طلبد باید از طریق من داخل شود).

9- موسی بن جعفر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (55 سوره 39) ((دریغابر من از آنچه در جنب خدا قصور ورزیدم)) فرمود: جنب خدا امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین اوصیاء بعد از او تا آخرین آنها در مقام بلندی باشند.

10- امام باقر علیه السلام فرمود: بوسیله ما خدا پرستش شد و بوسیله ما خدا شناخته شد و بوسیله ما خدای تبارک و تعالی رایگانه شناختند و محمد پرده دار خدای تبارک و تعالی است (تا واسطه میان او و مخلوقش باشد).

11- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (54 سوره 2) ((بما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم کردند)) پرسیدم، فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی بزرگتر و عزیزتر است و جلیل تر و والاتر است که ستم شود ولی ما را به خود پیوسته و ستم بما را ستم بخود انگاشته و ولایت ما را ولایت خود قرار داده، آنجا که می فرماید: (60 سوره 5) ((همانا ولی شما فقط خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند که مراد از آنها امامان از خاندان مایند (و از همچنان که در این آیه ولایت ما را به ولایت خود پیوسته) در جای دیگر (ستم به ما را ستم به خود دانسته) و فرموده است ((به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم کردند)) و سپس مانند این در قرآنش ذکر کرده است (مانند خوشنودی و غضب و افسوس که آنها را به خود نسبت داده و مقصود مائیم) (و در موضع دیگر قرآن این آیه را فرموده است).

باب بداء

ص: 81

1- زراه از یکی از دو امام (پنجم یا ششم) نقل میکنند که فرمود: خدا بچیزی چون بداء پرستش نشده است و در روایت ابن ابی عمیر از هشام بن سالم است که امام صادق علیه السلام فرمود: خدا بچیزی چون بداء بزرگ شمرده نشده است.

شرح - چنانچه از ابواب سابق معلوم شد صفاتی را که نسبت بخدایتعالی می دهیم از لحاظ مفهوم و معنی با صفات مخلوق فرق دارد علم خدا غیر از علم مخلوقست، دیدن و شنیدن و یکتا بودن و لطیف بودن و ظاهر بودن و قاهر بودن خدا غیر از این صفاتست در مخلوق چنانچه تمام اینها در ابواب گذشته خصوصا در حدیث 317 318 توضیح داده شد، اکنون می گوئیم بداء هم نیز چنین است، بداء نسبت بخدا غیر از بدای نسبت بمخلوقست و در هر یک معنی جداگانه ای دارد: بداء نسبت بمخلوق عبارت از اینستکه شخصی نزد خود نقشه کاری را طرح کند و سود و زیان آنرا بسنجد و چون جانب سود را ترجیح دهد در آنکار وارد شود و اقدام کند، ناگاه در وسط کار یا جلوتر و دنبال تر بجهتی متوجه شود که قبلا آنرا نمی دانست و آنجهت زیان و آسیبی باشد که از ناحیه آنکار وارد شود و چند برابر سودی باشد که او خیال کرده بود، در آنجا دست از کار بکشد و بگوید: برایم بداء حاصل شد، پیداست که چنین بدائی نسبت بخدای تبارک و تعالی محالست، خدا پیش از آفرینش مخلوق همه چیز را می دانسته و سود و زیان هر چیز نزدش هویدا و آشکار بوده است، او هرگز چیزی خلق نکند و فرمانی ندهد که بعدا پشیمان شود و منصرف گردد. چنانچه امام صادق علیه السلام در حدیث 9 و 10 این باب باین معنی تصریح می فرماید، و اما بداء نسبت بخدا باین معنی است که خدا چیزی را مطابق اوضاع و شرایطی مقرر دارد و سپس بواسطه تغییر اوضاع و شرایط آنرا تغییر دهد و چون ما خدا را فعال مایشاء میدانیم و میدانیم که او چه را مصلحت داند می کند و هر روز در کار تازه ایست و او دست بسته و کنار نشسته نیست باید این تغییر را بدهد و از این جهت است که عقیده بداء در روایت او 3 و 12 و 13 این باب با اهمیت تلقی شده است دانشمندان اسلامی اگر چه در معنی بدای خدا نسبت به مقام ثبوت نظرهای مختلفی دارند، میرداماد ره گوید بداء در مقام قضا و جناب قدس حق و مفارقات محضه و متن دهر نیست بلکه در قدر و امتداد زمانست و شاگردش ملاصدرا هم از او تبعیت کرده، سید مرتضی فرموده است بداء همان نسخ در احکامست، مجلسی ره قائل بلوح محفوظ و لوح محو و اثبات شده است ولی تمام این بزرگان این معنی را قبول دارند که خدا آنچه را تغییر می دهد پیش از آنکه چیزی را بیافریند می دانسته است یعنی او می دانسته که مثلا در هزار سال بعد کودکی متولد می شود که عمرش را 50 سال مقرر می دارد ولی آن کودک بزرگ می شود و گناهاییکه موجب کوتاهی عمر است مانند زنا و قطع رحم انجام می دهد و او عمرش را از 50 به 40 می آورد و در آن سن می میرد و جز خدا کسی این را نداند و این بزرگان چون به این مطلب عقیده دارند ناچار می شوند که در مقام ثبوت بداء دو مرحله قائل شوند و شاید بیان مرحوم مجلسی مطابق اخبار باشد، خلاصه تمام دانشمندان شیعه باور دارند که بداء باین معنی اولاً وقوع دارد و ثانیاً خدایتعالی از اول به آن عالم بوده است و اما علت اینکه خداوند از اول

چیزی را مقرر می‌دارد و سپس تغییر می‌دهد چند وجه است: اول اینکه بندگان بکارهای نیک چون صله رحم و احسان به فقرا راغب باشند. دوم امتحان حسن اطاعت بندگان است که خدا ببیند آیا در موقع تغییر بندگان ترمرد و سرپیچی می‌کنند و در مقام اعتراض و اشکال بر می‌آیند چنانچه درباره تغییر قبله بعضی با اعتراض برخاستند یا آنکه تسلیم و منقاد حکم خدا می‌شوند. سوم چون بندگان بدانند که ممکن است شخصیکه نزد خدا شقی بوده بر گردد و سعید شود از دعا و تضرع به پیشگاه حضرت احدیت رونگردانند و همیشه بحالتی میان خوف و رجا باشند. مرحوم مجلسی ره سه جهت دیگر غیر از آنچه ما گفتیم در مرآت صفحه 100 بیان کرده است، بعضی از دانشمندان سنی که معنی بدا را بمذاق شیعه نفهمیده و خیال کرده است شیعه بدای نسبت بخدا را بهمان معنی بدا نسبت بانسان می‌داند به آنها اعتراض کرده و سخنان زشتی نسبت داده است: مجلسی ره می‌فرماید این سخنان ناشی از عصبیت بیجاست زیرا که در اخبار آنها مطالبیکه بدا را تصدیق می‌کند بسیار است ولی چون آنها نسبت بخدا مطالب ناروائی می‌گویند که شیعه آنها را باطل می‌کند و خدا را از آنها با دلیل روشن منزه می‌سازد و آنها سر افکنده می‌شوند و نمی‌توانند جواب گویند به بهتان و افترا که شیوه ناتوانانست متمسک می‌شوند.

2- امام صادق علیه السلام راجع به آیه (41 سوره 13) ((و خدا آنچه را خواهد محو می‌کند و ثبت می‌کند)) فرمود: مگر نه این است که محو شود چیزی که ثابت بوده و ثبت شود چیزی که نبوده (و بدا چیزی جز این نیست).

3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز اینکه سه خصلت را از او پیمان گرفت: 1- اقرار به بندگی خدا 2 کنار زدن شریکها و ماندها برای خدا 3- اقرار باینکه خدا هر چه را خواهد مقدم دارد و هر چه را خواهد بتأخیر اندازد (و همین است معنی بدا و از این روایت اهمیت موضوع ((بدا)) معلوم می‌شود، زیرا که در ردیف خداپرستی و توحید قرار گرفته است).

4- حرمان گوید از امام باقر راجع بقول خدای عزوجل (3 سوره 6) ((مدتی معین کرد و مدتی معین نزد اوست پرسیدم، حضرت فرمود: مقصود دو مدت است: مدتی حتمی و مدتی مشروط.

5- مالک جهنی گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی (68 سوره 19) ((مگر انسان بیاد ندارد که ما او را آفریدیم و هیچ نبود)) پرسیدم: فرمود: نه اندازه گیری و نه هست شده بود و راجع به قول خدا (اول سوره 77) ((آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیز قابل ذکری نبود)) پرسیدم: فرمود: اندازه گیری شده بود ولی قابل ذکر نبود.

6- امام باقر (علیه السلام) فرمود: علم دو گونه است: 1- علمیکه نزد خدا در خزانه است و کسی از مخلوق از آن آگاه نیست 2- علمیکه خدا بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده، علمی که بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده (مطابق آنچه تعلیم کرده) واقع خواهد شد زیرا خدا نه خودش را تکذیب کند و نه فرشتگان و پیغمبرانش

را و علمی که نزدش در خزانه است هر چه را خواهد پیش دارد و هر چه را خواهد پس اندازد و هر چه را خواهد ثبت کند.

7- و فرمود: بعضی از امور نزد خدا مشروط است، هر چه را از آنها که خواهد پیش دارد و هر چه را که خواهد پس اندازد.

8- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا: خدا را دو علم است: 1 علم نهفته و در خزانه که جز او کسی نداند و بدا از این علم باشد 2- علمیکه بملائکه و رسولان و پیغمبرانش تعلیم داده که ما آنرا میدانیم.

9- برای خدا نسبت به چیزی بدا حاصل نشد جز اینکه پیش از اینکه بدا حاصل شود خدا آن را میدانست (یعنی لاجبر و لاتنفیض بل امر بین امرین) بلکه ناشی از اختیار در پیروی از عقل و یا هوا و هوس است.

10- بدا نیست بخدا ناشی از جهل نیست (چنانچه نسبت بمخلوقش است)

11- از امام علیه السلام سؤال شد که خدا چگونه داند؟ فرمود: خدا بداند و بخواهد و اراده کند و مقدر سازد و حکم کند و امضاء فرماید پس امضاء کند آنچه را حکم کرده و حکم کند آنچه را مقدر ساخته و مقدر کند آنچه را اراده کرده، بنابراین از علمش مشیت خیزد و از مشیتش اراده و از اراده اش تقدیر و از تقدیرش حکم و از حکمش امضاء و علمش مقدم بر مشیت است، مشیت در مرتبه دوم است و اراده در مرتبه سوم و تقدیر بر حکم مقرون و بامضاء واقع شود، و برای خدای تبارک و تعالی بداست نسبت به آنچه بداند هر گاه که خواهد و نسبت به آنچه اراده کند برای تقدیر چیزها ولی اگر حکم مقرون بامضاء گشت دیگر بدا نیست و علم بهر معلومی پیش از بودن اوست و مشیت نسبت بخواسته شده پیش از وجود آنست و اراده پیش از بر پا شدن مراد است و تقدیر این معلومات پیش از آنستکه جدا شوند و بهم پیوندند در وجود مشخص و از لحاظ وقت و حکم مقرون بامضاء انجام شدنهای قطعی میباشد که دارای جسمند و بحواس درک شوند مانند آنچه رنگ و بو دارد و پیمانانه شود و آنچه در زمین بجنبند و بخرامد که انسان و جن و پرنندگان و درندگان و جز اینها باشد که بحواس درک شود، برای خدای تبارک و تعالی نسبت به آنچه وجود خارجی ندارد بدا میباشد و چون وجود خارجی قابل فهم و درک بیابد، بدا نباشد و خدا آنچه خواهد بکند، بعلم خود همه چیز را پیش از پدید آمدنشان دانسته و با مشیت خود صفات و حدود آنها را شناخته و پیش از اظهار آنها انشانشان کرده و بوسیله اراده تعیین رنگ و صفاتشان نموده و با تقدیر خود روزیشانرا اندازه گیری نموده و آغاز و پایان آنها را شناخته و بسبب حکمش اماکن آنها را برای مردم هویدا ساخته و به آنها رهبریشان نموده و با امضانش علل آنها را تشریح کرده و امرشانرا آشکار نموده، اینست، تقدیر خدای عزیز دانا.

1- امام رضا علیه السلام فرمود: خدای تعالی فرماید: ای پسر آدم بخواست من است که تو هر چه برای خودخواهی توانی خواست و به نیروی من است که واجبات میدهی و بنعمت من است که بر نافرمانیم توانا میشوی. من ترا شنوا، بینا، توانا ساختم، هر نیکی که بتو رسد از جانب خداست و هر بدی که بتو رسد از خدا تو است و این برای آنستکه من بکارهای نیک تو از خودت سزاوارتر و تو بکارهای زشت از من سزاوارتری و علت این آنستکه من از آنچه میکنم باز خواست نشوم ولی مردم بازخواست شوند.

شرح - انسان با نیرو و نعمتی که خدا باو عطا فرمود راه می رود و می بیند و می شنود ولی باختیار خود گاهی راه مسجد و زمانی طریق میخانه می سپارد و در هر صورت نیروی گام بر داشتنش از خداست ولی باید انسان رفتنش را بخدا نسبت دهد و میخانه رفتنش از نظر اینکه نیرو و قدرت از خداست و آن نیرو را برای صرف در راه طاعت باو داده و بدان امر فرموده است ولی بنده آنرا از راه مستقیم خود منحرف کرده و در راه طاعت باو داده و بدان امر فرموده است ولی بنده آنرا از راه مستقیم خود منحرف کرده و در راهیکه او نهی فرموده مصرف کرده است پس سزاوار است که بخود او انتساب یابد سپس بطور تفریع یا تعطیل می فرماید (((من از آنچه می کنم بازخواست نمی شوم و مردم بازخواست شوند))) زیرا آنچه او کرده خلقت بنده و اعطاء قدرت و اختیار است نسبت به وی که همه خیر است و احسان و نباید از آن بازخواست نمود ولی آنچه بنده نافرمان بجا آورده صبرکردن نعمت منعم و خالق خویش است در راه خلاف رضای او و ناسپاسی کفران نسبت به وی که عقلا موجب بازخواست و سؤال است.

باب جبر و قدر و امر بین الامرین

1- امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه نشسته بود که پیرمردی آمد و در برابر آن حضرت زانوزد و سپس عرض کرد: ای امیر مؤمنان، بفرمائید که آیا رفتن ما بجنگ اهل شام بقضا و قدر خدا بود؟ حضرت فرمود: آری ای پیرمرد بهیچ تلی بالا نرفتید و به هیچ دره ای سرازیر نشدید مگر بقضا و قدر خدا، پیرمرد گفت: ای امیر مؤمنان رنجیکه من در این راه بردم بحساب خدا گذارم؟ (یعنی چون رفتن من بقضاء و قدر خدا بوده است پس من اجری نخواهم داشت) حضرت فرمود: ساکت باش ای پیرمرد بخدا سوگند که خدا اجر بزرگی نسبت برفتن آنجا و اقامت در آنجا و بازگشت از آنجا بشما داده است، و شما نسبت بهیچ یک از حالات خود مجبور و ناچار نبودید پیرمرد گفت: چگونه می شود که ما در هیچ یک از حالات مجبور و ناچار نباشیم با آنکه رفتن و حرکات و بازگشت ما بقضا و قدر خدا باشد؟ حضرت باو فرمود: مگر تو گمان کنی که آن قضا حتمی بود و آن قدر لازم اگر چنین می بود ثواب و عقاب و امر و نهی و بازداشت خدا بیهوده بود و نوید و بیم دادن انسان معنی ندارد نه گنهکار سزاواری سرزنش دارد و نه نیکوکار اهلیت

ستایش، بلکه گنهکار از نیکوکار سزاوارتر باحسانست و نیکوکار از گنهکار بعقوبت سزاوارتر است این سخن گفتار برادران بت پرستان و دشمنان خدای رحمان و حزب شیطان و اهل قدر و مجوس این امت است، خدای تبارک و تعالی تکلیف با اختیار نموده و برای بیم دادن نهی فرموده و برکردار اندک ثواب بسیار عطا فرموده، نافرمانی از او غلبه جوئی بر او نیست و فرمانبری از او باکراه و زور نباشد بمردم آن ملکیت نداده که یکباره واگذار کرده باشد و آسمانها و زمین و فضا را بیهوده نیافریده و پیغمبران را بدون جهت مژده گویان و بیم رسان مبعوث نساخته، این عقیده کافران آست، وای بر کافران از آتش دوزخ و پیرمرد (که عقده دلش باز شده و از شادی در پوست خود نمی گنجید یک رباعی باین مضمون) انشاء نمود و می گفت: توئی آن امامیکه بسبب اطاعت او از خدای رحمان در روز قیامت امید آمرزش داریم، از امر دین ما هر چه مشککش بود روشن ساختی، در برابر این احسان پروردگارت بتو جزای احسان عنایت کند.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که معتقد باشد که: خدا خلقتش را به بی عفتی و زشتکاری فرمان می دهد بر خدا دروغ بسته است و هر که معتقد شود که کار نیک و بد از اوست بر خدا دروغ بسته است.

3- و شاء گوید از حضرت رضا(علیه السلام) پرسیدم و عرض کردم: خدا کار را به خود بندگان وا گذاشته است؟ فرمود: خدا قادرتر از اینست، عرض کردم: پس ایشان را بر گناه مجبور کرده است؟ فرمود خدا عادلتر و حکیم تر از اینست، سپس فرمود: خدا فرماید: ای پسر آدم من بکارهای نیک تو از خود تو سزاوارترم و تو بکارهای زشتت از من سزاوارتری (به حدیث 383 رجوع شود) مرتکب گناه می شوی بسبب نیروئی که من در وجودت قرار داده ام.

4- امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: خدا بمخلوقش مهربانتر از آنستکه ایشانرا مجبور بر گناه کند و سپس بجهت آن عذابشان نماید و خدا عزیزتر از آنستکه چیزی را بخواهد و نشود راوی گوید از آن دو حضرت سؤال شد که: مگر میان جبر و تقویض منزل سومی است، فرمودند: آری منزلی است فراختر از میان آسمان تا زمین.

5- راوی گوید مردی بامام صادق علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم خدا بندگان را بر گناه مجبور کرده است؟ فرمود: خدا دادگرتر از آنستکه ایشان را برگناه مجبور کند و سپس به آنجهت عذابشان نماید، آنمرد گفت، قربانت گردم: پس کار را ببندگان وا گذاشته است؟ فرمود اگر بایشان واگذار کرده بود در تنگنای امر و نهیشان قرار نمی داد، عرض کرد: پس میان این دو، منزل دیگریست؟ فرمود آری، فراختر از میان آسمان و زمین.

6- احمد بن محمد گوید: بحضرت رضا(علیه السلام) عرض کردم: بعضی از اصحاب ما شیعیان قائل بجبر و بعضی قائل باستطاعتند حضرت فرمود بنویس: ((بسم الله الرحمن الرحيم، علی بن الحسین فرمود خدای عزوجل فرموده است: ای پسر آدم، تو بخواست من می خواهی و بقوت من واجباتم را انجام دهی و بوسیله نعمت من بر نافرمانیم توانا گشتی، من ترا شنوا و بینا کردم، هر نیکی که بتو رسد از خداست و هر بدی که بتو

رسد از خود تو است زیرا من به نیکبختی از تو سزاوارترم و تو به بدبختی از من سزاوارتری زیرا من از آنچه کنم بازخواست نشوم و مردم بازخواست شوند (سپس امام علیه السلام فرمود یا خدا فرماید) هر چه می خواستی برایت برشته در آوردم.

7- امام صادق علیه السلام فرمود: نه جبر درست است و نه تقویض بلکه امری است میان این دو امر، راوی گوید: گفتم امر میان دو امر چیست؟ فرمود مثلش اینست که مردی را مشغول گناه بینی و او را نهی کنی او نپذیرد و تو او را رها کنی و او آن گناه را انجام دهد، پس چون او از تو نپذیرفته و تو او را رها کرده ای نباید گفت تو او را بگناه دستور داده ای.

باب استطاعت

1- توضیح این باب هم مربوط بباب ((جبر و تقویض و اختیار)) است و مراد باستطاعت در اینجا قوه و نیروئی است که انسان بوسیله آن کاری را انجام دهد یا ترک کند و فرق استطاعت با قدرت اینست که قدرت توانائی بر اختیار فعل و ترک است و استطاعت توانائی بر فعل یا ترکست باین معنی که چون بنده کاری را انجام داد گوئیم استطاعت بر فعل آن داشت و چون ترک کرد گوئیم استطاعت بر ترک آن داشت.

علی بن اسباط گوید: از حضرت رضا علیه السلام راجع باستطاعت پرسیدم، فرمود: استطاعت بنده پس از چهار خصلت حاصل می شود: 1- اینکه راهش باز باشد 2- تندرست باشد 3- اعضانش سالم باشد 4- برای او سببی از جانب خدا برسد. گفتم: قربانت گردم: سبب از جانب خدا را برایم توضیح دهید، فرمود: بعد از آنکه بنده راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضانش سالم باشد، می خواهد زنا کند زنی را پیدا نمی کند و سپس پیدا می کند، آنگاه یا خود را ننگه می دارد و سر باز می زند چنانچه حضرت یوسف علیه السلام سر باز زد یا خود را تسلیم خواست و اراده اش می کند و زنا می کند وزانی نامیده می شود: نه خدا را بزور اطاعت کرده و نه با نافرمانی خود بر او چیره گشته است.

8-(باب حجت های خدا بر خلقش)

1- امام صادق (علیه السلام) فرمود: برای خدا بر مردم حقی نیست که بشناسند بلکه برای مردم بر خداست که به آن ها بشناساند و چون به ایشان شناسانید حقی است از خدا بر آن ها که پذیرند.

2- عبدالاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم کسی که چیزی را شناسد مسؤلیتی دارد؟ فرمود: نه (زیرا مؤاخذه غافل عقلا قبیح است).

3- و فرمود: هر چه را خدا از بندگان پوشیده داشته از گردن ایشان ساقط است (پس هر که چیزی را نداند باکی بر او نیست بشرط اینکه در تحصیلش مقصر نباشد).

4- حمزه بن طیار گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود بنویس، سپس برایم املا کرد: از عقیده ماست که خدا نسبت به آنچه بینندگان داده و بایشان معرفی کرده احتجاج کند. بسوی ایشان فرستاده و برایشان کتاب نازل کرده که در آن امر فرموده و نهی فرموده، بنماز و روزه امر فرموده (روزی بین الطلوعین دروادی معرس) پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از انجام نماز خواب ربوده (و نماز صبحش قضا شد) خدایش فرمود: من ترا بخواب برم و من ترا بیدار کنم هر وقت از خواب برخاستی نماز بخوان تا مردم بدانند اگر از نماز خوابشان ربوده باید چه کنند، چنان نیست که ایشان گویند: چون پیغمبر از نماز خوابش ربود، هلاک گشت و هم چنین است موضوع روزه (خدایتعالی فرماید) من مریضت می کنم و من بهبودت میدهم. چون شقایق بخشیدم روزه را قضا کن، سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: همچنین در هر چیز (از او امر خدا) که بنگری هیچکس را در تنگی و فشار نمی بینی، کسی را نمی بینی جز اینکه خدا بر او حجت دارد و خدا را نسبت بکار او مشیت است، من نمی گویم مردم هر چه خواهند بکنند (چنانکه تفویضی مذهب گوید) سپس فرمود: خداست که راه را نشان دهد و نشان ندهد (پس کار مردم بدست اوست و بخود واگذار نیستند) و باز فرمود: مردم به کمتر از طاقتشان مأمورند و نسبت بهر چه مأمورند توانائی دارند و هر چه از طاقتشان خارجست از عهده ایشان ساقط است ولی در مردم خیری نیست (زیرا ایشان پس از چنین منت و اتمام حجت و توسعه سهولت ناسپاسی خدا کنند و در پرسش و طاعتش کوتاهی ورزند) سپس (آیه 92 سوره توبه را که در باره جهاد است) تلاوت فرمود (((بر ناتوان و بیماران و کسانی که مالی ندارند تا انفاق کنند تکلیفی نیست))) پس جهاد را از ایشان برداشت (و بعد از یک جمله فرماید) (((بر نیکوکاران راه اعتراضی نیست و خدا آمرزنده و مهربانست و تکلیفی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند که مرکوبشان دهی گفתי چیزی که شما را بر آن سوار کنم -))) پس از اینها هم که مرکوب نداشتند جهاد را برداشت.

کتاب حجت

باب ناگزیری از حجت

(ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی منصف این کتاب رحمه الله گوید که برای ما حدیث کرد).

1- هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام بزندیقی که پرسید: پیغمبران و رسولان را از چه راه ثابت می کنی؟ فرمود: چون ثابت کردیم که ما آفریننده و صانعی داریم که از ما و تمام مخلوق برتر و با حکمت و رفعت است و روا نباشد که خلقش او را به بینند و لمس کنند و بی واسطه با یکدیگر برخورد و مباحثه کنند، ثابت شد که برای او سفیرانی در میان خلقش باشند که خواست او را برای مخلوق و بندگانش بیان کنند و ایشان را بمصالح و منافعشان و موجبات تباه و فنایشان رهبری نمایند، پس وجود امر و نهی کنندگان و تقریر نمایندگان از طرف خدای حکیم دانا در میان خلقش ثابت گشت و ایشان همان پیغمبران

و برگزیده های خلق او باشند، حکیمانی هستند که بحکمت تربیت شده و بحکمت مبعوث گشته اند، با آنکه در خلقت و اندام با مردم شریکند در احوال و اخلاق شریک ایشان نباشند. از جانب خدای حکیم دانا بحکمت مؤید باشند، سپس آمدن پیغمبران در هر عصر و زمانی بسبب دلائل و براهینی که آوردند ثابت شود، تا زمین خدا از حجتی که بر صدق گفتار و جواز عدالتش نشانه ای داشته باشد، خالی نماند.

2- منصور بن حازم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم، همانا خدا برتر و بزرگوارتر از اینست که بخلقش شناخته شود (زیرا صفات مخلوق در او نیست و معرفت او موهبتی است از خودش و پیغمبران فقط راهنمایی می کنند) بلکه مخلوق بخدا شناخته شوند، (بوسیله نور وجودی که از خدا بمخلوق افاضه شود و آنها پدید آمده اند (بلکه مخلوق خدا را بسبب خود او بشناسند) یعنی بوسیله صفاتی که خود او برای خودش بیان کرده است) فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که بداند برای او پروردگاریست سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خرسندی و خشم است و خرسندی و خشم او جز بوسیله وحی یا فرستاده او معلوم نشود. و کسیکه بر او وحی نازل نشود باید که در جستجوی پیغمبران باشد و چون ایشان را بیابد باید بداند که ایشان حجت خدایند و اطاعتشان لازمست، من ب مردم (اهل سنت) گفتم: آیا شما می دانید که پیغمبر حجت خدا بود در میان خلقش؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیغمبر در گذشت، حجت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و تقویضی مذهب و زندیقی که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بر مردان در مجادله به آن استدلال می کنند، (و آیات قرآن را به رأی و سلیقه خویش بر معتقد خود تطبیق می کنند) پس دانستم که قرآن بدون قیم (سرپرستی که آنرا طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجت نباشد و آن قیم هر چه نسبت به قرآن گوید حق است، پس بایشان گفتم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می دانست، عمر هم می دانست، حدیفه هم می دانست، گفتم تمام قرآن را؟ گفتند: نه، من کسی را ندیدم که بگوید کسی جز علی علیه السلام تمام قرآن را می دانست و چون مطلبی میان مردمی باشد که این گوید: نمی دانم و این گوید نمی دانم و این (علی بن ابیطالب) گوید می دانم، پس گواهی دهم که علی علیه السلام قیم قرآن باشد و اطاعتش لازم است و اوست حجت خدا بعد از پیغمبر بر مردم و اوست که هر چه نسبت بقرآن گوید حق است، حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.

3- جمعی از اصحاب که حمران و ابن نعمان و ابن سالم و طیار در میانشان بودند خدمت امام صادق علیه السلام بودند و جمع دیگری در اطراف هشام بن حکم که تازه جوانی بود، نیز حضور داشتند، امام صادق علیه السلام فرمود: ای هشام: گزارش نمی دهی که (در مباحثه) با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟ عرض کرد: جلالت شما مرا می گیرد و شرم می دارم و زبانم نزد شما بکار نمی افتد، امام صادق علیه السلام فرمود: چون بشما امری نمودم بجای آرید. هشام عرض کرد: وضع عمرو بن عبید و مجلس مسجد بصره او بمن خبر رسید، بر من گران آمد، بسویش رهسپار شدم، روز جمعه ای وارد بصره شدم و به مسجد آنجا در آمدم، جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان آنهاست،

جامه پشمینه سیاهی بکمر بسته و عبائی بدوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند، از مردم راه خواستم، بمن راه دادند تا در آخر مردم بزانو نشستیم: آنگاه گفتم: ای مرد دانشمند من مردی غریبم، اجازه دارم مسأله ای بپرسم؟ گفت: آری. گفتم: شما چشم دارید گفت: پسر جانم این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن می پرسی؟! گفتم: سؤال من همین طور است. گفتم: بپرسم، گفتم شما چشم دارید؟ گفت: آری، گفتم: با آن چکار می کنید؟ گفت: با آن رنگها و اشخاص را می بینم، گفتم بینی دارید؟ گفت: آری گفتم: با آن چه می کنی گفت: با آن می بویم، گفتم: دهن دارید؟ گفت آری گفتم: با آن چه می کنید؟ گفت: با آن مزه را می چشم گفتم: گوش دارید؟ گفت آری گفتم: با آن چه می کنید؟ گفت: با آن صدا را می شنوم گفتم: شما دل دارید گفت آری گفتم: با آن چه می کنید گفت: با آن هر چه بر اعضا و حواسم در آید، تشخیص می دهم، گفتم مگر با وجود این اعضا از دل بی نیازی نیست؟ گفت، نه، گفتم چگونه؟ با آنکه اعضا صحیح و سالم باشد (چه نیازی بدل داری)؟ گفت پسر جانم هر گاه اعضا بدن در چیزیکه ببوید یا ببیند یا بچشد یا بشنود تردید کند، آنرا بدل ارجاع دهد تا تردیدش برود و یقین حاصل کند، من گفتم: پس خدا دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟ گفت: آری، گفتم: دل لازمست و گرنه برای اعضا یقینی نباشد گفت: آری گفتم، ای ابا مروان (عمرو بن عبید) خدای تبارک و تعالی که اعضا ترا بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را متیقن کند وانگذاشته، این همه مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف واگذار و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده. در صورتیکه برای اعضا تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را باو ارجاع دهی؟ او ساکت شد و بمن جوابی نداد، سپس بمن متوجه شد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم: نه گفت: از همنشین های او هستی؟ گفتم: نه گفت: اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه، گفت: تو همان هشامی. سپس مرا در آغوش گرفت و بجای خود نشانید و خودش از آنجا برخاست و تا من آنجا بودم سخن نگفت، حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: این را کی بتو آموخت؟ عرض کردم: آنچه از شما شنیده بودم منظم کردم، فرمود بخدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی می باشد.

4- یونس بن یعقوب گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آنحضرت وارد شد و گفت: من علم کلام و فقه و فرائض میدانم و برای مباحثه با اصحاب شما آمده ام. امام صادق (علیه السلام) فرمود سخن تو از گفتار پیغمبر است یا از پیش خودت؟ گفت: از گفته پیغمبر و هم از خودم، امام فرمود: پس تو شریک پیغمبری؟ گفت: نه: فرمود: از خدای عزوجل وحی شنیده ای که به تو خبر دهد؟ گفت: نه: فرمود: چنانکه اطاعت پیغمبر را واجب میدانی اطاعت خود ترا هم واجب میدانی؟ گفت: نه، حضرت بمن متوجه شد و فرمود، ای یونس پسر یعقوب! این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود خودش را محکوم کرد (زیرا گفته خودش را حجت دانست بدون آنکه دلیلی بر حجیتش داشته باشد) سپس فرمود: ای یونس اگر علم کلام خوب می دانستی با او سخن می گفتمی، یونس گوید: (من گفتم) وای افسوس. سپس گفتم: قربانت من

شنیدم که شما از علم کلام نهی می نمودی، و می فرمودی وای بر اصحاب علم کلام زیرا می گویند این درست می آید و این درست نمی آید (می گویند: سلمنا، لانسلم) این به نتیجه نمی رسد، این را می فهمیم و این را نمی فهمیم: امام فرمود: من گفتم وای بر آنها اگر گفته مرا رها کنند و دنبال خواسته خود بروند، سپس بمن فرمود: برو بیرون و هر کس از متکلمین را دیدی بیاور، یونس گوید من حمران بن اعین و احوال و هشام بن سالم را که علم کلام خوب میدانستند آوردم و نیز قیس بن ماصر که بعقیده من در کلام بهتر از آنها بود و علم کلام را از علی بن حسین علیه السلام آموخته بود آوردم: چون همگی در مجلس قرار گرفتیم، امام صادق علیه السلام سر از خیمه بیرون کرد و آن خمیه ای بود که در کوه کنار حرم برای حضرت میزدند که چند روز قبل از حج آنجا تشریف داشت. چشم حضرت بشتری افتاد که به دو می آمد فرمود: به پروردگار کعبه که این هشام است، ما فکر می کردیم مقصود حضرت هشام از فرزندان عقیل است که او را بسیار دوست میداشت، که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز روئیدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگسالتر بودیم، امام صادق برایش جا باز کرد و فرمود: هشام با دل و زبان و دستش یاور ماست سپس فرمود: ای حمران با مرد شامی سخن بگو. او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد سپس فرمود: ای طاقی تو با او سخن بگو. او هم سخن گفت و غالب شد سپس فرمود: ای هشام بن سالم تو هم گفتگو کن او با شامی برابر شد (هر دو عرق کردند) سپس امام صادق علیه السلام بقیس ماصر فرمود: تو با او سخن بگو او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آنها می خندید زیرا مرد شامی گیر افتاده بود پس بشامی فرمود با این جوان یعنی هشام بن حکم صحبت کن، گفت حاضر، سپس بهشام گفت: ای جوان درباره امامت این مرد از من بپرس؛ هشام (از سوء ادب او نسبت بساحت مقدس امام (ع)) خشمگین شد بطوری که میلرزید، سپس بشامی گفت: ای مرد آیا پروردگارت بمخلوق خیر اندیش تر است یا مخلوق بخودشان، گفت بلکه پروردگار نسبت به مخلوقش خیراندیش تر است، هشام در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی برای ایشان حجت و دلیلی بپا داشته تا متفرق و مختلف نشوند و او ایشان را با هم الف دهد و ناهمواریهایشانرا هموار سازد و ایشان را از قانون پروردگارشان آگاه سازد هشام - او کیست؟ شامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است. هشام بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کیست؟ شامی قرآن و سنت است. هشام قرآن و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی آری. هشام پس چرا من و تو اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با تو داریم از شام باینجا آمدی! شامی خاموش ماند، امام صادق علیه السلام باو گفت چرا سخن نمیگویی، شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند باطل گفته اند زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی را متحمل است (چند جور معنی می شود) و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق می باشیم، قرآن و سنت بما سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم) ولی همین استدلال بر له من و علیه هشام است، حضرت فرمود: از او بپرس تا بفهمی که سرشار است، شامی ای مرد: کی بمخلوق خیر اندیش تر است: پروردگارشان یا خودشان! هشام پروردگارشان از خودشان

خیراندیش تر است. شامی آیا پرودگار شخصی را بپا داشته که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را بایشان باز گوید؟ هشام در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امروز؟ شامی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که خود آنحضرت بود، امروز کیست؟ هشام همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره بامام صادق علیه السلام کرد) و از اطراف جهان سویس رهسپار گردند. بمیراث علمی که از پدرانش دست بدست گرفته خیرهای آسمان و زمین را برای ما باز گوید: شامی من چگونه می توانم این را بفهمم؟ هشام هر چه خواهی از او بپرس شامی عذری برایم باقی بگذاشتی، بر من است که بپرسم امام صادق علیه السلام فرمود: ای شامی! می خواهی گزارش سفر و راهت را بخودت بدهم؟ چنین بود و چنان بود، شامی با سرور و خوشحالی می گفت: راست گفتی، اکنون بخدا اسلام آوردم، امام صادق علیه السلام فرمود نه، بلکه اکنون بخدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، بوسیله اسلام از یکدیگر ارث برند و ازدواج کنند و بوسیله ایمان ثواب برند (تو که قبلا بخدا و پیغمبر ایمان داشتی مسلمانی بودی که ثواب عبادت نداشتی و اکنون که مرا بامامت شناختی خدا بر عبادات هم بتو ثواب خواهد داد) شامی عرض کرد: درست فرمودی، گواهی دهم که شایسته عبادتی جز خدا نیست و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خداست و تو جانشین اوصیاء هستی، سپس امام صادق علیه السلام رو بحمران کرد و فرمود: تو سخنت را دنبال حدیث می بری (مربوط سخن میگوئی) و بحق میرسی و بهشام بن سالم متوجه شد و فرمود: در پی حدیث می گردی ولی تشخیص نمی دهی (می خواهی مربوط سخن بگوئی ولی نمی توانی) و متوجه احوال شد و فرمود: بسیار قیاس میکنی از موضوع خارج می شوی مطلب باطل را بیاطلی رد می کنی و باطل تو روشنتر است. سپس متوجه قیس ماصر شد و فرمود: تو چنان سخن میگوئی که هر چه خواهی بحديث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد دورتر شود حق را باطل می آمیزی با آنکه حق اندک از باطل بسیار بی نیاز می کند: تو و احوال از شاخه ای به شاخه ای می پرید و با مهارتید. یونس گوید بخدا که من فکر میکردم نسبت بهشام هم نزدیک به آنچه در باره آندو نفر فرمود، می فرماید ولی فرمود: ای هشام تو بهر دو پا بزمین نمی خوری (بطوری که هیچگونه جوابی برایت نباشد) تا خواهی بزمین برسی پرواز میکنی (بمحض اینکه نشانه مغلوبیت هویدا گردد خودت را نجات می دهی) مانند تویی باید با مردم سخن گوید. خود را از لغزش نگهدار، شفاعت ما دنبالش می آید انشاءالله.

5-احول گوید: زید بن علی بن حسین علیهما السلام زمانیکه متواری و پنهان بود مرا خواست، نزدش رفتم، بمن گفت ای ابا جعفر اگر از ما خانواده کسی نزد تو آید (و ترا بیاری طلبد) چه جواب می دهی، با او بجبهه جنگ می روی؟ باو گفتم: اگر پدرت یا برادرت مرا بخواهند می روم، زید گفت من می خواهم به جنگ این قوم (بنی امیه) بروم با من بیایا، گفتم: نه قربانت کردم. بمن گفت: جان خودت را بر من ترجیح می دهی؟! گفتم من یک نفرم (یک جان بیش ندارم) اگر در روی زمینی امامی جز تو باشد، هر کس از تو کناره گیرد نجات یافته و هر کس با تو آید هلاک گشته و اگر برای خدا امامی روی زمین نباشد، کسی که از تو کناره کند با آنکه همراهیت کند برابرت، بمن گفت: ای ابا جعفر من با پدرم سر یک سفره می نشستم، او پاره

گوشت چرب را برایم لقمه می کرد و لقمه داغ را برای دلسوزی به من سرد می کرد، او از گرمی آتش دوزخ به من دلسوزی نکرده است؟ از روش دینداری بتو خبر داده و بمن خبر نداده است؟! عرض کردم قربانت گردم، چون از آتش دوزخ بتو دلسوزی کرده خبرت نداده است، زیرا می ترسید که تو نپذیری و از آن جهت بدوزخ روی ولی به من خبر داده که اگر بپذیرم نجات یابم و اگر نپذیرم از دوزخ رفتم من باکی بر او نباشد (زیرا هر چه باشم فرزند او نیستم پس به من فرموده با بنی امیه نجنگ ولی تو فرمود) سپس به او گفتم: قربانت گردم، شما بهترید یا پیغمبران؟ فرمود: پیغمبران گفتم: یوسف به یعقوب می گوید ((داستان خوابت را ببرادرانت مگو، مبادا برایت نیرنگی بریزند)) او خوابش را نگفت و پنهان داشت که برایش نیرنگی نریزند، همچنین پدر تو مطلب را از پنهان کرد زیرا بر تو بیم داشت، زید فرمود: اکنون که چنین گوئی بدانکه مولایت در مدینه بمن خبر داد که: من کشته می شوم و در کناسه کوفه بدار روم و خبر داد که کتابی نزد اوست که کشتن و بدار رفتن من در آن نوشته است، احوال گوید من به حج رفتم و گفتگوی خودم را با زید به حضرت صادق عرض کردم، فرمود: تو که راه پیش و پس و راست و چپ و زبر را بر او بستی و نگذاشتی براهی قدم بر دارد (هر چه گفت جوابش رادادی).

توضیح موضوع قیام و نهضت جناب زیدبن علی بن الحسین علیه السلام و منظور و هدف او از آن نهضت در کتب تاریخ حدیث و تحقیق است. از روایاتی استفاده می شود که قیام او برای سرنگون ساختن خلافت جابرانه و غاصبانه بنی امیه و نصب امام بحق بوده است، از روایات دیگری هم جور دیگر استفاده می شود چنانکه این روایت هم دو پهلو است. از اینها گذشته مناسب این روایت با عنوان باب که ((الاضطرار الی الحجبه)) است برای ما معلوم نشد.

طبقات پیغمبران و رسولان و ائمهعلیهم السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبران و رسولان چهار طبقه باشند: 1- پیغمبریکه تنها برای خودش پیغمبر است و بدیگری تجاوز نمی کند (و خدا بوسیله ای وظائف شخصی او را با او می فهماند) 2- پیغمبریکه در خواب می بیند و آواز هاتف را می شنود ولی خود او را در بیداری نمی بیند و بر هیچکس مبعوث نیست و خود او امام و پیشوائی دارد. چنانچه ابراهیم بر لوط امام بود 3- پیغمبریکه در خواب می بیند و صدا را می شنود و فرشته را می بیند و بسوی گروهی کم یا زیاد مبعوث است مانند یونس، خدا باو فرماید: (147 سوره 37) ((ما او را بسوی صد هزار نفر بلکه بیشتر فرستادیم)) امام فرمود: مقدار بیشتر سی هزار بود و یونس را پیشوائی بود (که جناب موسی باشد و او شریعت موسی را ترویج می کرد) 4- پیغمبریکه در خواب می بیند و صدا را می شنود و در بیداری می بیند و او امام است مانند پیغمبران اولوالعزم، ابراهیم علیه السلام مدتی پیغمبر بود و امام نبود تا خدا فرمود: (124 سوره 2) ((من ترا امام مردم قرار دادم ابراهیم گفت از

فرزندان من هم؟)) خدا فرمود ((پیمان من بستمکاران نرسد)) کسی که غیر خدا یا بتی را پرستیده امام نگردد.

توضیح کلمه ((عهد)) را که به پیمان معنی کردیم، مجلسی (ره) گوید، مقصود از عهد معنائیست که شامل امامت شود و بمعنی فرمانیکه بفرمانداران نویسند، می آید و در اینجا کنایه از مقام خلافت خداست در زمین، و چون آیه شریفه امامت و پیشوائی امت را از ستمکاران نفی کرد، دلالت دارد بر ثبوت آن برای عادلان و همین آیه دلیل است بر اینکه امام باید معصوم باشد و گناهی از او سر نزنند، زیرا؛ پ غیر معصوم نسبت بخود یا دیگری ستمگر است.

2- امام صادق علیه السلام می فرمود. خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود گرفت پیش از آنکه پیغمبرش نماید و او را پیغمبری برگزید پیش از آنکه رسولش کند و رسول خود ساخت پیش از آنکه خلیش گرداند و خلیش گرفت پیش از آنکه امامش قرار دهد، پس چون همه این مقامات را برایش گرد آورد فرمود، ((همانا من ترا امام مردم قرار دادم)) چون این مرتبت در چشم ابراهیم بزرگ جلوه نمود، عرض کرد ((از فرزندان من هم)) خدا فرمود. ((پیمان من بستمکاران نرسد)) شخص کم خرد امام شخص پرهیزکار نگردد (و ستمگر از نظر خدا کم خرد است و ممکن نیست که او پیشوای امتی گردد که در میان ایشان مردم پرهیزکار باشد).

3- و فرمود، آقا و سرور پیغمبران و رسولان پنج نفرند که ایشان اولوالعزم رسولانند و آسیای نبوت و رسالت گرد آنها می چرخد و ایشان: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است درود خدا بر محمد و خاندانش و بر تمام پیغمبران.

4- جابر گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا خدا ابراهیم را به بندگی به پذیرفت پیش از آنکه به پیغمبری پذیرد و به پیغمبریش پذیرفت پیش از آنکه برسالتش گیرد و برسالتش گرفت پیش از آنکه خلیش گیرد و خلیش گرفت پیش از آنکه امامش گیرد و چون این مقامات برایش فراهم نمود امام پنج انگشت خود را (برای نمودن این پنج مقام) جمع کرد به ابراهیم گفت. ای ابراهیم همانا من ترا امام مردم گردانیدم. از بس این مرتبت در چشم ابراهیم بزرگ آمد، گفت. پروردگارا و از فرزندان من هم؟، خدا فرمود: پیمان من بستمکاران نرسد.

فرق میان رسول و نبی و محدث

1- معروفی بامام رضا (علیه السلام) نوشت: قربانت گردم، بفرمائید، چه فرقت بین رسول و نبی و امام؟ حضرت نوشت - یا شفاها فرمود فرق میان رسول و نبی و امام اینستکه رسول جبرئیل بر او نازل شود و او را به بیند و سخنش را بشنود و بر او وحی نازل شود (کند) و گاهی باشد که در خواب بیند مانند خواب دیدن ابراهیم

(دستور سر بردن پسرش را) و نبی گاهی سخن جبرئیل را می شنوند و گاهی شخص او را می بیند و سخنش را نمی شنود و امام آنستکه سخن را شنود و شخص را نبیند.

در اینکه زمین خالی از حجت نماند

1- حسین بن ابی العلاء گوید: بامام صادق عرض کردم: ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ فرمود: نه، گفتیم: دو امام در یک زمان می شود؟ فرمود: نه مگر اینکه یکی از آنها خاموش باشد (و بوظائف امامت قیام نکنند مانند حضرت حسین در زمان امام حسن علیهما السلام).

2- امام صادق می فرمود: همانا زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد برای آنکه اگر مؤمنین چیزی (در اصول یا فروع دین) افزودند آنها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند برای آنها تکمیل کند.

3- حسین بن ابی العلاء گوید: به امام صادق عرض کردم زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: نه.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا برتر و بزرگتر از آنستکه زمین را بدون امام عادل واگذارد.

5- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوندا تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نگذاری.

6- حضرت ابوالحسن امام دهم علیه السلام فرمود: زمین از حجت خالی نماند، بخدا آن حجت منم.

7- ابوحمزه گوید بامام صادق علیه السلام عرض کردم: زمین بدون امام می ماند؟ فرمود: اگر زمین بدون امام باشد فرورود (و نظمش از هم پاشد).

8- حضرت باقر علیه السلام فرمود چنانچه امام از زمین برگرفته شود زمین با اهلش مضطرب گردد چنانچه دریا.

شناختن امام و مراجعه باو

1- ابوحمزه گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: همانا خدا را کسی پرستد که او را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناسد او را اینگونه (مانند عامه از مردم) گمراهانه می پرسد، عرض کردم قربانت کردم معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) و دوست داشتن علی علیه السلام و پیروی از او و از ائمه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن بخدای عزوجل از دشمن ایشان، این چنین شناخته می شود خدای عزوجل.

2- زراره گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: بمن بفرمائید که آیا معرفت امام از شما خانواده بر تمام خلق واجبست؟ فرمود: خدای عزوجل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر تمام مردم بعنوان مردم بعنوان رسول و حجت خدا بر همه خلقتش در روی زمین مبعوث فرمود، پس هر که بخدا ایمان آورد و به محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان نیاورد و از او پیرویش کند و تصدیقش نماید معرفت امام از ما خانواده بر او واجبست و کسی که بخدا و رسولش ایمان نیاورد و از او پیروی نکند و تصدیقش ننماید و حق خدا و رسولش را نشناسد، چگونه معرفت

امام بر او واجب باشد در صورتیکه به خدا و رسولش ایمان نیاورده و حق آنها را نشناخته است (بلکه بر او واجب است اولاً خدا و رسولش را بشناسد و از رسول پیروی کند) عرض کردم: پس چه می فرماید در باره کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده و پیغمبر را نسبت به آنچه خدا بر او نازل کرده باور دارد، بر چنین اشخاص حق معرفت شما لازمست؟ فرمود: آری مگر اینان (عامه و اهل سنت) بفلان و فلان (ابوبکر و عمر) معرفت ندارند؟ عرض کردم: چرا (از سؤال حضرت استفاده می شود که هر کس به خدا و رسولش ایمان آورد لازمست برای جانشینی پیغمبر و حفظ و ترویج شریعت به پیشوائی معتقد شود، چنانچه اهل سنت هم این قاعده را قبول دارند ولی آنها در تعیین امام و خلیفه باشتباه رفته اند) امام فرمود: مگر عقیده داری که خدا معرفت فلان و فلان را در دل ایشان انداخته است؟ بخدا آن را کسی جز شیطان در دل ایشان نینداخته است، نه به خدا، حق ما را کسی جز خدا بمؤمنین الهام نکند (یعنی ای زراره این را هم بدان که معرفت ما گوهریست ربانی و توفیقی است الهی که جز به مردم سالم و پاک فطرت نرسد، چنانچه پیروی از پیشوایان ناحق عقیده ایست شیطانی که در اثر خبث باطن نصیب افراد دیگری گردد).

3- امام باقر علیه السلام می فرمود: تنها کسی خدای عزوجل را شناسد و پرستش کند که هم خدا را بشناسد و هم امام از ما خاندان را و کسی که خدای عزوجل را نشناسد و امام از ما خاندان را نشناسد غیر خدا را شناخته و عبادت کرده، اینچنین (مانند عامه مردم) که بخدا گمراهند (خدائی که بوسیله غیر ائمه هدی معرفی شود جوان خویش سیمائی است که در قیامت برای مردم جلوه گری کند پس هر که به چنین خدائی معتقد باشد، حقا خدا را نشناخته است).

4- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آوری پس برای هر چیز سبب و وسیله ای قرار داد و برای هر سببی شرح و گشایشی مقرر داشت و برای هر شرحی نشانه ای (دانشی) گذاشت و برای هر نشانه دری گویا نهاد، عارف حقیقی کسی است که این در را شناخت و نادان حقیقی کسی است که باین در نادان گشت، این در گویا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و ما.

شرح - اگر چه خدا قادر است که امور جهان را بدون علل و اسباب فراهم آورد، چنانچه گاهی عیسی را بدون پدر ایجاد می کند و آتش را بدون اسباب معمولی بر ابراهیم سرد و سلامت می نماید ولی بطور عموم و کلی عادتش بر این جاری گشته که امور جهان را با وسائل و اسبابی مخصوص جریان دهد و فراهم آورد، و ترتیب اسباب در این در حدیث شریف چنانستکه خدا برای سعادت و نجات مردم سببی قرار داده که آن معرفت و اطاعت خدا و رسول است و برای این سبب شرحی قرار داده که آن مقررات و قوانین دینی است و برای این شرح نشانه یا دانشی گذاشته که آن قرآن است و برای قرآن در گویائی مقرر داشته که آن پیغمبر و ائمه معصومینند (صلی الله علیه و آله و سلم) پس هر که خواهد بسعادت و نجات رسید باید این طرق را بییماید.

5- محمد بن مسلم گوید شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: هر که دینداری خدای عزوجل کند به وسیله عبادتی که خود را در آن بزحمت افکند ولی امام و پیشوائی که خدا معین کرده نداشته باشد، زحمتش ناپذیرفته و خود او گمراه و سرگردانست و خدا اعمال او را مبعوض و دشمن دارد، حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و تمام روز سرگردان می رود و برمیگردد، چون شب فرارسد گله ای باشبان بچشمش آید، بسوی آن گراید و به آن فریفته شود و شب را در خوابگاه آن گله بسر برد، چون چوپان گله را حرکت دهد، گوسفند گمشده گله و چوپان را ناشناس بیند، باز متحیر و سرگردان در جستجوی شبان و گله خود باشد که گوسفندانی را با چوپانش به بیند، بسوی آن رود و به آن فریفته گردد، شبان او را صدا زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تو سرگردانی و از چوپان و گله خود گمگشته ای، پس ترسان و سرگردان و گمراه حرکت کند و چوپانیکه او را بچراگاه رهبری کند و یا بجایش برگرداند نباشد، در همین میان گرگ گمشدن او را غنیمت شمارد و او را بخورد، بخدا ای محمد کسی که از این امت باشد و امامی هویدا و عادل از طرف خدای عزوجل نداشته باشد چنین است، گم گشته و گمراهست و اگر با این حال بمیرد با کفر و نفاق مرده است، بدان ای محمد که پیشوایان جو رو پیروان ایشان از دین خدا بر کنارند، خود گمراهند و مردم را گمراه کنند، اعمالی را که انجام میدهند چون خاکستری است که تند بادی در روز طولانی به آن تازد، از کردارشان چیزی دست گیرشان نشود. اینست گمراهی دور. (آری بخدا سوگند هر که از تحت سرپرستی شما فرار کند گرفتار دین سازان و مذهب تراشان دغل و مخبط می شود پدر و مادرم بفدای شما -).

6- امام صادق علیه السلام می فرمود: ابن کوا نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: ای امیر مؤمنان (آیه 46 سوره 7) ((بر اعراف مردانی باشند که همه کس را از رخسارشان شناسند)) یعنی چه؟ فرمود: مائیم بر اعراف که یاران خود را بر رخسارشان میشناسیم و مائیم اعراف که خدای عزوجل جز از طریق معرفت ما شناخته نشود و مائیم اعراف که خدا ما را در روز قیامت بر روی صراط معرفت قرار دهد، پس داخل بهشت نشود مگر کسی که ما او را شناسیم و او ما را شناسد و بدوزخ نرود جز آنکه ما او را ناشناس دانیم و او ما را، خدای تبارک و تعالی اگر میخواست خودش را بیواسطه به بندگانش می شناسانید ولی ما را درو جاده و راه و طریق معرفت خود قرار داد، کسانی که از ولایت مارو گردانیده و دیگران را بر ما ترجیح دهند از صراط مستقیم منحرفند (در قیامت از صراط بسر در آیند) برابر نیست کسانی که مردم به آنها پناه گیرند (که ما اهل بیت پیغمبر باشیم) با کسانی که خود محتاج پناهندگی بدیگران باشند (که پیشوایان عامه باشند) زیرا آن مردم (پیروان پیشوایان عامه) بسوی چشمه های آب تیره اندک که از چشمه ای دیگر ریزد رفتند و کسانی که سوی ما آمدند بسوی چشمه های صافی آمدند که آبش بامر پروردگار جاریست و تمام شدن و خشک شدن ندارد.

توضیح علمی را که ابوحنیفه و امثال او دارند تشبیه فرمود بچشمه آبی که تیره و کم است اولاً علم حقیقی نیست و مخلوط بجهل است و ثانیاً محدود و متناهی است و یک سلسله اصطلاحاتی است که دست بدست می‌گردد و علوم ربانی خود را تشبیه بچشمه صاف لایزال فرمود. یعنی آنچه ما داریم اولاً عین و حقیقت علم است و ثانیاً رشته ای باقیانوس نامحدود علم خدا متصل است که بریدن و تمام شدن ندارد، هر چه از ما پرسید جواب گوئیم و آنچه گوئیم عین حقیقت و واقعست.

7- ابوحمزه گوید: امام باقر به من فرمود: ای اباحمزه: هر یک از شما که خواهد چند فرسخی پیماید برای خود راهنمایی گیرد. تو که بر راههای آسمان نادانتری تا براههای زمین، پس برای خود راهنمایی طلب کن (و آن راهنما غیر از اهلیت پیغمبر نباشد زیرا از آسمان وحی در خانه آنها نازل شده و راه بهشت و جهنم را آنها دانند).

8- امام صادق علیه السلام راجع بقول عزوجل (273 سوره 2) ((بهر که حکمت دادند خیر بسیاری دادند)) فرمود: مراد بحکمت اطاعت خدا و معرفت امام است.

9- امام باقر فرمود: ابو عبدالله ه جدلی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد حضرت فرمود ای ابو عبدالله نمی خواهی ترا خبر دهم از قول خدای عزوجل (91 سوره 27) ((هر که کار نیکی آورد بهتر از آن را پاداش گیرد و از هراس روز قیامت ایمن باشند)) و هر که کار بدی آورد برو در دوزخ افتد، مگر ممکن است جز آنچه کرده اید جزا بینید)) عرض کرد چرا ای امیر مؤمنان قربانت گردم، فرمود: کار نیک شناختن ولایت و دوستی ما اهل بیت است و کار بد، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است و باز هم آن آیه را تلاوت فرمود.

وجوب اطاعت ائمه

1- امام باقر علیه السلام فرمود: بلندی و کوهان و کلید و در همه چیز و خرسندی خدای رحمان تبارک و تعالی اطاعت امامست بعد از معرفت او، سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: (83 سوره 4) ((هر که اطاعت پیغمبر نماید، اطاعت خدا کرده و هر که رو گرداند (او را رها کن، زیرا) ما ترا نگهبان او نفرستاده ایم)).

2- بشیر عطار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: ما خانواده گروهی هستیم که خدا اطاعت ما را واجب کرده و شما پیروی می کنید از کسیکه مردم بنادانی او معذور نیستند (پس اگر اهل سنت در قیامت گویند ما اهل بیت پیغمبر را نمی شناختیم تا از آنها پیروی کنیم، اگر مستضعف نباشند خدا معذورشان ندارد زیرا امامت ایشان براهین روشن دارد).

3- امام باقر علیه السلام در باره قول خدای عزوجل (سوره 4) ((به آنها سلطنت بزرگی دادیم)) فرمود مقصود اطاعت آنها که بر مردم واجبست.

4- امام صادق علیه السلام می فرمود: وجوب اطاعت میان اوصیاء و پیغمبران مشترک است (و بر امت است که از هر دو طایفه اطاعت کنند).

5- و فرمود: ما گروهی باشیم که خدای عزوجل اطاعت ما را واجب کرده، انفال (غنیمت در جنگ و مباحات اولیه) از ماست و برگزیده از مال (اشیاء نفیس جنگی) بما اختصاص دارد: ما در دانش ریشه داریم و ما هستیم حسد برده شدگان که خدا فرماید (سوره 4) ((آیا بر مردم حسد می ورزند بواسطه آنچه خدا از فضل خود بایشان داده است)) (درباره انفال و برگزیده از مال و نیز درباره اینکه ائمه علیه السلام محسودند بعد از این بتفصیل بیان می شود).

6- حسین بن ابی العلاء گوید: گفتار خود را درباره اوصیاء که اطاعتشان واجبست بامام صادق علیه السلام عرض کردم فرمود: آری ایشانند همان کسان که خدای تعالی فرماید (سوره 4) ((اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر از خودتان را)) (یعنی مقصود از والیان امر، اوصیاء باشند) و ایشانند همان کسان که خدای عزوجل فرموده است (سوره 5) ((ولی شما فقط خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند)).

شرح - راجع به آیه اول مجلسی (ره) از مجمع البیان نقل می کند که عامه و اهل سنت اولی الامر را بزمامداران و یا علما تفسیر می کنند و اما مفسرین شیعه باستناد روایات وارده از حضرت باقر و صادق علیهما السلام بائمه و اهل بیت علیهم السلام تفسیر می کنند و ایشانند که خدا اطاعتشان را بدون قید و شرط در این آیه واجب کرده است و جایز نیست که خدا اطاعت کسی را بی قید و شرط واجب کند، جز آنکه معصوم باشد و ظاهر و باطنش یکی باشد و اشتباه نکند و بکار زشت دستور ندهد و زمامداران و علماء ایگونه نیستند و خدا منزله است از اینکه مردم را امر کند از گنهکار و یا کسانی که عقاید مختلف دارند اطاعت نمایند زیرا اطاعت نمودن از چند عالمی که هر یک رأی جداگانه ای دارد محالست و ممکن هم نیست که آنها در عقیده متحد شوند و یک قول را اختیار کنند.

اما راجع به آیه دوم که مهمترین آیه ایست که مفسرین و متکلمین شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده اند و آن موضوع خاتم بخشی آن حضرت در حال رکوع است که این آیه در شأنش نازل گشته است چنانچه این مطلب را مفسرین از عامه و اهل سنت هم اعتراف دارند، فخر رازی و زمخشری و بیضاوی و سیوطی که از بزرگان علما سنتند در تفاسیر خود نزول آیه شریفه را در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و موضوع خاتم بخشی آنحضرت دانسته اند و خلاصه اخبار در این باره متواتر است.

7- مردی پارسی از امام کاظم علیه السلام پرسید اطاعت شما واجبست؟ فرمود: آری، گفت: مثل اطاعت فرمود: آری.

8- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: همه امامان در فرمان و وجوب اطاعت یکسانند فرمود: آری.

9- طبری گوید: من در خراسان بالای سر امام رضا (علیه السلام) بخدمت ایستاده بودم و جمعی از بنی هاشم که اسحاق بن موسی در میانشان بود، خدمت آنحضرت بودند، امام فرمود: ای اسحاق بمن خبر رسید که مردم (اهل سنت) می گویند: ما عقیده داریم که مردم برده ما هستند، نه سوگند بخویشی و قرابتی که با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارم نه من هرگز این سخن نگفته ام و نه از پدرانم شنیده ام و نه بمن خبر رسیده که یکی از آنها گفته باشد ولی من می گویم: عبید لنا فی طاعه، موالنا فی دین هر کس حاضر است بغائبین برساند.

10- امام صادق علیه السلام می فرماید: مائیم که خدا اطاعت ما را واجب ساخته، مردم راهی جز معرفت ما ندارند و بر نشناختن ما معذور نباشند. هر که ما را شناخت مؤمن است و هر که انکار کند کافر است و کسی که نشناسد و انکار هم نکند گمراهست تا زمانیکه بسوی هدایتی که خدا بر او واجب ساخته و آن اطاعت حتمی ماست بر گردد و اگر بهمان حال گمراهی بمیرد خدا، هر چه خواهد با او کند.

11- ابن فضل گوید: از امام علیه السلام پرسیدم بهترین وسیله تقرب بندگان بخدای عزوجل چیست؟ فرمود بهترین وسیله تقرب بندگان بسوی خدای عزوجل اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت والیان امر است امام باقر (علیه السلام) فرمود: دوستی ما ایمان و دشمنی ما کفر است.

12- حسین بن ابی العلاء گوید بامام صادق علیه السلام عرض کردم، اوصیاء پیغمبر اطاعتشان واجبست؟ فرمود: بلی، ایشانند که خدای عزوجل درباره آنها فرموده (63 سوره 4) ((و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را)) و ایشانند که خدا درباره آنها فرموده (91 سوره 5) ((ولی شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده و نماز می گذارند و در حال رکوع صدقه می دهند)) (بحديث هفتم همین باب مراجعه شود).

ائمه، گواهان خدای عز و جل باشند بر خلقش

1- امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل (45 سوره 4) ((پس چطور باشد زمانیکه از هر امتی گواهی آوریم و ترا بر آنها گواه آوریم)) فرمود: تنها درباره امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، در هر قرنی امامی از ما بر ایشان گواه و ناظر است و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه و ناظر بر ماست. (یعنی بر گفتار و کردار ایشان ناظر است و روز قیامت نزد خدا گواهی دهد، پس مواظب باشید و تقوی پیشه کنید که گواهان شما عادل و مقبولند).

2- برید عجلی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (سوره 2) ((و اینگونه شما را امتی میانه (عادل) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید))) پرسیدم، فرمود: ما هستیم امت میانه و مانیم گواهان خدا بر خلقش و حجت‌های او در زمینش. عرض کردم: قول خدای عزوجل (سوره 78) ((ملت پدر شما ابراهیم))) یعنی چه؟ فرمود: خصوصاً ما مقصود است (دنبال آیه و تفسیر آن) ((او شما را از پیش مسلمان نامیده)) یعنی در کتابهای گذشته ((و در این)) یعنی قرآن ((تا پیغمبر بر شما گواه باشد)) پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه و ناظر بر ماست نسبت به آنچه از طرف خدای عزوجل به مردم رسانیده ایم و ما گواهانیم بر مردم، هر که ما را تصدیق کند، روز قیامت تصدیق کنیم و هر که ما را تکذیب کند روز قیامت تکذیبش کنیم.

3- حلال گوید از حضرت ابوالحسن علیه السلام در باره قول خدای عزوجل (سوره 11) ((آیا کسیکه از پروردگار خود دلیل دارد و گواهی از خودش در پی اوست))) پرسیدم، فرمود امیرالمؤمنین (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه در پی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از پروردگار خود دلیل دارد (و آن قرآنست).

4- برید عجلی گوید از امام باقر علیه السلام در باره قول خدای تبارک و تعالی (سوره 2) ((و همچنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد))) پرسیدم، فرمود: مانیم امت میانه گواهان خدای تبارک و تعالی بر خلقش و حجت‌های او در زمینش گفتم: خدا فرماید: (سوره 77) ((ای اهل ایمان رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و نیکی کنید شاید رستگار گردید و در راه خدا کار زار کنید چنانکه سزاوار کارزار کردن برای او است او شما را برگزید)) فرمود: خدا ما را قصد کرده و مانیم بر گزیدگان و خدای تبارک و تعالی در دین حرجی قرار نداده، حرج از تنگ گرفتن سخت تر است، و اینکه فرماید: ((ملت پدرتان ابراهیم)) تنها ما را قصد کرده و ((شما را مسلمان نامیده)) خدا ما را مسلمان نامیده ((از پیش)) یعنی در کتابهای گذشته ((و در این)) یعنی قرآن ((تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید)) پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه بر ماست نسبت بدانچه از جانب خدای تبارک و تعالی تبلیغ نموده ایم و ما بر مردم گواهیم در روز قیامت، هر که ما را تصدیق کند تصدیقش کنیم و هر که تکذیب کند تکذیبش نمائیم.

5- امیرالمؤمنین (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدای تبارک و تعالی ما را پاکیزه نمود و نگهداری فرمود و ما را بر خلقش گواه ساخت و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد، نه ما از آن جدا شویم و نه او از ما جدا شود (کردار و گفتار ما با حقیقت معانی و مضامین قرآن منطبق است و جدائی ممکن نیست زیرا ما سر موئی هم از قرآن تجاوز می کنیم).

در اینکه رهنمایان تنها ائمه باشند

1- فضیل گوید از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (7 سوره 13) ((و هر گروهی را رهبريست)) پرسیدم، فرمود: هر امامی رهبر است در دور اینکه در میان مردم است (رهبر مردم دوران خویش است).

2- برید عجلی گوید از امام باقر علیه السلام در باره قول خدای عزوجل ((همانا تو بیم دهنده ای و برای هر گروهی رهبريست)) پرسیدم، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیم دهنده است و در هر زمانی یکی از ما اهل بیت رهبريست که مردم را به آنچه پیغمبر از طرف خدا آورده رهبری کند، رهبران بعد از پیغمبر اول علی است و پس از او اوصیاءش یکی پس از دیگری.

3- ابوبصیر گوید با امام صادق علیه السلام آیه ((همانا توئی بیم دهنده و برای هر گروهی رهبريست)) را عرض کردم، فرمود: بیم دهنده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و رهبر علی است. ای ابو محمد آیا امروز رهبری هست؟ عرض کردم: آری فدایت گردم، همیشه از شما خانواده رهبری پس از رهبر دیگری بوده تا بشما رسیده است، فرمود خدایت رحمت کناد: ای ابامحمد: اگر چنین می بود که چون آیه ای در باره مردی نازل می شد و آن مرد می میرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود ولی قرآن همیشه زنده است بر باز ماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

4- قصیر گوید از امام باقر (علیه السلام) در باره گفته خدای تبارک و تعالی ((همانا)) توئی بیم دهنده و برای هر قومی رهبريست)) پرسیدم فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیم دهنده است و علی رهبر است، هان بخدا سوگند که مقام هدایت و رهبری از میان ما خانواده نرفته و تا اکنون هم در میان ما هست.

در اینکه ائمه علیه السلام ولی امر خدا و خزانه دار علم او هستند

1- امام صادق علیه السلام می فرمود: ما ولی امر (امامت و خلافت) خدا و گنجینه علم خدا و صندوق وحی خدا هستیم.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا که ما خزانه دار خدائیم در آسمان و زمینش، نه آنکه خزانه دار طلا یا نقره باشیم، بلکه خزانه دار علمش هستیم.

3- سدیر گوید: با امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت، شما چه سمتی دارید؟ فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما مترجم وحی خدائیم: ما حجت رسائیم بر هر که در زیر آسمان و روی زمین است.

4- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید، حجت من بر اشیاء امت تو کامل و تمامست، آنهایی که ولایت علی و اوصیاء بعد از تو را ترک گفتند، زیرا روش و رفتار تو و پیغمبران پیش از تو در ایشان

موجود است و بعلاوه ایشان خزانه دار علم من بعد از تو می باشند، سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا جبرئیل نام ایشان و نام پدرانشان را بمن خبر داد.

5- ابن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای پسر ابی یعفور: همانا خدا یکتاست و در یکتائی یگانه است (بی شریکست و بسیط مطلق و حتی صفاتش زائد بر ذاتش نیست) در کار خود یکتاست پس مخلوقی را آفرید و ایشان را برای این کار (خلافت و امامت) سنجید و مقدر کرد و ما هستیم آن مخلوق ای پسر ابی یعفور، و ما هستیم حجت خدا در میان بندگانش و خزانه دار علمش و باین کار (امامت و خلافت) قیام کرده ایم.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو تصویر نمود و ما را در آسمان و زمینش خزانه دار ساخت و برای ما درخت سخن گفت و بوسیله عبادت ما خدای عزوجل عبادت شد و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی شد.

شرح - دو جمله اول در حدیث 353 بیان شد و مقصود از سخن گفتن درخت یا همان تکلم معمولی است که بعنوان معجزه برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعضی از ائمه علیه السلام رخ داده است و یا استنباط علوم و معارفی از درختان و برگ آنهاست که برای دیگران میسر نیست چنانکه از بعضی اخبار استفاده می شود (مرآت العقول).

در اینکه ائمه علیه السلام خلفاء خدایند در زمین و درهای توجه به اویند

1- امام رضا علیه السلام می فرمود: ائمه خلفاء خدای عزوجل در زمینش باشند.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: اوصیاء پیغمبر درهای توجه بسوی خدای عزوجل باشند و اگر ایشان نبودند، مردم خدای عزوجل را نمی شناختند و خدای تبارک و تعالی بوسیله ایشان بر خلقش احتجاج کند.

3- ابن سنان گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر قول خدای جل جلاله را (55 سوره 24) ((خدا از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کار شایسته کرده اند وعده فرموده است که در زمین بخلافت گمارد چنانکه پیشینیان ایشان را بخلافت گماشت)) فرمود: ایشان ائمه هستند (و در روایت است که این آیه در باره حضرت مهدی قائم علیه السلام و اصحاب او است و اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدا آنروز را دراز کند تا آنحضرت ظهور کند و در روی زمین فرمانروائی نماید و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد).

در اینکه ائمه علیه السلام نور خدای عزوجل باشند

ابو خالد کابلی گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم تفسیر قول خدای عزوجل را (8 سوره 64) ((بخدا و رسولش و نوری که فرستاده ایم ایمان آورید)) فرمود: ای ابا خالد بخدا سوگند که مقصود از نور ائمه از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باشند تا روز قیامت، بخدا که ایشانند همان نور خدا که فرو فرستاده، بخدا که ایشانند نور خدا

در آسمانها و زمین، بخدا ای ابا خالد، نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است، بخدا که ائمه دل‌های مؤمنین را منور سازند و خدا از هر کس خواهد نور ایشان را پنهان دارد، پس دل آنها تاریک گردد، بخدا ای ابا خالد بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند تا اینکه با ما خالص شده باشد و آشتی کرده باشد (یک رنگ شده باشد و سازگار) و چون با ما سازش کرد خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

2- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (سوره 7) ((کسانی که پیروی می کنند از رسول و پیغمبری که درس ناخوانده است و اوصافش را در توراه و انجیل نزدشان نوشته می یابند، ایشان را بکار نیک و او می دارد و از کار زشت نهی می کند و پاکیزه ها را برای ایشان حلال و پلیدی ها را بر ایشان حرام می سازد تا آنجا که فرماید و پیروی کنند از نوری که با او نازل شده، تنها ایشان رستگاران)) فرمود مقصود از نور در اینجا (علی) امیر مؤمنان و ائمه علیه السلام می باشند.

3- ابی جارود گوید بامام باقر علیه السلام عرض کردم: خدا باهل کتاب خیر بسیاری داده است، فرمود: آن چیست؟ عرض کردم: قول خود خدای تعالی است (سوره 28) ((کسانی را که پیش از آن به آنها کتاب دادیم باو می گروند تا آنجا که فرماید آنها برای شکیبائییشان دو مرتبه اجر گیرند)) امام فرمود: خدا بشما هم عطا کرده چنانکه بایشان عطا کرده است، سپس تلاوت فرمود (سوره 29) ((ای گروندگان از خدا باک داشته باشید و برسولش ایمان آورید تا دو بهره از رحمت خود بشما دهد و برای شما نوری قرار دهد که در پرتوش حرکت کنید)) یعنی امامی که باو اقتدا کنید.

4- صالح بن سهل همدانی گوید امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (آیه 80 سوره نور که به آیه نور معروفست در تأویل آن چنین فرمود) ((خدا نور آسمانها و زمین است، حکایت نور او چون فانوسی است)) آن فانوس فاطمه علیها السلام است ((که در آن فانوس چراغی ست)) آن چراغ حسن است ((چراغ در آبگینه است)) آبگینه حسین است ((آبگینه مانند اختر درخشانی است)) آن اختر درخشان فاطمه است در میان زنان جهان ((از درخت پر برکتی برافروزد)) آن درخت حضرت ابراهیم (علیه السلام) است ((درخت زیتونی است نه خاوری و نه باختری)) نه یهودی و نه نصرانی ((که نزدیکست روغنش بر افروزد)) نزدیکست علم از آن بجوشد ((اگر چه آتشی باو نرسد، نوریست روی نوری)) از فاطمه امامی پس از امامی آید ((خدا هر که را خواهد بنور خود رهبری کند)) هر که را خدا خواهد بامامان رهبری کند ((و خدا برای مردم مثلها می زند)) همدانی گوید: عرض کردم: تأویل این کلمات را بفرمائید ((یا مانند تاریکیها)) فرمود: اولی و رفیقش باشند ((موجی او را فرا گرفت)) سومی است روی آن موجی بود، ((اینها ظلماتی است)) آن موج دومی است ((که برخی زبر برخی متراکمند)) معاویه لعنه الله و فتنه های بنی امیه است ((چون کسی دستش را بیرون کند نزدیک نیست که آن را ببیند)) حال مؤمن است در

تاریکی فتنه بنی امیه (فجایع بین امیه بر مؤمنین احاطه کند و آنها را سرگردن نماید) و کسی که خدا برای او نوری مقرر فرموده)) یعنی امامی از اولاد فاطمه علیهما السلام ندارد ((هیچ نوری برای او نباشد)) روز قیامت امامی نداشته باشد، و در باره قول خدایتعالی (12) سوره 57)) (نور آنها از پیش رو و طرف راست می شتابد)) فرمود: روز قیامت ائمه مؤمنین از پیش رو و طرف راست مؤمنین می شتابند تا ایشان را بمنازل اهل بهشت وارد سازند.

5- محمد بن فضیل گوید از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (8 سوره 61)) (می خواهند نور خدا را با پف دهان خود خاموش کنند)) پرسیدم، فرمود: یعنی می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با پف دهانشان خاموش کنند، گفتم سپس خدای تعالی فرماید: ((و خدا کامل کننده نور خویش است)) فرمود یعنی و خدا کامل کننده امامت است و امامت همان نور است و همانست که خدای عزوجل فرماید ((بخدا و رسولش و نوریکه فرو فرستاده ایم ایمان آورید)) مقصود از نور همان امام است.

ارکان زمین ائمه می باشند

1- امام صادق علیه السلام فرمود: آنچه علی علیه السلام آورده انجام می دهم و از آنچه نهی فرموده باز می ایستم، برای او همان فضیلت آمده که برای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر تمام مخلوق خدای عزوجل فضیلت است، خرده گیر بر حکمی که علی آورده مانند خرده گیر بر خدا و رسولش باشد و کسی که در موضوعی کوچک یا بزرگ علی را رد کند در مرز شرک بخداست، امیرالمؤمنین علیه السلام باب منحصر بفرد خداشناسی است و راه بسوی خداست، هر که جز آن پوید هلاک شود و این امتیازات همچنین برای ائمه هدی یکی پس از دیگری جاریست. خدا ایشان را ارکان زمین قرار داده تا اهلش را نجنباند (اختلال نظام و سرگردانی عمومی پیش نیاید) و حجت رسای خویش ساخت برای مردم روی زمین و زیر خاک (مردگان یا ساکنان آن روی زمین) خود امیرالمؤمنین علیه السلام صلوات الله علیه بسیار می فرمود: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم (میان آن دو مکان ایستاده موالیانم را بهشت و دشمنانم را بدوزخ راهنمایی می کنم) و من بزرگترین فرق گذارم (میان حق و باطل یا میان بهشتی و دوزخی) و من صاحب عصا و میسمم، تمام ملائکه و روح القدس و پیمبران بفضیلت من اقرار نمودند چنانکه بفضیلت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اقرار کردند. مرا بر مسندی مانند مسند او نشانیده اند و آن مسند (هدایت و خلافت) خدائی ست (مرکوب من در قیامت همان مرکوب پیغمبر و از جانب خداست رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (در قیامت) خوانده شود و جامه در بر شود من هم خوانده شوم و جامه در بر شوم، او باز پرسى شود و من هم باز پرسى شوم و طبق گفته او سخن گویم، بمن خصلتهائی عطا شده که هیچکس نسبت به آنها بر من پیشی نگرفته است: مرگ مردم و بلاها و نژادها و فصل الخطاب (قرآن یا تشخیص حق از باطل) را می دانم، آنچه پیش از من بوده از دستم

نرفته و آنچه نزد من حاضر نیست (از امور آینده) بر من پوشیده نیست، با اجازه خدا بشارت می‌دهم و از جانب او ادای وظیفه می‌کنم، همه اینها از طرف خداست که او بعلم خود مرا نسبت به آنها توانا ساخته است.

2- امام باقر (علیه السلام) فرمود: فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام این است که هر چه آورده من به آن عمل می‌کنم و از هر چه نهی کرده ترک می‌کنم، اطاعت او بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همان اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و فضیلت برای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. هر که از او پیش افتد چون کسی است که از خدا و رسولش پیش افتاده و کسی بر او برتری جوید مانند کسی است که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برتری جست و هر که در امر کوچک یا بزرگی او را رد کند در مرتبه شرک بخداست، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باب منحصر معرفت خدا بود، راهی بود که هر که آن را پوید بخدای عزوجل رسد و همچنین است امیرالمؤمنین پس از وی و ائمه علیه السلام یکی پس از دیگری هم به همین روشند، خدای عزوجل ایشان را ارکان زمین مقرر فرموده تا اهلس را نلرزاند و ستونهای اسلام و مزدور راه هدایت ساخته. کسی جز با هدایت ایشان هدایت نشود و کسی که از طریق هدایت خارج شده و گمراه گشته فقط بواسطه تقصیر در حق آنهاست، آنها بر علم و عذر و بی‌می که خدا (در قرآن) نازل کرده امینند، و حجت رسا بر مردم روی زمینند، برای آخرین آنها از جانب خدا جاری شود مثل آنچه بر نخستینان جاری بود (همگی در علم و وجوب اطاعت و سایر کمالات برابرند) و کسی جز بیاری خدا بدین درجه نرسد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من در میان بهشت و دوزخ مقسم خدایم، کسی جز طبق تقسیم من به بهشت یا دوزخ نرود، من پیشوای مردم پس از خود و رساننده از جانب پیش از خود (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشم، کسی جز احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر من پیشی ندارد و من و او در یک رویشیم، جز اینکه نبوت تنها بنام اوست، و به من شش فضیلت عطا شده است 1- علم آجال و مرگها؛ 2- علم بلاها 3- علم وصایا (آنچه اوصیاء پیغمبران می‌دانند) 4 فصل الخطاب (قرآن یا داوری میان حق و باطل و یا بیان و سخن واضح) 5 و من صاحب کرات (حمله های مشهور میدان جنگ یا عالم بحوادث و وقایع گذشته و آینده) و دولت حاکم بر همه دولتهایم 6- و من صاحب عصا و میسم و جنبه ای که با مردم سخن گوید می‌باشم.

شرح - مراد بعضا یا چوبدستی مخصوصی است که از پیغمبران باوصیانشان رسیده و همانست که دست حضرت موسی علیه السلام بوده و دست بدست گشته تا پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و از به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است و یا آنکه کلمه ((عصا)) کنایه از قدرت و تصرفست و اما میسم در لغت به معنی آلت نشانه گذاری و آهنی است که با آن گوسفند را داغ می‌کنند و نشانه می‌گذارند تا با گوسفندان دیگر اشتباه نشوند و بدین مناسب بعضی از شراح گفته اند: مقصود از اینکه علی علیه السلام صاحب عصا و میسم است این است که او چوپان و گله دار امت است بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عصا و میسم از خصائص چوپانست و از روایاتی استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت ابزاری در دست دارد که میان دو چشم اهل ایمان علامت

((مؤمن))) و میان دو چشم کفار علامت ((کافر)) می گذارد و اما جنبنده سخنگو اشاره دارد به آیه شریفه (82 سوره 27) ((و چون فرمان بر آنها اجرا شود جنبده ای از زمین بیرون آریم تا بدانها نگوید که این مردم آیات ما را باور نمی کرده اند)) این جنبنده در روایات بسیاری تأویل بامیرالمؤمنین شده است در زمانی که مؤمنین و کفار را نشانه گذاری می کند.

باب مخصوص و جامع در فضیلت و صفات امام

1- عبدالعزیز بن مسلم گوید: ما در ایام حضرت رضا در مرو بودیم، در آغاز ورود، روز جمعه در مسجد جامع انجمن کردیم، حضار مسجد موضوع امامت را مورد بحث قرار داده و اختلاف بسیار مردم را در آن زمینه بازگو می کردند، من خدمت آقایم رفتم و گفتگوی مردم را در بحث امامت بعرضش رسانیدم حضرت علیه السلام لبخندی زد و فرمود: ای عبدالعزیز این مردم نفهمیدند و از آراء صحیح خود فریب خورده و غافل گشتند. همانا خدای عزوجل پیغمبر خویش را قبض روح فرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در اوست حلال و حرام و حدود و احکام و تمام اختیاجات مردم را در قرآن بیان کرده و فرمود (38 سوره 6) ((چیزی در این کتاب فروگذار نکردیم)) و در حجه الوداع که سال آخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود این آیه نازل فرمود (3 سوره 5) ((امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم)) و موضوع امامت از کمال دین است (تا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشین خود را معرفی نکند تبلیغش را کامل نساخته است) و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت تا آنکه نشانه های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را بر شاهراه حق واداشت و علی علیه السلام را بعنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همه احتیاجات امت را بیان کرد پس هر که گمان کند خدای عزوجل دینش را کامل نکرده قرآن را رد کرده و هر که قرآن را کند به آن کافر است.

مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت میدانند تا روا باشد که باختیار و انتخاب ایشان واگذار شود، همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و منزلش عالی تر و مکانش منیعتر و عمقش گودتر از آنستکه مردم با عقل خود به آن رسند یا به آرائشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند، همانا امامت مقامی است که خدای عزوجل بعد از رتبه نبوت و خلت در مرتبه سوم بابراهیم خلیل علیه السلام اختصاص داده و به آن فضیلت مشرقش ساخته و نامش را بلند و استوار نموده و فرموده (124 بقره) ((همانا من ترا امام مردم گردانیدم)) ابراهیم خلیل علیه السلام از نهایت شادیش به آن مقام عرض کرد ((از فرزندان من هم؟؟)) خدای تبارک و تعالی فرمود ((پیمان بر گزیده گذاشت، سپس خدای تعالی ابراهیم را شرافت داد و امامت را در فرزندان برگزیده و پاکش قرار داد و فرمود (72 انبیاء) ((و اسحق و یعقوب را اضافه باو بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و ایشان را امام و پیشوا قرار دادیم تا بفرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و گزاران

نماز و دادن زکوة را بایشان وحی نمودیم آنها پرستندگان ما بودند)) پس امامت همیشه در فرزندان او بود در دوران متوالی و از یکدیگر ارث می بردند تا خدای تعالی آن را به پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم) به ارث داد و خود او جل و تعالی فرمود (68 سوره 3)) (همانا سزاوارترین مردم بابراهیم پیروان او و این پیغمبر و اهل ایمانند و خدا ولی مؤمنانست)) پس امامت مخصوص آنحضرت گشت و او فرمان خدای تعالی و طبق آنچه خدا واجب ساخته بود، آنرا بگردن علی نهاد و سپس در میان فرزندان بر گزیده او که خدا به آنها علم و ایمان داده جاری گشت و خدا فرموده (56 سوره 30)) ((آنها که علم و ایمان گرفتند، گویند در کتاب خدا تا روز رستاخیز بسر برده اید)) پس امامت تنها در میان فرزندان علی است تا روز قیامت، زیرا پس از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیغمبری نیست این نادانان از کجا و بچه دلیل برای خود امام انتخاب می کنند: همانا امامت مقام پیغمبران و میراث اوصیاء است، همانا امامت خلافت خدا و خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و میراث علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. همانا امامت زمانه دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است: همانا امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آنست، کامل شدن نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجراء حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف بوسیله امامست، امامست که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بپا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندوز و حجت رسا مردم را بطریق پروردگارش دعوت نماید، امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است بنحوی که دستها و دیدگان به آن نرسد. امام ماه تابان چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره ایست راهنما در شدت تاریکی ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (یعنی زمان جهل و فتنه و سرگردانی مردم) امام آب گوارای زمان تشنگی و رهبر بسوی هدایت و نجات بخش از هلاکت گاههاست هر که از او جدا شود هلاک شود. امام ابريست بارنده، بارانیست شتابنده، خورشیدیست فروزنده سققی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه ایست جوشنده و برکه و گلستانست، امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک، پناه بندگان خطا در گرفتاری سخت است، امام امین خداست در میان خلقتش و حجت او بر بندگانش و خلیفه او در در بلادش و دعوت کننده بسوی او و دفاع کننده از حقوق او است، امام از گناهان پاک و از عیبا بر کنار است، بدانش مخصوص و بخویشتن داری نشانه داراست، موجب نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین است، امام یگانه زمان خود است، کسی بهمه طرازی او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد، جایگزین ندارد: مانند و نظیر ندارد، به تمام فضیلت مخصوص است بی آنکه خود او در طلبش رفته و بدست آورده باشد، بلکه امتیاز است که خدا بفضل و بخشش باو عنایت فرموده.

کیست که امام تواند شناخت یا انتخاب امام برای او ممکن باشد، هیئات، در اینجا خردها گمگشته، خویشتن داریها بیراهه رفته و عقلها سرگردان و دیده ها بی نور و بزرگان کوچک شده و حکیمان متحیر و خردمندان کوتاه فکر و خطیبان در مانده و خردمندان نادان و شعرا وامانده و ادبا ناتوان و سخندانان در مانده اند که بتوانند یکی

از شئون و فضائل امام را توصیف کنند همگی بعجز و ناتوانی معترفند، چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد یا مطلبی از امر امام را فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟! ممکن نیست، چگونه و از کجا؟! در صورتی که او از دست یازان و وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر؟! او کجا و خرد بشر؟! او کجا و ماندی برای او؟! گمان برند که امام در غیر خاندان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) یافت شود؟! بخدا که ضمیرشان بخود آنها دروغ گفته (تکذیبشان کند) و بیهوده آرزو بردند، بگردنه بلند و لغزنده ای که پائین می لغزند بالا رفتند و خواستند که با خرد گمگشته و ناقص خود و با آراء گمراه کننده خویش نصب امام کنند و جز دوری از حق بهره نبرند (خدا آنها را بکشد، بکجا منحرف می شوند؟! آهنگ مشکلی کردند و دروغی پرداختند و بگمراهی دوری افتادند و در سرگردانی فرو رفتند که با چشم بینا امام را ترک گفتند (28 سوره 29)) ((شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و از راه منحرفشان کرد با آنکه اهل بصیرت بودند)).

از انتخاب خدا و انتخاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیتش روی گردان شده و بانتخاب خود گرائیدند در صورتی که قرآن صدا برآورد که: (66 سوره 28)) ((پروردگارت هر چه خواهد بیافریند و انتخاب کند اختیار بدست آنها نیست خدا از آنچه با او شریک می کنند منزّه و والا است)) و باز خدای عزوجل فرماید (36 احزاب)) ((هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد که چون خدا و پیغمبرش چیزی را فرمان دادند، اختیار کار خویش داشته باشد)) و فرموده است (36 سوره 68)) ((شما را چه شده، چگونه قضاوت می کنید؟! مگر کتابی دارید که آن را می خوانید، تا هر چه خواهید انتخاب کنید، در آن کتاب بیابید یا برای شما تا روز قیامت بر عهده ما پیمانهای رسا هست که هر چه قضاوت کنید حق شماست، از آنها پرس کدامشان متعهد این مطلب است و یا مگر شریکانی دارید، اگر راست گویند، شریکان خویش بیاورند)) و باز خدای عز و جل فرموده است (24 محمد)) ((چرا در قرآن اندیشه نمی کنند یا مگر بر دلها قفل دارند و فرموده)) ((مگر خدا بر دلهاشان مهر نهاده که نمی فهمند)) و یا (20 سوره 8)) ((گفتند شنیدیم ولی نمی شنیدند و همانا بدترین جانوران بنظر خدا مردم کر و لالند که تعقل نمی کنند، و اگر خدا در آنها خیری سراغ داشت به آنها شنوائی می داد و اگر شنوائی هم می داشتند پشت می کردند و روی گردان بودند)) و یا ((گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم)) (منصب امامت اکتسابی نیست) بلکه فضلی است از خدا که بهر کس خواهد می دهد پس چگونه ایشان را رسد که امام انتخاب کنند در صورتیکه امام عالمی است که نادانی ندارد، سرپرستی است که عقب نشینی ندارد کانون قدس و پاکی و طاعت و زهد و علم و عبادتست، دعوت پیغمبر به او اختصاص دارد، از نژاد پاک فاطمه بتول است، در دودمانش جای طعن و سرزنشی نیست و هیچ شریف نژادی باو نرسد، از خاندان قریش و کنگره هاشم و عترت پیغمبر و پسند خدای عز و جل است، برای اشراف شرفست و زاده عبد منافست، عیش در ترقی و حلمش کاملست، در امامت قوی و در سیاست عالمست، اطاعتش واجبست، باو خدای عز و جل قائمست، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین

خداست: خدا پیغمبران و امامان را توفیق بخشیده و از خزانه علم و حکم خود آنچه بديگران نداده به آنها داده، از این جهت علم آنها برتر از علم مردم زمانشان باشد که خدایتعالی فرموده (35 یونس) ((آیا کسی که سوی حق هدایت میکند شایسته تر است که پیرویش کنند یا کسیکه هدایت نمیکند جز اینکه هدایت شود، شما را چه شده؟ چگونه قضاوت می کنید؟! و گفته دیگر خدایتعالی (359 بقره) ((هر کرا حکمت دادند خیر بسیاری دادند))) و باز گفته خدایتعالی درباره جناب طالوت (247 بقره) ((خدا او را بر شما برگزید و بعلم و تن بزرگیش افزود خدا ملک خویش بهر که خواهد دهد و خدا وسعت بخش و داناست))) و به پیغمبر خویش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (113 نساء) ((خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه را نمی دانستی بتو تعلیم داد، کرم خدا نسبت بتو بزرگ بود))) و نسبت بامامان از اهل بیت و عترت و ذریه پیغمبر علیهم السلام فرمود: (54 نساء) و یا بمردم نسبت به آنچه خدا از کرم خویش بایشان داده حسد میبرند حقا که ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک عظیمی دادیم کسانی به آن گرویدند و کسانی از آن روی گردانیدند و جهنم آنها را بس افروخته آتشی است))) همانا چون خدای عزوجل بنده ای را برای اصلاح امور بندگانش انتخاب فرماید سینه اش را برای آن کار باز کند و چشمه های حکمت در دلش گذارد و علمی با الهام کند که از آن پس از پاسخی در نماند و از درستی منحرف نشود، پس او معصومست و تقویت شده و با توفیق و استوار گشته، از هر گونه خطا و لغزش و افتادنی در امانست، خدا او را باین صفات امتیاز بخشیده تا حجت رسای او باشد بر بندگانش و گواه بر مخلوقش و این بخشش و کرم خداست بهر که خواهد عطا کند و خدا دارای کرم بزرگیست))) آیا مردم چنان قدرتی دارند که بتوانند چنین کسی انتخاب کنند و یا ممکن است انتخاب شده آنها اینگونه باشد تا او را پیشوا سازند بخانه خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند مثل اینکه نادانند، در صورتیکه هدایت و شفا در کتاب خداست، اینها کتاب خدا را پرتاب کردند و از هوس خود پیروی نمودند، خدای جل و تعالی هم ایشان را نکوهش نمود، و دشمنی داست و تباهی داد و فرمود: (50 سوره 28) ((ستمگرت از آنکه هوس خویش را بدون هدایت خدای پیروی کند کیست؟ خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند))) و فرمود: (7 سوره 47) ((تباهی باد بر آنها و اعمالشان نابود شود))) جباری مهر می نهد))) بزرگست در دشمنی نزد خدا و نزد مؤمنان. خدا اینگونه بر هر دل گردنکش جباری مهر مینهد))) درود و سلام فراوان خدا بر محمد پیغمبر و خاندان او.

2- امام صادق در خطبه ای که حال و صفات امامان علیهم السلام را بیان می کند می فرماید: همانا خدای عزوجل بوسیله ائمه هدی از اهلیت پیغمبر ما دینش را آشکار ساخت و امامش را روشن نمود و برای آنان باطن چشمه های علمش را گشود، هر که از امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حق واجب امامش را شناسد طعم و شیرینی ایمانش را بیابد و فضل خرمی اسلامش را بداند (خدایا در اینجا این عاصی هم بدرگاه رحمت چشم امید دوزد) زیرا خدای تبارک و تعالی امام را به پیشوائی خلقش منصوب کرده و بر روز یخوران اهل جهانش حجت

قرار داده و تاج وقارش بر سر نهاده و از نور جباریتش بدو افکنده با رشته ای الهی تا آسمان کشیده که فیوضات خدا از او منقطع نشود و آنچه نزد خداست جز از طریق وسائل او بدست نیاید و خدا اعمال بندگان را جز با معرفت او نپذیرد آنچه از امور مشتبّه تاریک و سنت های مشکل و فتنه های ناآشکار بر او وارد شود، حکمش را می داند خدای تبارک و تعالی همیشه امامان را برای رهبری خلقت از اولاد حسین علیه السلام و از فرزندان بلاواسطه هر امامی برای امامت برگزیند و انتخاب کند و ایشان را برای خلقت بپذیرد و بپسندد، هرگاه یکی از ایشان رحلت کند از فرزندان او امامی بزرگوار آشکار و رهبری نور بخش و پیشوائی سرپرست و حجتی دانشمند برای خلقت نصب کند ایشان از طرف خدا پیشوایند، بحق هدایت کنند و بحق داوری نمایند، حجت های خدا و داعیان بسوی خدایند، از طرف خدا مخلوق را سرپرستی کنند، بندگان خدا برهبری آنها دینداری کنند و شهرها بنورشان آبادان شود و ثروت های کهنه از برکتشان فزونی یابد، خدا ایشان را حیات مردم و چراغ های تاریکی و کلید های سخن و پایه های اسلام قرار داده و مقدرات حتمی خدا بر این جاری شده،

پس امام همان برگزیده پسندیده و رهبر محرم اسرار و امید بخشی است که بفرمان خدا قیام کرده است، خدا او را برای این برگزیده و در عالم ذر که او را آفریده، زیر نظر خود پروریده و در میان مردم، او را همچنان ساخته است، در عالم ذر پیش از آنکه جاننداری پدید آید، امام را مانند سایه ای در سمت راست عرش آفریده و با علم غیب خود، باو حکمت بخشیده و او را برگزیده و برای پاکیش انتخاب کرده است، باقی مانده خلافت آدم علیه السلام باور رسیده و از بهترین فرزندان نوح علیه السلام است، برگزیده خاندان ابرهیم علیه السلام و سلاطه اسماعیل و انتخاب شده از عترت محمد صلی الله علیه و آله است، همیشه زیر نظر خدا سرپرستی شده و پرده خود حفظ و نگهبانیش نموده و دام های شیطان و لشکرش را از او کنار زده و پیش آمده های شب هنگام و افسون جادوگران را از دور ساخته است، روی آوردن بدی را از او برگردانیده از بلاها بر کنار است، از آفتها پنهانست، از لغزشها نگهداری شده و از تمام زشتکاریها مصونست.

در جوانی بخویشتن داری و نیکوکاری معروفست و در پیری به پاکدامنی و علم و فضیلت منسوب، امر امامت پدرش باور رسیده و در زمان حیات پدرش از آن گفتار خاموش بوده، چون ایام پدرش گذشت و مقدرات و خواست خدا نسبت باو پایان یافت و اراده خدا او را بسوی محبت خود رسانید و به پایان دورانش رسید، او در گذشت و امر خدا پس از او بوی رسید، خدا امر دینش را بگردن او نهاد و او را بر بندگانش حجت کرد و در بلادش سرپرست نمود و بروح خود قوتش داد و از علم خود باو داد و از بیان روشن (گفتار حق) آگاهش نمود و راز خود بدو سپرد و برای امر بزرگش (رهبر تمام مخلوق) دعوت فرمود و فضیلت بیان علمش را باو خبر داد و برای رهبری خلق منصوبش ساخت و بر اهل عالم حجتش نمود و مایه روشنائی اهل دین و سرپرست بندگانش کرد، او را برای امامت خلق پسندیده و راز خود بدو سپرد و بر علم خویش نگهبانش کرد و حکمش را در او

نهضت و سرپرستی دینش را از او خواست و برای امر بزرگش او را طلید و راههای روشن و احکام و حدود خویش باو زنده کرد.

امام هم با نور درخشان و درمان مفید، هنگام سرگردانی نادانان آراستن اهل جلد، بعدالت قیام کرد در حالیکه با حق واضح و بیان از هر سورش همراهِ بود و براه مستقیمی که پدران درستکارش علیهم السلام رفته بودند، گام برداشت، پس حق چنین عالمی را جز بدبخت نا دیده نگیرد و جز گمراه نومیذ منکرش نشود و جز دلیر بر خدای جل و علا برایش کار شکنی نکند.

ائمه علیهم السلام والیان امر و حسد برده شدگانی هستند که خدای عزوجل در قرآن فرموده

1- برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (61 سوره 4) ((اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر را)) پرسیدم، جواب حضرت این بود که (55 سوره 4) ((مگر آنکسانرا که از کتاب آسمانی بهره ای بایشان داده اند نمی بینی که به بت و طغیانگر گروند و درباره کافران گویند: این گروه از مؤمنان هدایت یافته ترند)) یعنی این مردم درباره پیشوایان گمراهی و رهبران بدوزخ می گویند: آنها از آل محمد صلی الله علیه و آله هدایت یافته ترند، ((ایشان همان کسانی که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یآوری برای او نخواهی یافت. مگر آنها را از ملک بهره ای هست؟)) یعنی ملک امامت و خلافت ((که در آنصورت تقیری هم بمردم ندهند)) ما هستیم آن مردمی که خدا قصد کرده و نقیر نقطه میان هسته خرماست (و مقصود بیان کمال بخل و خست ایشانست که اگر بمقام سلطنت هم می رسیدند، قسمتی از هسته خرما را از ما مضایقه می کردند، تا چه رسد بچیز شریف تر و گرانبهاتر).

((و یا بمردم نسبت به آنچه خدا از کرم خویش به آنها داده حسد می برند)) ما هستیم آن مردم حسد برده شده، برای منصب امامتیکه خدا بما داده و بهیچ کس دیگر نداده ((حقا که ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت و ملک بزرگی دادیم)) یعنی پیغمبران و رسولان و امامان را، از آل ابراهیم قرار دادیم، پس چگونه این مردم این مقام را نسبت به آل ابراهیم علیه السلام اعتراف دارند و درباره آل محمد صلی الله علیه و آله منکر می شوند (بنابراین مقصود از والیان امر که پرسیدی آل محمد صلی الله علیه و آله است).

((برخی به آن گرویدند و برخی رویگردان شدند و جهنم برای ایشان افروخته آتشی است کافی، کسانی که آیه های ما را انکار کرده اند، بزودی به آتشی درویشان کنیم که هر وقت پوستهایشان بسوزد، پوستهای دیگرشان دهیم تا عذاب را خوب بچشند، همانا خدا نیرومند و فرزانه است.))

توضیح راجع بوالیان امر در حدیث 480 سخن گفتیم و از قول مجلسی (ره) اثبات شد که چنانچه اطاعت خدا و رسول واجبست، اطاعت والیان امر هم که ائمه معصومین علیهم السلام باشند، واجب و لازمست و نیز باید

ایشان معصوم و پاک از خطا و گناه باشند و راجع بجبت و طاغوت مجلسی (ره) گوید: جبت ابتدا نام بت مخصوصی بود و سپس برای هر معبود باطلی بکار بردند و گفته اند در اصل (((جسس))) بوده است و سین بتاء بدل شده است و جس چیزی بی خبر است و اما طاغوت بمعنی هر امر باطلی است، معبود باشد یا غیر معبود و جبت و طاغوت در روایات بر اولی و دومی تاویل شده است.

2- ابن فضیل از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی (((و یا بمردم نسبت به آنچه خدا از کرمش به آنها داده حسد می برند))) گوید که آنحضرت فرمود: مائیم حسد برده شدگان.

3- حمران بن اعین گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم قول خدای عزوجل را (((همانا آل ابراهیم کتاب دادیم))) فرمود: مقصود نبوت است، گفتم: حکمت چیست؟ فرمود: فهمیدن و قضاوتست گفتم: (((و به آنها ملک بزرگ دادیم؟))) فرمود: اطاعت است.

4- ابوالصباح گوید: از امام صادق علیه السلام قول خدای عزوجل (((و یا به مردم نسبت به آنچه خدا از کرمش به آنها داده حسد می برند))) را پرسیدم، فرمود: ای ابوالصباح بخدا ما هستیم آن مردم حسد برده شده.

5- برید اجلی گوید: امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل تبارک و تعالی (((ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک بزرگ دادیم))) فرمود: خدا پیغمبران و رسولان و امامان را از آل ابراهیم قرار داد، پس چگونه این مردم نسبت به آل ابراهیم علیه السلام این مقام را مختلفند ولی درباره آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم انکار می کنند. عرض کردم (((و به ایشان ملک بزرگی دادیم))) چیست؟ فرمود: ملک بزرگ این است که امامان را در آن خانواده قرار داد، هر که اطاعت آنها کند اطاعت خدا کرده و هر که نافرمانی آنها کند نافرمانی خدا کرده است، این است ملک بزرگ.

ائمه علیهم السلام نشانه هایی هستند که خدای عزوجل در کتابش یاد فرموده

1- داود جصاص گوید: از امام صادق علیه السلام لام راجع به آیه (16 نحل) (((و علاماتی گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند))) پرسیدم فرمود: ستاره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و علامات ائمه علیهما السلام می باشند.

2- هیثم از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل (((و علاماتی گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند))) پرسیدم، امام فرمود: رسول خدا صلی آله علیه و آله ستاره است و علامات ائمه علیهما السلام اند.

3- و شاء گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) راجع به قول خدای تعالی (((و علاماتی گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند))) پرسیدم فرمود: ما هستیم علامات و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در این که مراد به آیاتیکه خدای عزوجل در کتابش فرموده ائمه علیهم السلام هستند.

(در اینکه مراد به آیاتی که خدای عز و جل در کتابش فرموده ائمه علیهم السلام هستند)

1- داود رقی گوید، از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی (101 سوره 10) ((این آیه ها و بیم دادن ها گروهی را که مؤمن شدنی نیستند سود ندهد)) پرسیدم، فرمود: آیه ها امامان و بیم دادنها پیغمبران علیهم السلام میباشند. (واضحست که امامان علیهم السلام آیات الله العظمی میباشند و وظیفه پیغمبران بیم دادن مردمست از عواقب سوئی که بر گناهانشان مترتب میشود و وجود امامان و بیم دادن پیغمبران، برای اهل ایمان و افراد شایسته سودمند است و برای مردم سرسختی که ایمان نیاورند سودی ندارد.

2- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل (42 سوره 54) ((تمام آیات ما را تکذیب کردند)) فرمود: مقصود از آیات، اوصیاء است.

3- ابوحمزه گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، شیعه از شما تفسیر این آیه را می پرسند ((از چه از یکدیگر می پرسند؟ از خبر بزرگی میپرسند!)) فرمود: اختیار با من است، اگر خواهم با آنها بگویم و اگر خواهم نگویم، سپس فرمود: ولی من تفسیرش را برای تو می گویم عرض کردم: ((از چه از یکدیگر می پرسند؟)) فرمود: این آیه درباره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است، آنحضرت علیه السلام می فرمود: خدا را آیه ای بزرگتر از من نیست، خدا را خبری بزرگتر از من نیست.

واجب دانستن خدای عزوجل و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم همراه بودن با ائمه علیه السلام را

1- برید گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل (120 سوره 9) ((از خدا باک داشته باشید و با صادقان باشید)) پرسیدم فرمود: مقصود ما هستیم.

2- ابن ابی نصر گوید: از حضرت رضا علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((ای گروندگان از خدا باک داشته باشید و با صادقان باشید)) پرسیدم فرمود: صادقان همان امامان و باور دارندگان اطاعت ایشانند (صادقان و صدیق همان امامانند بواسطه اطاعتشان خدا را)

3- امام باقر (علیه السلام) فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر که خواهد مانند پیغمبران زندگی کند و مانند شهیدان بمیرد و در بهشتی که خدای رحمن کاشته، ساکن شود، باید از علی پیروی کند و با دوست او دوستی کند و بامامان پس از وی اقتدا کند: زیرا ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند. خدایا فهم و علم مرا بایشان روزی کن، وای بر آنها که از امت من مخالف ایشان باشند خدایا شفاعت مرا به آنها مرسال (خدایا ما را هم توفیق پیروی علی و دوستی دوستانش و رسیدن بشفاعت رسولت عطا فرما).

4- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: حجت من بر اشقیاء امت تو کامل و تمامست، آنهایی که ولایت علی را ترک گفته و با دشمنانش دوستی نموده و فضیلت او و اوصیاء بعد از او را انکار

کردند. زیرا فضیلت تو فضیلت ایشان است و اطاعت تو اطاعت ایشان، و حق تو حق ایشان و نافرمانی تو نافرمانی ایشان، و آنها بندگان امان راهبر بعد از تو، روح تو در کالبد ایشانست و روح تو همانست که از اطراف پروردگارت در تو دمیده شده و ایشان عترت تو میباشد و از طینت و گوشت و خون تو سرشته اند.

خدای عزوجل سنت و روش تو و پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری داشته و ایشان پس از تو خزانه دار علم منند، اینها حقی است بر من (بخودم سوگند) ایشانرا برگزدم و انتخاب کردم و پاک ساختم و پسندیدم، هر که ایشانرا دوست دارد و از آنها پیروی کند و فضیلتشان را معترف باشد، نجات یافته است همانا جبرئیل علیه السلام نام ایشان و نام پدرانشان و دوستانشان و معترفین بفضیلت ایشانرا برای من آورده است. (بحدث 503 رجوع شود).

5- امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید: کسیکه خواهد زندگی و مرگش زندگی و مرگ من باشد و بهشت برینی که پروردگارم بدست قدرت خود کاشته درآید باید پیروی علی بن ابیطالب کند و با دوستش دوستی و با دشمنش دشمنی نماید و نسبت باوصیا پس از وی تسلیم باشد زیرا ایشان از خاندان من و از گوشت و خون منند و خدا فهم و علم مرا بایشان عطا فرموده است: بخدا شکایت میکنم از حال آن امتم که فضیلت ایشانرا منکر گشته، پیوند مرا با ایشان قطع کنند (رعایت قرابت آنها را که اجر رسالت من است نکنند) بخدا سوگند که دو فرزندم را میکشند خدا شفاعتم را به آنها نرساند.

6- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده درآید و بشاخه ای که پروردگارم بدست خود کاشته دست آویزد، باید علی بن ابیطالب و جانشین را اطاعت کند، زیرا آنها شما را بهیچ در گمراهی در نیاورده و از هیچ در هدایت خارج نکنند شما بایشان یاد ندهد که آنها از شما داناترند من از پروردگارم خواستم که میان آنها و قرآن جدائی نیندازد تا سر حوض بر من وارد شوند، اینچنین دو انگشت (سبابه) خود را بهم چسبانید پهنای آن حوض بمسافت میان صنعاء تا ایله است و بعدد ستارگان جامهای سیمین و زرین دارد.

شرح - مقصود از جدا نشدن ائمه علیه السلام از قرآن اینست که: ایشان همیشه حافظ قرآن و مفسر قرآن و عمل کننده بقرآن و دعوت کننده مردم بسوی قرآنند و هیچگاه از این روش تعدی و تجاوز نکنند و صنعاء شهری است در یمن و ایله نام کوهی است میان مکه و مدینه و نیز نام شهر یست در طرف مصر و امکان دیگر هم باین نام میباشد، ولی پیدا است که مقصود روایت بیان بزرگی حوض است نه تحدید حقیقی آن، چنانکه سنجیدن کاسه های آبخوری آن را بتعداد ستارگان نیز از این بابست.

7- امام باقر علیه السلام (از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه مجلسی گوید) فرمود: همانا نسیم رحمت و آسودگی و پیروزی و کمک و کامیابی و برکت و بزرگواری و آمرزش و ایمنی و توانگری و مژده و رضوان و تقرب و یاری و توانائی و امید و دوستی خدای عزوجل، برای کسی است که علی را دوست بدارد.

و اطاعتش کند و از دشمنش بیزاری جوید و بفضیلت او و جانشینانش معترف باشد، بر من است که ایشانرا در شفاعتم در آورم و بر پروردگار تبارک و تعالی (من است که شفاعت مرا نسبت بایشان بپذیرد، زیرا آنها پیرو منند و هر که پیروی من کند از آن من است).

توضیح تصدیق و پذیرش این روایات، برای امامیه و شیعیانی که با اصول و مبانی مذهبی خود آشنائی دارند، بسیار ساده و آسانست، زیرا از مبانی مذهبی متقن و کامل شیعه از برکت روایات ائمه هدی که همین کتاب کافی بهترین مجموعه آنست، چنین استفاده می شود که: نظام دقیق و متقن جهان هستی گواه صانع و مدبری حکیم و قادر و مهربان است و او والاتر از اینست که بچشم کوچک و محدود بندگانش دیده شود و از طرفی هم حکمت و رأفت او اقتضا می کند که این مخلوق ضعیف و جاهل را خود سر رها نکند و بدون سرپرست و رهنما نگذارد.

بدینجهت از میان تمام مخلوق در هر عصری فردی شایسته برای رهبری آنها، بعنوان پیغمبر یا امام انتخاب می کند و آن رهبر اولاً انسانست و همجنس خود آنها، تا بتوانند با او بنشینند و از دل گویند و با او انس و الفت گیرند و مشکلات زندگی خود را با او در میان گذارند و ثانیاً در مقام علم و عمل از همه آنها بهتر و بالاتر است تا بتواند بتمام سؤالات ایشان جواب گوید و مردم، با عقیده و ایمان از او بپذیرند.

آن رهبر عالیقدر با صدای رسا بگوش تمام دانشمندان عصرش می رساند که: برگزیده خدا باید از تمام مردم اعلم و داناتر باشد بطوریکه هر چه از او پرسند بتواند جواب گوید و منم آن برگزیده خدا ((سلونی قبل ان تققدونی)) تا من زنده ام هر چه می خواهید پرسید، می گوید ای بشر عاقل و متفکر شما همگی با میلیونها فکر و تجربه و دانش آموزی، یکطرف و من درس نخوانده تنها یکطرف، صریح و روشن بشما می گویم: من برگزیده خدا و رهبر شمایم و برگزیده خدا باید هر چه از او پرسند جواب گوید، بیائید و هر چه می خواهید از من پرسید و سخنان مرا بنویسید زیرا همچنانکه امروز رهبر حاضر شما هستم و بوسیله منطق و زبانم شما را رهبری می کنم، فردا هم رهبر غایب نسل آینده شما هستم و آنها را با سخنان نوشته ام بنام روایات و احادیث رهبری می کنم.

گاهی با دست اشاره بسینه نموده و می فرماید در اینجا علم فراوانست بیائید و پرسید گاهی می فرماید صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه که علوم گذشته و آینده در آنهاست نزدماست بیائید و پرسید بهر لغت و زبانیکه از ما سؤال کنید بهمان لغت بشما پاسخ می گوئیم و ما کتاب تورات و انجیل و زبور را می دانیم بیائید و

پرسید اهل ذکر که خدا در قرآنش دستور داده که از آنها پرسید ما هستیم بیائید و پرسید راسخین در علم مائیم علامات و آیات و متوسمینی که خدا در قرآنش فرموده ما هستیم بیائید و پرسید علوم تمام پیغمبران و اوصیاء گذشته نزد ماست و روز بروز و ساعت بساعت علم ما زیاد می شود خصوصا شبهای جمعه و شبهای قدر بیائید و پرسید همه علوم قرآن را تنها ما می دانیم بیائید و پرسید و باز خودشان می فرمودند ((ممکن نیست که از امام چیزی پرسند و او بگوید نمی دانم)) آیا تاکنون بشری روی زمین بوده که بگوید ((لا ادری = نمی دانم)) در قاموس زندگی من نیست؟.

شیعه می گوید: خدا را شکر که این ندای مقدس جامه عمل پوشید: دوازده نفر امام یکی پس از دیگری بدون اینکه در مکتب بشر زانو بزنند، در جوانی و پیری، در خانه و زندان، در سفر و حضر، در صلح و جنگ در مرأی و منظر مردم بودند، دانشمندان زمان، از دور و نزدیک بمحضرشان رسیدند و هر گونه سؤالی از مشکل و آسان، از دنیا و عقبی، از زمین و آسمان، از محسوس و معقول، از گذشته و آینده، از حق و باطل از ایشان کردند و آنها نیز همه را پاسخ گفتند و قسمتی از آن پرسش و پاسخها نوشته شد و برای قضاوت امروز ما باقی ماند که تنها همین کتاب کافی مشتمل بر 15176 حدیث مفصل و کوتاه آنست.

ما در این ذخائر گرانبهای خود می بینیم که دانشمندان طبیعی و یهود و نصاری و مجوس و غیره بنام ابن ابی العوجاء و ابن مقفع و جاثلیق و دیصانی و رأس الجالوت و بوحنیفه و امثالش، با مغزی متکبر و مغرور بمحضر ائمه هدی علیهم السلام رسیده و انصافا سؤالاتی پر مغز و مشکل نموده اند ولی پاسخ امام علیه السلام گاهی آن مشکلات را گره بگره باز کرده و گاهی چون خورشیدی تابان طلوع کرده و ظلمت متراکم شک و شبه را یک مرتبه محو و نابود کرده است و سؤال کنندگان مغرور بعضی تسلیم شده و ایمان آورده اند و برخی با سکوت و خاموشی و خجالت و شرمساری از مجلس برخاسته اند.

مأمون عباسی خلیفه کشور پهناور اسلام بهر منظوری که بود بزرگترین دانشمندان زمان خود را از نقاط دور و نزدیک کشور، جمع می کرد و ارکان و رجال دولت را طلب می نمود و مجالسی تاریخی و شاهانه ترتیب میداد و برای مناظره و مباحثه با این نوابغ بشر، امام هشتم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و ارواحنا فداه را دعوت می کرد، شاید مأمون گمان می کرد، امام رضا(علیه السلام) در این مجالس حاضر نخواهد شد و اگر حاضر شود سکوت خواهد کرد و اگر سخن گوید از عهده جواب همه برنیاید، ولی خدا خواست که آن مجالس تاریخی باشکوه برگزار شود، بزرگ دانشمندان یهود و نصاری و مجوس هر چه در مدت عمر فرا گرفته بودند از حضرتش سؤال می کردند و پاسخ می شنیدند ولی همگی در برابر سؤالات کوتاه آنحضرت عاجز می شدند همه آن سؤالات و جوابها بتفصیل نوشته شده و برای قضاوت امروز ما باقی مانده است.

من نویسنده خدا را شاهد می‌گیرم که ایمانی که از مطالعه همین احادیث و اخبار و جوابهایی که ائمه علیهم السلام گفته‌اند و نوشته‌اند برایم حاصل می‌شود، راسختر و محکمتر از بیان هر معجزه و فضیلت است زیرا اگر همه چیز قابل جعل و تزویر باشد جواب علمی جعل بردار نیست زیرا تا جعل به آن درجه‌اعلای از علم و دانش نرسد که بتواند هر سؤال مشکلی را جواب گوید نمی‌تواند جعل کند و بنویسد، این است مقام علم امام.

و اما در مقام عمل از مبانی مذهبی ماست که امامان و رهبران ما از گناه و خطا معصومند یعنی با استعداد و لیاقتی که خدا نسبت به آنها می‌دانسته، ایشان را پاک و معصوم آفریده است و گناه و اشتباه از آنها سر نزند، همین مطلب را هم خود آنها فرموده‌اند تا اشاره کنند که ای بشر کنجاو و خرده‌گیر، شما خود را می‌بینید که چگونه سراپا نقص و آلودگی دارید و در برابر مال و مقام و زیبایی عقل و دین خود را می‌بازید، عربده می‌کشید و شکم یکدیگر را پاره می‌کنید ولی ما صریحا می‌گوئیم که طلا و نقره زرد و سفید ما را نمی‌فریبند خلافت و سلطنت شما نزد ما بیک نعلین پاره نمی‌ارزد اگر تمام دنیا را بماند که بموری ستم کنیم، نمی‌پذیریم ما دروغ نمی‌گوئیم ما برای اطاعت حق شهادت و زندان را بر تعدی و تجاوز ترجیح می‌دهیم؟ ما در میان شما و مانند شما ساخته شده‌ایم، اگر می‌توانید بر ما خورده‌ای بگیرید.

متجاوز از دو‌یست سال این رهبران الهی در میان همین مردم بودند و با آنها ازدواج و معاشرت کردند و احدی نتوانست لغزشی العیاذبالله بر آنها بگیرد چگونه بشر می‌تواند بر آنها لغزشی بگیرد، در صورتیکه معنای لغزش را آنها می‌دانند و خود آنها بشر فهمانیده‌اند.

پس از تأمل و دقت در آنچه گفتیم، روشن می‌شود که چرا خدا مردم را بایشان ارجاع داده و چرا اطاعت علی و امامان پس از او را واجب کرده است و چرا علی بن ابیطالب علیه السلام مقسم بهشت و جهنم است و چرا راه نجاتی جز در خانه ایشان نیست و چرا دشمنان ایشان در خسارت و زیانند و در آتش دوزخ بسر می‌برند و چرا باید ما از آنها بی‌زاری جوئیم و چرا.. و چرا..

اهل ذکریکه خدا مردم را بپرش از ایشان امر فرموده ائمه هستند

1- امام باقر (علیه السلام) راجع به قول خدای عزوجل (43 سوره 16) ((اگر خودتان نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید)) از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مقصود از ذکر من هستم و امامان اهل ذکر باشند و راجع بقول خدای عزوجل (44 سوره 43) ((همانا قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و بزودی از آن بازخواست می‌شوید)) خود امام فرمود: ما نئیم قول او و ما نئیم بازخواست شدگان (سؤال شوندگان).

2- ابن کثیر گوید: از امام صادق علیه السلام آیه ((اگر خودتان نمی‌دانید، از اهل ذکر پرسید)) را پرسیدم، فرمود. مقصود از ذکر محمد صلی الله علیه و آله است و ما هستیم اهل او که پرسیده می‌شویم، بحضرت

عرض کردم: خدایتعالی فرماید: ((قرآن ذکر است برای تو و قومت و بزودی از آن پرسیده می شوید)) فرمود: تنها ما را قصد کرده، مائیم اهل ذکر و مائیم پرسش شوندهگان.

3- و شاء گوید بحضرت رضا(علیه السلام) عرض کردم: قربانت کردم ((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید)) یعنی چه؟ فرمود: مائیم اهل ذکر و مائیم پرسش شوندهگان عرض کردم: شما پرسش شونده و ما پرسش کننده ایم؟ فرمود، آری:، عرض کردم، بر ماست که از شما پرسیم؟ فرمود، آری عرض کردم: بر شماست که بما پاسخ دهید؟ فرمود: نه، اختیار با ماست، اگر خواستیم پاسخ دهیم و اگر نخواستیم پاسخ ندهیم، مگر نمی شنوی قول خدای تبارک و تعالی را (39 سوره 38) ((اینست بخشش بی حساب ما خواهی ببخش یا نگهدار (این بخشش ما است خواهی ببخش یا نگهدار حسابی بر تو نیست)).

4- باز امام صادق علیه السلام در باره آیه (44 سوره زخرف) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر است و اهل بیتش علیهم السلام پرسش شوندهگان و اهل ذکر باشند.

5- و آنحضرت راجع بهمین آیه فرمود: همانا مراد بذكر قرآنست و ما هستیم قوم او و ما هستیم پرسش شوندهگان.

6- ابوبکر حضر می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب بودم که ورد برادر کمیت (که از شعراء معروف عرب و مداح اهل بیت است) وارد شد و عرض کرد: خدا مرا قربانت کند، هفتاد سؤال حاضر کرده بودیم که از شما پرسیم و اکنون یکی از آنها را هم بخاطر ندارم. (در اینجا این شعر با تصحیف مناسب است)

گفته بودم چو بیایم غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون برت آیم

حضرت فرمود: ای ورد یکی را هم بخاطر نداری؟! عرض کرد: چرا یکی از آنها بخاطرم آمد فرمود: آن چیست؟ عرض کرد، قول خدای تبارک و تعالی ((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید)) ایشان کیانند؟ فرمود: ما هستیم عرض کرد: بر ماست که از شما پرسیم؟ فرمود: آری، عرض کردم: بر شماست که بما جواب گوئید؟ فرمود: اختیار با ماست.

7- محمد بن مسلم با امام باقر علیه السلام: عرض کرد: همشهریان ما گمان کنند، قول خدای عزوجل ((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید)) اهل ذکر یهود و نصاری هستند، فرمود: بنابراین آنها شما را بدین خود دعوت کنند!!! سپس با دست بسینه اش اشاره کرد و فرمود: ما هستیم اهل ذکر و ما هستیم سؤال شوندهگان.

8- حضرت امام رضا از علی الحسین علیهما السلام نقل می فرماید: بر امامان چیزی واجبست که بر شیعیانشان واجب نیست (مانند لباس خشن پوشیدن و غذای درشت خوردن مجلسی (ه) و بر شیعیان ماست چیزیکه بر ما نیست، (و آن امور دین خود را از ما پرسیدن است) خدای عزوجل ایشان را امر فرموده که از ما

پرسند زیرا فرموده است (((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید))) بایشان فرمان داده که از ما پرسند ولی پاسخ بر ما لازم نیست، اگر بخواهیم پاسخ دهیم و اگر بخواهیم باز ایستیم.

9- محمد بن ابی نصر گوید: بامام رضا(علیه السلام) نامه ای نوشتم: که قسمتی از آن این بود خدای عزوجل فرماید: (((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید))) و نیز فرموده است (122 سوره 9) (((مؤمنین همگی نتوانند سفر کنند، پس چرا از هر گروه ایشان، دسته ای سفر نکند، تا در امر دین دانش آموزنده و چون باز گشتند، قوم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند))) بنابراین بر مردم پرسش واجب گشته و بر شما پاسخ واجب نیست، امام علیه السلام مرقوم فرمود: خدای تبارک تعالی فرماید: (50 سوره 28) (((اگر از تو نپذیرفتند، بدان که فقط از هوسهای خود پیروی می کنند، گمراه تر از کسیکه پیروی هوس خود کند کیست؟))).

کسانی را که خدای تعالی در قرآنش عالم نامیده ائمه می باشند

1- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی عزوجل (9- سوره 39) (((آیا کسانی که داند با کسانی که نداند یکسانند، تنها خردمندان بیاد می گیرند))) فرمود: ما هستیم کسانی که می داند و آنها که نمی داند دشمنان مایند و شیعیان ما خردمندانند.

2- و باز راجع باین آیه فرموده است: ما هستیم کسانی که میدانند و دشمنان ما نادانانند و شیعیان ما خردمندان.

راسخون در علم همان ائمه علیهم السلام می باشند

1- امام صادق علیه السلام فرمود: مائیم راسخون در علم و ما تأویل قرآن را می دانیم.

2- یکی از دو امام باقر یا صادق (علیهما السلام) راجع بقول خدای عزوجل (6 سوره 3) (((و جز خدا و راسخون در علم تأویل قرآن را نمیدانند))) فرمود: پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین راسخ در علم است.

خدای عزوجل همه آنچه را از تنزیل (معنی مطابقی) و تأویل (معنی التزامی) نازل فرمود باو آموخته است، چیزی را که خدا تأویلش را باو نیاموخت بر او نازل فرمود و اوصیاء پس از وی هم تمام آنرا می دانند، و کسانی که تأویل نمیدانند (شیطان) هرگاه عالمان چیزی از روی علم بفرماید (ایمان می آورند و می پذیرند) چنانچه خدا ایشان را پذیرفته و فرموده است (((میگویند ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ماست))) و قرآن خاص و عام و محکم و تشابه و ناسخ و منسوخ دارد و راسخون در علم همه را میدانند.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: راسخون در علم امیرالمؤمنین و امامان پس از وی علیهم السلام میباشند.

شرح -آیه شریفه (6سوره 3) تمامش چنین است: (((خداست که این کتاب را بر تو نازل کرده قسمتی از آن آیاتی ست محکم که آنها اصل و پایه قرآنست و قسمتی از آن آیاتی است متشابه. کسانی که در دلشان خللی

است، از قرآن آنچه را متشابه است، در طلب فتنه و بقصد تأویل پیروی میکنند، در صورتیکه جز خدا تأویل آنرا نداند و راسخون در علم گویند: ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان اندرز نگیرند)))

مفسرین و دانشمندان اسلامی راجع بمحکم و متشابه بتفصیل بحث کرده و کتابهای جداگانه در این موضوع نوشته اند که معروفترین آنها رساله سید مرتضی است، این دانشمندان در رسائل خود اقوال مختلفی را که راجع بمعنی محکم و متشابه و تعیین مصداق آنها و علت آمدن آیات متشابه در قرآن است، بحث میکنند ولی آنچه مسلم است، آیات متشابه معنی واضح و روشنی چون آیات محکم ندارد، بلکه چند معنی شبیه بهم از آنها استفاده میشود و بحکم آیه شریفه، مردمیکه در دل خود خللی دارند، برای آشوبگری و گمراه کردن مردم و تباهی دین، آیات متشابه را دست آویز خود قرار داده، طبق رأی و سلیقه خویش تأویل میکنند، در صورتیکه جز خدا کسی تأویل آنرا نداند و طبق این سه روایت، خدای عزوجل تأویل قرآن را پیغمبر و امام (صلی الله علیه و آله و سلم) آموخته است و اگر به آنها نمی آموخت، فایده ای نداشت که کلام مبهم و نامعلومی را بر آنها نازل کند و این منافات ندارد با اینکه بگوئیم: جز خدا کسی تأویل قرآن نمی داند، زیرا که ایشان هم شاگرد مکتب خدایند و علم ایشان همان علم خداست.

این در صورتی که در مقام قرائت بر کلمه ((الله)) وقف کنیم و ((الراسخون)) را مبتدا بگیریم ولی بنابر قرائت دیگر که ((والراسخون)) را عطف بالله دانسته اند اشکالی در میان نیست و راسخ در علم، کسی است که در علم ریشه دارد و آنرا خوب ضبط کرده و در آن استاد است که افراد کاملش همان پیغمبر و امامان هدی (صلی الله علیه و آله و سلم) میباشند و بنابر روایت دوم شیعیان پاک و مخلص که تأویل قرآن را نمی دانند تصدیق اجمالی نموده و میگویند: ما میدانیم که همه قرآن، چه محکم و چه متشابهش را پروردگار ما نازل کرده است و علی علیه السلام هم در اول خطبه 89 نهج البلاغه این موضوع را بیان میکند.

علم بآنمه داده شده و در سینه آنها ثبت است

1- ابوبصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که این آیه را قرائت می فرمود (48 سوره 29) ((بلکه قرآن آیه هائیسست روشن)) در سینه کسانیکه به آنها علم داده اند)) و با دست اشاره بسینه خود فرمود.

2- امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزوجل (آیه 48 سوره 29) فرمود: ایشان ائمه علیهم السلام می باشند.

3- ابوبصیر گوید: امام باقر علیه السلام این آیه (48 سوره 29) را قرائت نمود و سپس فرمود: بخدا ای ابا محمد! خدا نفرمود: قرآن آیه هائیسست میان دو جلد قرآن (تا مردمی گویند قرآن که حجت خداست بر ما، همین آیات میان دو جلد یعنی از صفحه آخر است و محتاج بامامیکه آن را تفسیر کند نمی باشیم) عرض کردم:

قربانت گردم کیانند ایشان؟ (دانشمندانی که حقایق قرآن در سینه آنهاست) فرمود: توقع می رود که جز ما چه اشخاصی باشند؟!

4- هارون بن حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که راجع به آیه (48 سوره 29) می فرمود: آنها تنها ائمه می باشند.

5- محمدبن فضیل گوید: از آنحضرت راجع بقول خدای عزوجل (48 سوره 29) پرسیدم، فرمود: ایشان تنها ائمه علیهم السلام می باشند.

کسانی را که خدا از میان بندگان برگزیده و قرآن را به ارثشان داده ائمه علیهم السلام می باشد

1- سالم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم راجع بقول خدای عزوجل (22 سوره 35) ((آنگاه این کتاب را بکسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، بارث دادیم. بعضی از ایشان به خود ستم کنند و بعضی معتدلند و بعضی باذن خدا بسوی نیکبختانند، فرمود: شتابنده بسوی نیکبختان امامست و معتدل امام شناس است و ستمگر بخویش کسی است که امام را نمی شناسد.

2- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی ((آنگاه این کتاب را بکسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، بارث دادیم)) پرسیدم، فرمود: شما در این باره چه می گوئید؟ عرض کردم: ما می گوئیم: این آیه درباره فرزندان فاطمه علیها السلام است، (گویا مقصودش اولاد امام حسن است) فرمود: چنانکه تو پنداری نیست، کسی که شمشیر کشد و مرد را بمخالفت دعوت کند، در این آیه داخل نیست. عرض کردم: پس ستمگر بخویش کیست؟ فرمود: کسی است که در خانه خود نشیند و حق امام را شناسد و معتدل کسی است که حق امام را شناسد و شتابنده به نیکبختان امام است.

3- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) راجع به آیه (22 سوره 35) ((آنگاه این کتاب را بکسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، بارث داده ایم)) پرسیدم فرمود: اولاد فاطمه علیها السلام هستند (باستثنای ساداتی که با کشیدن شمشیر مردم را بمخالفت می خوانند. تا با حدیث سابق موافق شود.

پاورقی فاضل متبع جناب آقای غفاری (ج 1 ص 215-) و شتابنده بسوی نیکبختان امامست و معتدل امام شناس است و ستمگر بخویش کسی است که امام را نشناسد.

4- ابی ولاد گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (121 بقره) ((کسانی که به آنها کتاب داده ایم و آن را چنانکه شایسته است می خوانند، بدان ایمان آورده اند)) پرسیدم، فرمود: ایشان ائمه علیهم السلام باشند (و تلاوت شایسته آنست که الفاظش را شمرده و با تانی ادا کنند و در معانی آن تفکر نمایند و در نتیجه طبق آن عمل کنند).

امامان در قرآن دو قسمند: امامیکه بخدا خواند و امامیکه بدوزخ کشاند

1- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون آیه (71 سوره 17) ((روزیکه هر دسته از مردم را بامامشان خوانیم)) نازل شد، مسلمین عرض کردند: ای فرستاده خدا! مگر شما امام همه مردم همه نیستند؟ پیغمبر فرمود: من از جانب خدا بسوی همه مردم فرستاده شده ام ولی بعد از من امامانی از خاندانم بر مردم منصوب شوند، ایشان در میان مردم قیام کنند و مردم آنها را تکذیب کنند و امامان کفر و گمراهی و پیرویشان بر ایشان ستم کنند، هر که آنها را دوست دارد و از آنها پیروی کند و تصدیقشان نماید، از من است و با من است و مرا ملاقات خواهد کرد و آگاه باشید کسی که بایشان ستم کند و تکذیبشان نماید، از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: ائمه در کتاب خدای عزوجل دو دسته اند: 1- خدای تبارک و تعالی فرماید (74 سوره 21) ((و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر هدایت کنند)) نه به امر مردم، امر خدا را بر امر مردم مقدم دارند و حکم خدا را پیش از حکم مردم دانند. 2- و باز فرموده است (41 سوره 28) ((آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی دوزخ بخوانند)) ایشان امر مردم را بر امر خدا مقدم دارند و حکم مردم را پیش از حکم خدا دانند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای عزوجل است، طبق هوس خویش رفتار کنند.

قرآن بسوی امام هدایت می کند

1- حسن بن محبوب گوید: از حضرت رضا(علیه السلام) راجع بقول خدای عزوجل پرسیدم (آیه 33- سوره 4) ((همه را در ترکه پدران و مادران خویشان، بستگانی قرار داده ایم و کسانی را که با آنها دست (بیعت یا پیمان) داده اید،)) (بهره آنها را بدهید) حضرت فرمود: مقصود ائمه علیه السلام باشند که خدای عزوجل پیمان شما را با ایشان بسته است.

2- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی (9 سوره 17) ((همانا این قرآن بدانچه استوارتر است، راهنمائی کند)) فرمود: بسوی امام راهنمائی می کند (مانند آیاتی که در ابواب گذشته و آینده بوجود امام علیه السلام تأویل شده است و نیز از نظر آیات مشکل و متشابه قرآن که وجود مفسر و شارح بصیری را طلب می کند و آن غیر از امام نتواند بود)

نعمتی را که خدای عزوجل در کتابش ذکر فرموده ائمه علیهم السلامند

1- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چگونه باشد حال مردمیکه سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را دگرگون ساختند و از وصی او رو گردان شدند؟ ایشان نمی ترسند که نعمت خدا را بناسپاسی تغییر دادند و قوم خویش را بدوزخ که سرای هلاکت است، در آوردند)) سپس فرمود: ما هستیم آن نعمتی که خدا ببندگانش انعام فرموده هر که در روز قیامت کامیاب شود بوسیله ما است.

توضیح تغییر نعمت بناسپاسی اینست که بجای شکر و سپاسگزاری از نعمت، کفران و ناسپاسی کند، پس خدا آن نعمت را از او بگیرد و عقوبت ناسپاسی برایش باقی ماند.

2- ابو یوسف بزاز گوید: امام صادق علیه السلام آیه (69 سوره 7) ((نعمتهای خدا را بیاد آورید)) را تلاوت نمود و فرمود: میدانی نعمتهای خدا چیست؟ عرض کردم: نه، فرمود: مقصود بزرگترین نعمتهای خداست بر خلقش و آن ولایت ماست.

3- ابن کثیر: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (29- سوره 4) ((مگر آنکسانرا ندیدی که نعمت خدا را بناسپاسی تغییر دادند تا آخر آیه)) پرسیدم، فرمود: مقصود، همه قریش است، آنکسان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی کردند و جنگ نمودند و وصیت او را درباره جانشین انکار کردند.

المتوسمین یعنی آن باریک بینانی که خدایتعالی در کتابش ذکر فرموده که راه حق در خاندانشان پابرجاست ائمه علیهم السلام هستند

1- اسباط گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی از آنحضرت راجع بقول خدای عزوجل (سوره 15) ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست و آن قریه در راهی پابرجاست)) سؤال کرد، حضرت فرمود: مائیم باریک بینان و آن راه در خاندان ما پابرجاست.

2- اسباط بن سالم گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم از اهل ((هیت)) (شهریست بالای فرات) وارد شد و بامام گفت: - اصلحک الله چه می فرمائید درباره قول خدای عزوجل ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست؟)) فرمود: مائیم باریک بینان و آنراه در خاندان ما پابرجاست.

3- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست)) فرمود: ایشان ائمه علیهم السلام هستند. پیغمبر صلی الله و آله فرمود: از زیرکی مؤمن پروا کنید، زیرا که او در پرتو نور خدای عزوجل مینگردد، خدای تعالی فرموده است ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست))

4- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عز و جل ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست)) فرمود: ایشان ائمه هستند ((و آن در خاندان ایشان پابرجاست)) هیچگاه از میان ما خارج نشود.

5- امرالمؤمنین علیه السلام درباره قول خدایتعالی ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست)) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله باریک بین بود و پس از او من و امامان از ذریه من باریک بینانیم. شرح: سیاق آیه شریفه درباره هلاکت قوام لوط و زبیر شدن دیار ایشان است و ظاهر معنی آیه اینستکه: دیار خرابشده قوم لوط در کناره جاده و گذرگاه است، ای مردم بافر است و باریک بینی که از آنجا میگذرید از عاقبت و خیمیکه برای این مردم هرزه پیش آمد نمود، عبرت گیرید ولی تأویلش چنان بود که در این پنج

روایت ذکر شد یعنی باریک بینان و عبرت گیران حقیقی امامانند و راه حق و عبرت در میان ایشان پابرجاست.

عرض اعمال بر پیغمبر و ائمه صلی الله وآله

1- ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود: در هر بامداد کردار بندگان نیکوکار و فاسق تر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه میشود، پس بر حذر باشید (از کردار ناشایست) و همین است معنی قول خدایتعالی (105 سوره 9) ((در عمل کوشید که خدا و رسولش کردار شما را ببینند)) و ساکت شد.

توضیح نظر باینکه در آیه شریفه بعد از کلمه ((ورسوله)) کلمه ((والمؤمنون)) است که بئمه علیهم السلام تفسیر شده است، امام صادق علیه السلام آن کلمه را از لحاظ تقیه یا واضح بودن مطلب نفرمود و سکوت نمود.

2- یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (105- سوره 9) ((در کار باشید که خدا و پیغمبر و مؤمنین کردار شما را می بینند)) پرسیدم، فرمود: مؤمنین ائمه هستند.

3- سماعه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: شما را چه می شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ناخوش و اندوهگین میکنید؟ مردی گفت: ما او را ناخوش می کنیم؟! فرمود: مگر نمیدانید؟ که اعمال شما بر آنحضرت عرضه میشود و چون گناهی در آن بیند، اندوهگینش میکند؟ پس نسبت بیپیغمبر بدی نکنید و او را (با عبادات و طاعات خویش) مسرور سازید.

4- عبدالله بن ابان زیات که نزد حضرت رضا علیه السلام منزلی داشت، گوید به آنحضرت عرض کردم: برای من و خانواده ام بدرگاه خدا دعا بفرما. فرمود: مگر من دعا نمی کنم؟! بخدا که اعمال شما در هر صبح و شام بر آنحضرت عرضه میشود، عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم، بمن فرمود: مگر تو کتاب خدای عزوجل را نمی خوانی که فرماید؟ ((بگو ای محمد) در عمل کوشید که خدا و رسولش و مؤمنان کردار شما را می بینند)) بخدا که آن مؤمن علی بن ابیطالب است.

5- امام باقر (علیه السلام) این آیه (105 سوره 9) را یاد نمود و فرمود: بخدا که آن مؤمن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

6- امام رضا علیه السلام می فرمود: همانا کردار نیک و بد بندگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه میشود.

روشی که بر پایداری آن ترغیب شده ولایت علی علیه السلام است

حضرت ابی جعفر علیه السلام درباره قول خدایتعالی (16 سوره 82) ((و اگر بر آن روش استوار شوند، آبی فراوانشان نشانیم)) فرمود: یعنی اگر بر ولایت علی بن ابیطالب امیر مؤمنان و اوصیاء از فرزندان او استوار

شوند و اطاعت آنها را در امر و نهی‌شان بپذیرند ((آب فراوانی به آنها نوشانیم)) یعنی ایمانرا در دلشان جایگزین کنیم و مقصود از ((طریقه = روش)) ایمان بولایت علی و جانشینان اوست.

2- محمدبن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل پرسیدم (30 سوره 41) ((کسانیکه گفتند: پروردگار ما خداست و سپس استوار شدند)) فرمود: یعنی بر امامان یکی پس از دیگری استوار بماندند ((فرشتگان بر ایشان نازل شوند که بیم مدارید و اندوهگین مباشید و بهشتی که به آن وعده مییافتید، شادمان باشید)).

توضیح استواری بر ایمان بمعنی پایداری بر شرایط و لوازم آنست، مانند اطاعت و فرمانبرداری از دستورات دینی و عدم انحراف در عقاید قلبی و امام رضا علیه السلام یکی از شیعیان فرمود: استواری بر ایمان همین است که شما شیعیان دارید یعنی کسانیکه از طریقه شما منحرفند استوار نیستند و نزول فرشتگان در هنگام مرگ، یا در قبر و یا در قیامت است که بمؤمنین استوار گویند: از عقاب مترسید و بر از دست رفتن ثواب اندوهگین مباشید و یا آنکه بر اهل و مال و فرزند خود اندوهگین مباشید مختصری از مجمع البیان -.

ائمه کانون علم و درخت نبوت و آمد و شدگاه فرشتگانند

1- علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: مردم چه خرده گیری بر ما دارند؟ بخدا که ما درخت نبوت و خانه رحمت و کانون علم و آمد و شدگاه فرشتگانیم.

2- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ما خانواده درخت نبوت و محل رسالت و آمد و شدگاه فرشتگان و خانه رحمت و کانون دانشیم.

3- خیمه گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای خیمه، ما درخت نبوت و خانه رحمت و کلید حکمت و کانون دانش و محل رسالت و آمد و شدگاه فرشتگان و محل راز خدائیم، ما هستیم امانت خدا در میان بندگانش و ما هستیم حرم بزرگ خدا (پس رعایت و احترام ما از کعبه بیشتر است) ما هستیم امان خدا، ما هستیم پیمان خدا، هر که پیمان ما وفا کند پیمان خدا وفا کرده و هر که با ما پیمان شکنی کند پیمان و عهد خدا را شکسته است.

ائمه وارثان دانشند، یکی پس از دیگری دانش را به ارث میبرند

1- امام صادق (علیه السلام) فرمود: علی علیه السلام عالم بود و علم به ارث منتقل میشود و هرگز عالمی نمیرد جز اینکه پس از او کسی باشد که علم او را بداند یا آنچه را خدا خواهد پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که مقصود علم لدنی است که به ارث در میان امام معصوم منتقل می شود و گرنه علم اکتسابی به ارث داده نمی شود.

2- امام باقر علیه السلام، فرمود: علمیکه با آدم علیه السلام فرود آمده بالا نرفت و علم به ارث منتقل میشود و علی علیه السلام عالم این امت بود و هیچگاه عالمی از ما خانواده نمیرد، جز اینکه از خاندانش جانشین او شود کسی که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد بداند (و علم نزول کرده یا آدم همان علم لدنی است).

3- امام باقر علیه السلام فرمود: علم بارث منتقل می شود و عالمی نمیرد جز اینکه کسی را که مانند او یا آنچه خدا خواهد بداند بجا گذارد (یعنی علم لدنی و علم الهی).

4- امام صادق علیه السلام می فرمود: در علی علیه السلام سنت هزار پیغمبر بود (چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که خواهد علم آدم و عبادت نوح و خلت ابراهیم و سطوت موسی و زهد عیسی را ببیند به علی بن ابیطالب نظر کند) و علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت و عالمی (یعنی امام معصومی) نمیرد که علمش از میان برود و علم بارث منتقل می شود.

5- امام باقر علیه السلام فرمود: علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد بالا- نرفت، و عالمی نمیرد، که علمش از میان برود (یعنی امام معصومی از جهان نمی رود که علمش از میان برود).

6- امام باقر علیه السلام فرمود: مردم رطوبت را می مکند و نهر بزرگ را رها می کنند، عرض شد: نهر بزرگ چیست؟ فرمود: رسول خداست و علمی که خدا به او عطا فرموده است. همانا خدای عزوجل سنتهای تمام پیغمبر آنرا از آدم تا برسد بخود محمد صلی الله علیه و آله برای او گرد آورد، عرض شد آن سنتها چه بود؟ فرمود: همه علم پیغمبران، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام آنرا به امیرالمؤمنین علیه السلام تحویل داد. مردی عرض کرد: ای پسر پیغمبر! امیرالمؤمنین اعلم است یا بعضی از پیغمبران امام باقر (باطرفیان توجه کرد و) فرمود: گوش دهید این مرد چه میگوید!! همانا خدا گوشهای هر که را خواهد باز می کند من باو میگویم: خدا علم تمام پیغمبران را برای محمد صلی الله علیه و آله جمع کرد و آنحضرت همه را بامیرالمؤمنین تحویل داد، باز او از من می پرسید که علی اعلم است یا بعضی از پیغمبران (و نمی فهمد که معنی سخن من اینست که آنچه همه پیغمبران می دانستند علی بتنهائی میدانست).

توضیح مقصود از مکیدن رطوبت اینستکه علمی که در دست ابوحنیفه و امثالش میباشد که از راه قیاس و اجتهاد و آراء و افکار خود بدست آورده اند، مانند رطوبت و نمی است که در گودالی باقی مانده و منبع و سرچشمه ندارد و پیروان ایشان با عشق و علاقه فراوانی مانند عشق و علاقه طفل بیستان مادر برای یاد گرفتن آنها می کوشند ولی علوم ما را که از نظر اتصال باقیانوس علم خدا مانند نهری بزرگ در جریانست رها می کنند (خداوندا رشته اتصال ما را تا دم مرگ از این نهر بزرگ قطع مفرما).

7- امام باقر (علیه السلام) فرمود: علم بارث منتقل می شود، پس عالمی نمیرد، جز اینکه کسی را که مانند او یا آنچه را خدا خواهد بداند بجا گذارد (یعنی علم امامت و علم لدنی الهی).

8- امام صادق می فرمود همانا علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد (یعنی علم لدنی)، بالا نرفت و عالمی نمیرد، جز اینکه علمش بارش رسد، همانا زمین بدون عالم باقی نمیماند.

ائمه علم پیغمبر خاتم و تمام پیغمبران و اوصیاء پیشین خود را به ارث برده اند

1- از عبدالله جندب روایت شده که حضرت رضا علیه السلام باو نوشت: اما بعد همانا محمد صلی الله علیه و آله امین خدا بود در میان خلقتش و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در گذشت، ما خانواده و ارث او شدیم، پس ما هستیم امین خدا در زمین، علم بلاها و مردنها و نژاد عرب و تولد اسلام نزد ماست (یعنی نژاد صحیح و فاسد عرب را می شناسیم و از محل تولد اسلام که دل انسانست آگاهیم) و چون هر مردی را ببینیم می شناسیم که او حقیقه مؤمن است یا منافق و نام شیعیان ما و نام پدرانشان، نزد ما ثبت است.

خدا از ما و آنها پیمان گرفته (که ما رهبر آنها باشیم و آنها پیرو ما) بر سر هر آبی که ما وارد شویم آنها هم وارد شوند و در هر جا در آئیم در آیند (اشاره بحوض کوثر و بهشت و مقام علین دارد و یا متابعت در مقام عمل را می رساند) جز ما و ایشان کسی در کیش اسلام نیست، مائیم نجیب و رستگار و مائیم بازماندگان پیغمبران و مائیم فرزندان اوصیاء و ما در کتاب خدای عز و جل خصوصیت داریم و ما بقرآن سزاوارتریم تا مردم دیگر و ما پیغمبر نزدیک تریم تا مردم دیگر، و خدا دینش را برای ما مقرر داشته و در قرآنش فرموده (13 سوره 42) ((مقرر فرمود برای شما (ای آل محمد) از دین آنچه را که بنوح سفارش نمود (بما سفارش کرد آنچه را بنوح سفارش کرد) و آنچه را بتو وحی کردیم (ای محمد) و آنچه را بآبراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (بما آموخت و رسانید آنچه را باید بدانیم و علوم این پیغمبر آنرا بما سپرد، ما وارث پیغمبران اولوالعزم هستیم) و آن سفارش این بود که دین را بپا دارید (ای آل محمد) در آن تفرقه نیندازید (و با هم متحد باشید) گران و ناگوار است بر مشرکین (آنها که بولایت علی مشرک شدند) آنچه را بدان دعوتشان کنید (که ولایت علی است) همانا خدا (ای محمد) هدایت کند کسی را که باو رجوع کند)) یعنی کسی که ولایت علی علیه السلام را از تو بپذیرد.

2- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود، ای ابا محمد خدای عزوجل چیزی پیغمبران عطا نفرمود، جز آنکه آنرا بمحمد صلی الله علیه و آله عطا کرد و همه آنچه را پیغمبران داد، بمحمد هم عطا فرمود و آن صحفی که خدای عزوجل (19 سوره 87) فرماید ((صحف ابراهیم و موسی)) نزد ماست، عرض کردم: آن صحف همان الواحست؟ فرمود: بلی.

3- ابراهیم گوید: پدرم گفت، بامام کاظم علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، بمن بفرمائید که: آیا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وارث تمام پیغمبران است؟ فرمود: آری، عرض کردم: از زمان آدم تا بخود آنحضرت برسد؟ فرمود: خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود، جز اینکه محمد صلی الله علیه و آله از او اعلم بود،

عرض کردم: عیسی بن مریم مردگان را باذن خدا زنده می کرد، فرمود: راست گفتی و سلیمان هم نطق پرندگان را می فهمید و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بر این مراتب توانائی داشت، سپس فرمود: چون سلیمان شانه سر را حاضر نیافت و در امر او بشک افتاد، گفت: (سوره 27) «چرا شانه سر را نمی بینم مگر او غایب است؟» «(پس بر او خشمگین شد و گفت، «(او را غذایی سخت می کنم و یا سرش را می برم و یا باید دلیل روشنی آرد))» و خشم سلیمان بر شانه سر برای این بود که او سلیمان را بمحل آب راهنمایی می کرد، (موقعی که سلیمان و همراهانش بوسیله باد در هوا حرکت میکردند) خدا باین پرنده چیزی عطا کرده بود که بسلیمان عطا نفرموده بود، در صورتیکه باد و مور و انس و جن و شیاطین و سرکشان مطیع او بودند ولی او جای آبرو در زیر هوا نمیدانست و پرنده میدانست.

خدا در کتابش فرماید (سوره 29) «(و اگر قرآنی باشد که کوهها با آن حرکت کنند یا زمین بدان شکافته شود (بوسیله آن طی الارض شود) یا مردگان بدان سخنگو شوند))» ما وارث آن قرآنیم که آنچه کوهها بوسیله آن حرکت کند در آنست و بوسیله آن بکشورها مسافرت شود و مردگان بدان سخنگو شوند، ما آب را در زیر هوا تشخیص میدهیم و همانا در کتاب خدا آیاتی است که بوسیله آنها چیزی خواسته نشود جز اینکه خدا به آن اجازه دهد (هر دعائی از برکت آن آیات مستجاب شود) علاوه بر آنچه خدا برای پیغمبران گذشته اجازه فرموده است (علمی که به آنها عطا کرده است مرآت) همه اینها را خدا در قرآن برای ما مقرر فرموده است، همانا خدا میفرماید (سوره 75) «(هیچ نهفته ای در آسمانها و زمین نیست، جز اینکه در کتابی آشکار است))» و باز فرماید (سوره 29) «(آنگاه این کتاب را بکسانیکه از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم بارث دادیم))» و مائیم کسانیکه خدای عزوجل انتخابمان کرده و این کتاب را که بیان همه چیز در آنست بارثمان داده.

هر کتابی را که خدا نازل کرده نزد ائمه است و به هر لغتی که باشد آنرا میدانند

چون هشام بن حکم با بریه خدمت امام صادق آمد، بحضرت موسی بن جعفر برخوردند، هشام داستان بریه را برای آنحضرت نقل کرد، چون پایان یافت، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود: ای بریه: علمت بکتاب دینت تا چه حد است؟ گفت: آنرا میدانم فرمود: تا چه حد اطمینان داری که معنیش را بدانی؟ گفت، آنرا خوب می دانم و بسیار اطمینان دارم، سپس امام علیه السلام بخواندن انجیل شروع فرمود، بریه گفت: پنجاه سال است که من ترا یا مانند ترا میجستم، پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد وزنی هم که با او بود، ایمان آورد، سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، هشام گفتگوی میان حضرت ابوالحسن و بریه را نقل کرد، امام صادق (آیه 34 سوره 3) «(نژاد ابراهیم و عمران بعض آن از بعض دیگر است و خدا شنوا و داناست))» را قرائت فرمود بریه گفت: تورات و انجیل و کتب

پیغمبران از کجا بشما رسیده؟ فرمود: اینها از خودشان بما بارث رسیده و چنانکه آنها می خواندند ما هم می خوانیم و چنانکه آنها بیان می کردند ما هم بیان می کنیم، خدا حجتی در زمینش نمی گذارد که چیزی از او پرسند و او بگوید نمیدانم.

شرح - بریه مصغر ابراهیم است و در بعضی از نسخ کافی بریه ضبط شده است. مرحوم مجلسی در صفحه 170 ج اول مرآت العقول داستان او را از توحید صدوق بتفصیل نقل می کند که خلاصه اش اینست که:

بریه از دانشمندان بزرگ هفتاد ساله نصاری بود که بوجود او افتخار می کردند و او مدتی بود که عقیده اش نسبت بدین مسیح سست شده بود و در جستجوی دین حق بود و با بسیاری از مسلمین مباحثه کرده ولی چیزی بدست نیاورده بود او زنی خدمتگزار داشت که مطالب را با او در میان می گذاشت شیعیان او را بهشام بن حکم معرفی کردند.

روزی با جمعی از نصاری بدکان هشام رفت که عده ئی نزد او قرآن می آموختند، بهشام گفت: با همه متکلمین اسلام مباحثه کردم و چیزی دست گیرم نشد، آمده ام که با تو مناظره کنم، هشام خندید و گفت: اگر از من معجزات مسیح می خواهی، ندارم. سپس سؤالاتی درباره اسلام از هشام کرد و جواب کافی شنید، آنگاه هشام از او سؤالاتی درباره نصرانیت نمود و او نتوانست جواب گوید، خودش شرمسار و اطرافیانش پشیمان شدند که با آمدن او متفرق گشتند.

چون بریه بخانه آمد و داستان را برای زن خدمتگزارش نقل کرد، او گفت: اگر طالب حقی اندوهگین باش و هر کجا حق را دیدی بپذیر و لجبازی را کنار گذار، بریه سخن او را پذیرفت و روز دیگر نزد هشام آمد و گفت: تو معلم و پیشوایی هم داری؟ گفت آری. بریه شرح حال خواست، هشام اندکی درباره نژاد و عصمت و سخاوت و شجاعت حضرت صادق توضیح داد و سپس گفت: ای بریه خدا هر حجتی را که بر مردم دوران اول نصب فرموده برای مردم دوران وسط و اخیر هم اقامه کرده است و هیچگاه حجت خدا و دین و سنت از میان نرود، بریه گفت: سخن بسیار درستی است، سپس با هشام و زن خدمتگزار عازم مدینه و تشریف خدمت امام صادق علیه السلام شدند، چنانکه ذکر شد.

2- مفضل بن عمر گوید: ما در خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و می خواستیم اجازه تشریف خدمتش گیریم، شنیدم حضرت سخنی میگوید که عربی نیست و خیال کردیم بلغت سریانی ست، سپس آنحضرت گریه کرد و ما هم از گریه او بگریه در آمدیم، آنگاه غلامش بیرون آمد و بما اجازه داد، ما خدمتش رسیدیم، من عرض کردم: اصلحک الله ما آمدیم که از شما اجازه ورود گیریم، شنیدیم بلغتی که عربی نیست و بخیال ما سریانی بود، سخن می گفتید، سپس شما گریه کردید و ما هم از گریه شما بگریه در آمدیم.

فرمود: آری بیاد الیاس پیغمبر افتادم که از عباد پیغمبران بنی اسرائیل بود و دعائی که او در سجده می خواند، می خواندم، سپس آن دعا را بلغت سریانی پشت سر هم می خواند که بخدا من هیچ کشیش و جاثلیقی را شیوا؛ تت لهجه تر از او ندیده بودم و بعد آنرا برای ما عبری ترجمه کرد و فرمود: او در سجودش می گفت:

خدایا ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه روزهای آتشبار بخاطر تو تشنگی کشیدم؟!؟ ترا بینم که مرا عذاب کنی، در صورتیکه رخسارم را برای تو روی خاک مالیدم؟!؟ ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه از گناهان بخاطر تو دوری گزیدم؟!؟ ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه برای تو شب زنده داری کردم؟!؟ پس خدا باو وحی کرد: سرت را بردار که ترا عذاب نمی کنم الیاس گفت: اگر فرمودی عنایت نمی کنم و سپس عذابم کردی چه می شود! مگر نه اینستکه من بنده تو و تو پروردگار منی! باز خدا باو وحی کرد سرت را بردار که من ترا عذاب نمی کنم و چون وعده ای دادم به آن وفا می کنم (وعده من مشروط و مفید نیست که تو ترس از عاقبت و نبودن شرط داری بلکه وعده مطلق است مرات -).

شرح :

دانشمندان نصاری بدین ترتیب درجه بندی می شوند: پاپ، کاردینال، اسقف اعظم، اسقف، کشیش.

همه قرآن را غیر ائمه جمع نکرده و تنها ایشان همه آنرا میدانند

1- و فرمود: جز او صیاء پیغمبر کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست.

2- سلمه گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: از جمله علموی که بما داده شده، علم تفسیر و احکام قرآن و علم تغییر زمان و حوادث آنست (مسائل روز و مقتضیات زمان) هرگاه خدا نسبت بمردمی خیری خواهد به آنها بشنواند و اگر بکسی که حاضر بشنیدن نیست بشنواند پشت می کند و رو می گرداند، مثل اینکه نشنیده است، سپس اندکی سکوت نمود و بعد فرمود: اگر راز نگهداران یا مورد اطمینانی را می دیدم می گفتم و خداست که همه از او کمک خواهند.

3- امام صادق علیه السلام می فرمود: بخدا که من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می دانم، ((چنانکه گوئی در کف دست منست)) در قرآنست خبر آسمان و خبر زمین و خبر گذشته و خبر آینده، خدای عزوجل فرماید: ((بیان هر چیز در آنست)).

4- ابن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه (40 سوره 27) ((کسی که دانشی بکتاب داشت (آصف بن برخیا بقول مشهور) گفت من آن تخت را نزد تو آورم، پیش از آنکه چشمت را بهم زنی)) آنگاه انگشتانش را باز کرد و بر سینه اش گذاشت و سپس فرمود: بخدا که همه علم کتاب نزد ماست (ولی آصف اندکی از آنرا میدانست و از برکت همان مقدار بود که توانست تخت بلقیس را در چشم زدن نزد سلیمان حاضر کند و خدایتعالی این داستان را در سوره نمل بیان می کند).

برید بن معاویه گوید بامام باقر آیه شریفه (43 سوره 13) ((بگو خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، برای گواهی میان من و شما کافی است)) را عرض کردم، فرمود: خدا ما را قصد کرده و علی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اول ما و افضل ما و بهتر ما خاندانست (یعنی ای کفار قریش اگر در رسالت من شک و تردید دارید، حقیقت مرا همان بس که گواہانی چون خدا و جانشینانم دارم، گواهی خدا این است که مرا تنهائی در میان شما مردم خونخوار مبعوث کرده و حفظ می کند و نصرت می دهد و کلامی چون قرآن بر من نازل کرده و از خطا و لغزشم ننگه میدارد و گواهی جانشینانم به برتری علم و صفات و کمال آنهاست بر تمام مردم و باینکه یگانه مردی مانند علی گوید: من یکی از بندگان محمدم (صلی الله علیه و آله و سلم).

آنچه از اسم اعظم خدا بائمه عطا شده است

1- امام باقر علیه السلام فرمود: اسم خدا هفتاد و سه حرفست و تنها یک حرف آن نزد آصف بود، آصف آن یک حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس در هم نوردید تا او تخت را بدست گرفت، سپس زمین بحالت اول باز گشت، و این عمل در کمتر از یک چشم بهم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و یک حرف هم نزد خداست که آنرا در علم غیب برای خود مخصوص ساخته و لاحول و لاقوه الا بالله العظیم.

2- حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام می فرماید: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرفست، آصف یک حرف را داشت. و چون بزبان آورد، زمین میان او و شهر سبا شکافته شد، او تخت بلقیس را بدست گرفت و به سلیمان رسانید، سپس زمین گشاده گشت و این عمل در کمتر از چشم بهم زدنی انجام شد و نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم است و یک حرف نزد خداست که در علم غیب بخود اختصاص داده است.

آیاتی که از پیغمبران نزد ائمه علیه السلام است

1- امام صادق علیه السلام می فرمود، الواح موسی علیه السلام و عصای او نزد ماست و ما وارث پیغمبرانم.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: شبی بعد از نماز عشا امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت و می فرمود همه همه همهمه (صدای مخصوصی است که در سینه بگردد و گرفتگی داشته باشد) و شب تاریک است، امام بر شما در آمده است، پیراهن آدم را پوشیده و انگشتر سلمیان و عصای موسی علیهم السلام را در دست دارد.

اسلحه و متاعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ائمه است

سعید سمان گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب بر آنحضرت وارد شدند و گفتند: آیا در میان شما امامی که اطاعتش واجب باشد هست؟ (و مقصودشان اثبات امامت زیدبن علی بن الحسین علیهما السلام بود) فرمود: نه (امامیکه مقصود شماست در میان ما نیست) آندو نفر گفتند: مردمان

موتقی بما خبر دادند که شما به آن فتوی دهی و اعتراف کنی و عقیده داری و آن خبر دهندگان فلان و فلان هستند که نام می بریم و ایشان دارای تقوی و کوشش در عبادتند و دروغ نگویند، امام صادق علیه السلام در غضب شد و فرمود: من به آنها چنین دستوری نداده ام، چون آندو نفر آثار غضب چهره امام دیدند، بیرون رفتند.

حضرت بمن فرمود: ایندو نفر را می شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیه می باشند و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است، فرمود: خدای لعنتشان کند، دروغ می گویند. بخدا که عبدالله بن حسن آنرا ندیده نه با یک چشم و نه با دو چشمش و پدرش هم آنرا ندیده، جز اینکه ممکن است آنرا نزد علی بن حسین دیده باشد، اگر راست می گویند، چه علامتی در دسته آنست؟ و چه نشانه و اثری در لبه تیغ آنست؟ همانا شمشیر صلی الله علیه و آله نزد من است همانا پرچم و جوشن و زره و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است، اگر راست می گویند، در زره پیغمبر صلی الله علیه و آله چه علامتی است؟ همانا پرچم ظفر بخش پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است، همانا الواح موسی و عصای او نزد من است، همانا انگشتر سلیمان بن داود، نزد منست و طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می داد، نزد منست، همانا اسمی که نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و چون (در جبهه جنگ) آنرا میان مسلمانان و کفار می گذاشت، چوبه تیری از کفار به مسلمین نمی رسید نزد من است و من آنرا می دانم همانا آنچه را فرشتگان (از اسلحه برای پیغمبران سابق) آورده اند نزد من است و داستان سلاح در خاندان ما همان داستان تابوتست در بنی اسرائیل بر در هر خاندانیکه تابوت پیدا می شد، نشانه اعطاء نبوت بود و سلاح بهر کس از ما خانواده رسد امامت باو داده می شود، همانا پدرم زره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را پوشیده و دامنش اندکی بزمین می کشید و من آنرا پوشیدم همچنان بود (گاهی بزمین می کشید و گاهی نمی کشید و اختلاف محسوسی نداشت) و قائم ما کسی است که چون آنرا پوشید باندازه قامتش باشد انشاءالله.

توضیح مرحوم مجلسی فرماید: تابوت صندوقی بود برای تورات از چوب شمشاد و طلا کاری شده بحجم سه ذراع در دو زاع، چون موسی بجنگی می رفت، تابوت را در که ملائکه خداوند حمل می نمودند لشکر می بردند تا لشکریان آرامش دل یابند و فرار نکنند.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان کالای خویش شمشیری و زرهی و نیزه ئی و زینی و استر شهبائی داشت که در ترکه او بود و همه بعلی بن ابی طالب بارث رسید (یعنی چون این اسلحه نشانه امامت و جانشینی آن حضرت بود، باو منتقل شد و اینها مانند دین و وصیت از ترکه خارج است).

3- احمد بن ابی عبدالله گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) پرسیدم که ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا آمد؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام آنرا از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود و آن نزد من است.

4- حمران گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم درباره آنچه مردم گویند که نامه مهر شده ئی بام سلمه داده شد، امام علیه السلام فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت. علمش و سلاحش و هر چه نزد او بود (از نشانه های امامت) به علی بارث رسید، سپس بحسن و پس از او بحسین علیهما السلام رسید و چون نگران شدیم که گرفتار شویم (و در داستان کربلا آن اسلحه بدست دشمن افتد) حسین علیه السلام آنرا بام سلمه سپرد. سپس علی بن الحسین علیهما السلام آنرا باز گرفت، من عرض کردم: آری چنین است، سپس به پدرت رسید و پس از وی بشما رسید؟ فرمود: بلی.

5- عمر بن ابان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم راجع به آنچه مردم می گویند که نامه مهر شده ئی بام سلمه داده شد، امام فرمود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت، علمش و سلاحش و آنچه از میراث انبیاء داشت، به علیه السلام بارث رسید، سپس بحسن و پس از او بحسین علیهما السلام رسید، عرض کردم: سپس به علی بن حسین و پس از او پسرش و سپس بشما رسید؟ فرمود: آری.

در شان انا انزلناه فی ليله القدر و تفسیر آن

1- امام جواد علیه السلام فرماید: امام صادق علیه السلام فرمود: در آن میان که پدرم طواف کعبه می نمود، مردی نقاب زده ناگهانی پیدا شد و هفت شوط او را قطع کرد و او را بخانه کنار صفا آورد و دنبال من هم فرستاد تا سه نفر شدیم، آن مرد بمن گفت خوش آمدی پسر پیغمبر! سپس دستان را بر سرم نهاد و گفت: خیر و برکت خدا بر تو باد ای امین خدا پس از پدرانش! (سپس متوجه پدرم شد و گفت) ای ابا جعفر! اگر می خواهی توبه من خبر ده و اگر می خواهی من به تو خبر دهم، می خواهی از من بپرس یا من از تو بپرسم، می خواهی تو مرا تصدیق کن یا من تو را تصدیق کنم، پدرم فرمود: همه اینها را می خواهم (و با هیچیک مخالف نیستم) آنمرد گفت: پس مبدا که در جواب سؤال من زیانت چیزی گوید که در دلت چیز دیگر باشد، فرمود: این کار را کسی می کند که در دلش دو علم مختلف باشد و خدای عزوجل از علمی که در آن اختلاف باشد امتناع دارد (پس علم ما هم که از علم خدا سرچشمه می گیرد اختلاف ندارد).

آنمرد گفت: سؤال من همین بود که شما یک سرش را گفתי، بمن خبر دهید: این علمیکه در آن اختلاف نیست، چه کسی آن را می داند، پدرم فرمود: اما تمام این علم نزد خدای جل ذکراه می باشد و اما آنچه برای بندگان لازمست، نزد اوصیاء است، آنمرد نقابش را باز کرد و راست نشست و چهره اش شکفته شد و گفت: من همین را می خواستم و برای همین آمدم.

بعقیده شما علمیکه اختلافی در آن نیست نزد اوصیاء است، اکنون بفرمائید: چگونه آنرا میدانند و بدست میآورند؟ فرمود: همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانست (یعنی همه بالهام و وحی خدا میدانند) جز اینکه ایشان آنچه را پیغمبر می دید نمی بینند، زیرا او پیغمبر بود و ایشان محدثند و پیغمبر (در معراجهای

خود) بر خدای عزوجل وارد می شد و وحی را می شنید و ایشان نمی شنوند، آنمرد گفت: راست گفתי پسر پیغمبر، اکنون مسأله مشکلی از شما میپرسم!

بفرمائید که این علم بدون اختلاف، چرا همیشه آشکار نشود، چنانچه با پیغمبر آشکار میگشت (چرا اوصیاء گاهی تقیه میکنند و واقع را بی پرده نمی گویند چنانچه پیغمبر می گفت) پدرم خندید و فرمود: خدای عزوجل نخواست که بر علم او اطلاع پیدا کند مگر کسیکه در ایمان بخدا امتحانش را داده باشد، چنانکه خدا برسولش حکم فرموده بود که بر آزار قومش صبر کند و جز بفرمان خدا با ایشان مبارزه نکند، پیغمبر چه اندازه پنهانی دعوت کرد تا باو دستور رسید (94 سوره 15) ((آنچه را مأموریت داری آشکار کن و از مشرکین روی برگردان)) (پس پیغمبر هم مانند اوصیاء گاهی علمش را آشکار نمیکرد).

بخدا سوگند، اگر پیغمبر پیش از این دستور هم دعوتش را آشکار میکرد در امان بود ولی نظر او اطاعت امت بود و از مخالفتشان بیم داشت که از دعوت آشکار باز ایستاد.

دل میخواست با چشمت مهدی این امت (امام دوازدهم) را میدیدی در حالیکه فرشتگان، ارواح کفار مرده را با شمشیر آل داود بین زمین و آسمان، عذاب میکنند و ارواح زندگان مانند ایشانرا (که در زمین هستند) به آنها ملحق می نمایند.

آنمرد شمشیری بر آورد و گفت: هان ای شمشیر از همان شمشیرها است، پدرم فرمود: آری بحق خدائیکه محمد را بر بشر برگزید، آنمرد نقابش را کنار زد و گفت: من الیاسم، اینکه از وضع شما پرسیدم بخاطر بی اطلاعی نبود، بلکه میخواستم این حدیث، موجب قوت اصحاب شما باشد و بشما خبر خواهم داد آیه ئی را که خود میدانید و اصحاب شما اگر به آن آیه احتجاج کنند، پیروز شوند.

پدرم فرمود: اگر میخواهی من آن آیه را بتو بگویم؟ گفت: میخواهم، فرمود: شیعیان ما اگر بمخالفین ما (اهل سنت) بگویند: خدای عزوجل پیغمبرش می فرماید: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم تا آخر سوره (که معنی آیات اینست: تو چه دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است، در شب قدر فرشتگان و جبرئیل باجازه پروردگار خود، برای هر مطلبی نازل شوند و تا دمیدن صبح آنچه نازل میشود سلام است (برای هر مطلب سلامتی نا سپیده دم نازل شوند).

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی میدانست که در آنشب نداند و در غیر آنشب هم جبرئیل علیه السلام برای او نیاورد؟ (یعنی آیا پیغمبر علمی از غیر طریق وحی هم داشت؟) مخالفین خواهند گفت: نه، به آنها بگو: آیا آنچه را پیغمبر میدانست، جایگزینی برای اظهارش داشت؟ (یعنی چاره جوئی داشت که دعوتش را تبلیغ نکند؟) خواهند گفت: نه، به آنها بگو: آیا در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله از علم خدای عز ذکره اظهار میکند

(و بمردم میگوید،) اختلافی هست؟ اگر گویند: نه، بایشان بگو: پس کسیکه بر مسند حکم خدا نشسته و در حکمش اختلاف مییابد (مانند اجتهادات متناقض اهل سنت) آیا مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده است؟ خواهند گفت: آری، و اگر بگویند: نه، سخن اول خود را باطل کرده اند (که گفتند: علم پیغمبر تنها از طریق وحی و مأخوذ از علم بی اختلاف خداست).

سپس به آنها این آیه را تذکر بده (7 سوره 3) ((تأویل قرآن را جز خدا و راسخین در علم نمی دانند)) اگر بگویند: او کیست؟ بگو: پیغمبر صلی الله علیه و آله دارای این علم بود، ولی آیا پیغمبر علم خود را تبلیغ کرد یا نه؟ اگر بگویند: تبلیغ کرد، بگو: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله که وفات کرد، جانشین پس از او، آن علم بی اختلاف را میدانست؟ اگر بگویند: نه، بگو: جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله (مثل خود پیغمبر از جانب خدا) مؤید است و نیز پیغمبر جانشین خود نکند، جز کسی را که بحکم او حکم کند و در همه چیز مانند او باشد، جز منصب نبوت و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله (مثل خود پیغمبر از جانب خدا) مؤید است و نیز پیغمبر جانشین خود نکند، جز کسی را که بحکم او حکم کند و در همه چیز مانند او باشد، جز منصب نبوت و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را جانشین علم خود معین نکند، کسانی را که در پشت پدراند و پس از او بدنیا می آیند ضایع کرده (و بدون رهبر دینی گذاشته) است. (پس از تمهید این مقدمات، چنین نتیجه می گیریم که جانشین پیغمبر باید مثل خود او عالم بتأویل قرآن و مصون از خطا و اشتباه بوده، اختلاف در حکم و فتوی نداشتند باشد و مؤید از طرف خدا باشد.

اگر به تو بگویند: علم پیغمبر تنها از قرآن بود (و از راه دیگری در شب قدر برایش علمی پیدا نمی شد) تو به آنها بگو: (همان قرآن در سوره 44 فرماید) ((حم قسم باین کتاب روشن که ما آنرا در شبی مبارک نازل کرده ایم، ما بیم دهنده ایم (سپس می فرماید: در آنشب هر امر محکم و درستی فیصل داده شود، فرمانیست از جانب ما، همانا ما فرستنده رسولانیم)))) این آیه دلالت دارد که علم پیغمبر و جانشینانش در شبهای قدر زیاد می شود، زیرا فیصل دادن هر امر محکم به آنها ابلاغ می شود) اگر بتو بگویند: خدای عزوجل این امر را جز بسوی پیغمبر نفرستد، تو بگو: آیا این امر محکم که فیصل داده می شود و بتوسط فرشتگان و جبرئیل فرود می آید آنها از آسمانی نزول کنند یا از آسمان به زمین؟ اگر گویند: تنها از آسمانی نزول کنند، (درست نیست) زیرا در آسمان کسی نیست که از اطاعت بمعصیت گراید (و فیصل دادن در مورد گناه و طغیان و اختلافست) و اگر بگویند: از آسمان بزمین آیند و اهل زمین بفیصل دادن احتیاج زیادی دارند، تو بگو: پس ایشان چاره ئی جز این دارند که سید و بزرگتری داشته باشند و نزدش محاکمه کنند؟

اگر گویند: خلیفه وقت حاکم ایشانست، تو بگو (256 بقره) ((خدا سرپرست کسانی است که که ایمان آوردند، ایشان را از تاریکیها بسوی نور برد تا آنجا که فرماید - در دوزخ جاودانند)) بجانم قسم که در زمین و آسمان،

سرپرستی از طرف خدای عز ذکرة نیست، جز اینکه مؤید است و کسیکه تأیید شود خطا نکند و در روی زمین دشمنی برای خدا نباشد، جز اینکه بی یاور باشد و هر که بی یاور باشد، بحق نرسد همچنانکه لازمست از آسمان برای مردم زمین فرمان و قانون نازل شود، لازمست حاکمی هم باشد.

اگر گویند: آن حاکم را نمی شناسم، به آنها بگو. هر چه خواهید بگویید، خدای عزوجل نخواستہ است که بندگان را بعد از محمد صلی الله علیه و آله بدون حجت گذارد.

امام صادق علیه السلام فرماید: الیاس ایستاد و گفت: ای پسر پیغمبر در اینجا موضوعی است مشکل، بمن بفرمائید: اگر آنها گویند حجت خدا تنها قرآنست، (چه باید گفت؟) فرمود: آنگاه من به آنها می گویم: قرآن زبان ندارد که امر و نهی کند ولی قرآن اهلی دارد که آنها امر و نهی می کنند (و جزئیات و مصادیق کلی قرآن را تفسیر و تعیین می کنند) و نیز می گویم: گاهی برای بعضی از اهل زمین، بلا و فتنه ئی پیش آمد کند که در سنت پیغمبر و حکم مورد اجماع امت وجود نداشته باشد و در قرآن هم نباشد، برای علم خدا روا نیست که چنین فتنه ئی در زمین پیدا شود و در محکمه عدالت او کسیکه آن فتنه را رد کند و بگرفتاران فرج بخشد، وجود نداشته باشد.

الیاس گفت: در اینجا شما پیروز می شوید ای پسر پیغمبر! گواهی دهم که هر بلا و معصیتی که در زمین به مخلوق رسد، یا نسبت به جان ایشان در موضوع دین یا غیر دین، پیش آمد کند، خدای عز ذکرة می داند و قرآن را راهنمای آنها قرار داده است، سپس گفت: ای پسر پیغمبر! می دانی که قرآن دلیل چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آری کلیات حدود خدا در قرآنست و تفسیر آنها نزد حاکم (حجت معصوم خدا) است.

الیاس گفت: خدا امتناع دارد که بنده ای بمصیبتی نسبت بدین یا جان و یا مالش گرفتار شود و در روی زمین حاکمیکه نسبت به آن مصیبت بدرستی قضاوت کند، وجود نداشته باشد. آنمرد (الیاس) گفت: در این موضوع شما بکمک برهان پیروزی دارید، مگر اینکه دشمن شما دروغی بخدا ببندد و گوید: برای خدای جل ذکرة حجتی نیست:

بمن خبر دهید از تفسیر (20 سوره 57) ((تا برای آنچه از دستتان رفته غم مخورید)) (امام باقر علیه السلام فرمود: این از مختصات علی است) ((و نسبت به آنچه بدستتان آمده شادی نکنید)) دربارہ ابی فلان و یاران اوست که یکی در جلو و یکی دنبالت ((برای آنچه از دستتان رفته غم مخورید)) مخصوص علی علیه السلام است و برای آنچه بدستتان آمده شادی نکنید، راجع بفتنه ایست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد، آنمرد (الیاس) گفت: گواهی دهم که شما دارندگان همان حکمی هستید که در آن اختلاف نیست، سپس آنمرد برخاست و رفت و من او را ندیدم.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: در آنمیان که پدرم نشسته بود و افرادی هم نزد او بودند، ناگهان او را خنده ئی گرفت که دو چشمش پر از اشک شد، سپس فرمود: میدانید چه مرا بخنده آورد؟ گفتند: نه، فرمود: ابن عباس معتقد است که از جمله کسانی که (30 سوره 41) ((گفته اند: پروردگار ما خداست و سپس استقامت کردند - دنباله آیه: - فرشتگان برایشان نازل شوند که بیم مدارید و غم مخورید)) من باو گفتم: ابن عباس! تو فرشتگان را دیده ئی که دوستی خود را نسبت بتو در دنیا و آخرت و ایمنی ترا از بیم و اندوه خبر دهند؟! ابن عباس گفت: خدای تبارک و تعالی فرماید: (10 سوره 49) ((همانا مؤمنین برادر یکدیگرند)) پس تمام امت در این حکم شریکند (یعنی همچنانکه من فرشتگان را ندیده ام، سایر مؤمنین با استقامت هم ندیده اند).

امام علیه السلام فرماید: من خندیدم (شاید جهت خنده حضرت اینستکه: مقصود از استقامت در آیه، استقامت بر حق است در هر گفتار و کردار و آن ملازم با عصمت و مختص بائمه علیهم السلام است و ابن عباس گمان میکند که هر گونه استقامت و هر مومنی را شامل می شود) و باو گفتم: راست گفتی (مؤمنین برادر یکدیگرند) ولی ابن عباس! ترا بخدا آیا در حکم خدای جل ذکره اختلافی هست؟ گفت: نه، گفتم: رأی تو چیست درباره مردیکه با شمشیر انگشتان دست مردی را بیندازد و فرار کند و مرد دیگری بیاید و کف دست او را قطع کند، اگر تو قاضی باشی و او را نزد تو آورند، چه خواهی کرد؟ گفت: بکسی که کف دست را بریده میگویم: باید دیه کف دست او را بدهی و بدست بریده میگویم با او بهر چه خواهی مصالحه کن و او را نزد دو عادل میفرستم (تا دیه کف او را معین کنند).

من گفتم: در حکم خدای عز ذکره اختلاف پیدا شد (زیرا اول گفتی مصالحه کنند و سپس گفتی نزد دو عادل میفرستم) و سخن اولت را باطل کردی (که گفتی در حکم خدا اختلاف نیست) خدای عز ذکره هرگز نخواسته که موضوعی راجع بحدود در میان خلقش پیدا شود و تفسیر و حکمش در زمین نباشد، درست کسی که کف را بریده قطع کن و دیه انگشتان را باو برگردان (وسائل ج 3 ص 481 این حدیث را با سه طریق ذکر نموده و طبق آن فتوی داده است و مجلسی ره گوید: بیشتر اصحاب ما باین حدیث عمل کرده اند مرآت ص 179) حکم خدا در شبی که بر امتش نازل کرده است، (شب قدر) چنین است. اگر تو بعد از آنکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ای آنرا انکار کنی، خدایت بدوزخ فرستد، همچنانکه چشمت را کور کرد، روزیکه علی بن ابیطالب را انکار کردی. ابن عباس گفت: بهمان جهت چشمم کور شد (؟) امام علیه السلام فرمود: تو از کجا این را دانستی؟ بخدا که چشم او جز از ضربه پر فرشته کور نشد، سپس خندیدیم و او را در آنروز بواسطه سستی عقلش رها کردم.

سپس او را دیدم و گفتم: ابن عباس! تو هیچگاه مثل دیروز راست نگفتی، علی بن ابیطالب علیه السلام به تو فرمود: شب قدر در هر سالی هست و امر آن سال (حکم خدا و مقدر بندگان) در آن شب نازل می شود و برای آن امر (که نازل می شود) و یانی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین شده است. تو گفتی: آنها چه کسانیند؟ علی علیه السلام فرمود: من و یازده نفر امامان محدث از صلب من می باشیم، تو گفتی: من عقیده ندارم که شب قدر جز با پیغمبر باشد (یعنی پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله امر خدا در شب قدر بر کسی نازل نشود) آنگاه فرشته ای که با او سخن می گفت، مجسم شد و گفت: ابن عباس! دروغ گفتی، من با دو چشمم فرشته ای را که با علی علیه السلام سخن می گفت، دیده ام ولی علی علیه السلام فرشته را با چشمش ندیده بلکه با قلبش دریافته (و آواز او) در گوشش قرار گرفته سپس با پر خود بتوزد که کور گشتی.

ابن عباس گفت: در هر چه ما با یگدیگر اختلاف کنیم، حکمش با خداست. امام علیه السلام فرماید: من گفتم مگر خدا در هیچیک از احکامش، دو گونه حکم می کند؟ (در حکم خدا اختلاف پیدا می شود؟) گفت: نه فرمود: همینجاست که هلاک شدی و هلاک کردی (یعنی چون علم بدون اختلاف که فقط بواقع و حقیقت ناظر است و متصل بوحی الهی است، تنها نزد ماست که جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشیم و علمومی که در دست مردمست، همه متناقض و مختلف است، اگر تو هم به علم خویش متکی شود، خودت هلاک گشته و دیگران را هلاک کرده ای).

توضیح علامه مجلسی (ره) گوید: مناظره بین امام باقر علیه السلام و ابن عباس لابد در زمان کودکی امام و حیات پدرش زین العابدین علیهما السلام بوده است، زیرا تولد امام باقر علیه السلام در سال 57 هجری بوده و وفات ابن عباس در سال 68 و وفات امام چهارم در سال 95 بوده است، و اما راجع بشب قدر میان امامیه خلاقی نیست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا انقراض دنیا شب قدر و فضیلتش باقی ست و در شب قدر هر سال ملائکه و روح نازل می شوند و بیشتر و عامه هم چنین معتقدند.

3- امام محمد تقی علیه السلام فرماید: خدای عزوجل راجع بشب قدر فرموده است (4 سوره 44) ((در آنشب هر امر محکمی فیضل داده شود)) خدا می فرماید: هر امر محکمی از آسمان نازل می شود و محکم دو چیز نیست، بلکه تنها یک چیز است، پس هر که حکم بی اختلاف کند، حکمش حکم خدای عزوجل است و هر که حکمی کند که در آن اختلافی باشد و خود را مصیب داند، بحکم طاغوت (باطل) حکم کرده است.

همانا سال بسال در شب قدر تفسیر و بیان کارها بر ولی امر (امام زمان) نازل می شود، در آن شب امام علیه السلام درباره کار خودش چنین دستور می گیرد و راجع بکار مردم هم بچنین و چنان مأمور می شود، و نیز برای ولی امر غیر از شب قدر هم در هر روزیکه خدای عزوجل صلاح داند، مانند آنشب امر مخصوص و پوشیده و شگفت در گنجینه پدید میآید، سپس قرائت فرمود: (آیه 27 سوره 31) را ((اگر همه درختانی

که در زمین هست قلم باشد، و دریا و هفت دریای دیگر بکمک او مرکب شود، کلمات خدا تمام نشود، زیرا که خدا نیرومند و فرزانه است)))

4- علی علیه السلام غالباً می فرمود که: هرگاه تیمی و عدوی (ابوبکر و عمر) خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و آنحضرت سوره ((انا انزلناه)) را با خشوع و گریه تلاوت می فرمود، می گفتند: چقدر در این سوره دلت می سوزد، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: برای آنچه چشمم (فرشتگان را در شب قدر) دیده و دلم (به آن امر محکم را در آنشب) فهمیده و نیز برای آنچه دل این شخص (علی علیه السلام) پس از من در می یابد آن ها می گفتند: مگر شما چه دیده ئی و او چه می بیند؟ حضرت برای آنها روی خاک می نوشت ((تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر)) سپس می فرمود: پس از اینکه خدای عزوجل فرماید ((هر امری)) دیگر چیزی باقی می ماند؟ می گفتند: نه، می فرمود می دانید آنکه هر امری بر او نازل می شود کیست؟ می گفتند: تو هستی ای رسول خدا، می فرمود: آری، اما شب قدر بعد از من هم می باشد؟ می گفتند آری، می فرمود: در شبهای قدر پس از من هم آن امر نازل می شود؟ می گفتند: آری. می فرمود: به چه کسی نازل می شود؟ می گفتند: نمی دانیم، پیغمبر دست بر سر من می گذاشت و می فرمود: اگر نمی دانید، بدانید، آنشخص پس از من این مرد است، سپس آندو نفر شب قدر را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شناختند، بواسطه هراس سختی که در دل آنها میافتاد.

5- امام محمد تقی علیه السلام فرمود: ای گروه شیعه: با سوره ((انا انزلناه)) (با اهل سنت) مخاصمه و مباحثه کنید تا پیروز شوید، به خدا که آن سوره پس از پیغمبر حجت خدای تبارک و تعالی است بر مردم و آن سوره سرور دین شماسست (بزرگترین دلیل مذهب شماسست) و نهایت دانش ماست (زیرا کاشف از شب قدر است و در آنشب مکنونات علمی برای ما هویدا می گردد) ای گروه شیعه با آیات ((حم و الكتاب المبين انا انزلناه فی ليله مبارکه انا کنا منذرین)) مخاصمه کنید، زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله.

ای گروه شیعه! خدای تبارک و تعالی می فرماید: (22 سوره 35) ((هیچ امتی نیست مگر آنکه بیم رسانی در میان آنها بوده است)) شخصی گفت: ای ابا جعفر بیم رسان امت، محمد صلی الله علیه و آله است فرمود: درست گفתי ولی آیا پیغمبر در زمان حیاتش چاره ئی از فرستادن نمایندگان در اطراف زمین داشت؟ (یعنی می توانست آنها را نفرستد) گفت: نه: امام فرمود: بمن بگو مگر فرستاده پیغمبر بیم رسان او نیست چنانکه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده خدای عزوجل و بیم رسان او بود؟ گفت: چرا، فرمود: پس همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله برای پس از مرگ خود هم فرستاده و بیم رسان دارد، اگر بگوئی ندارد، لازم آید که پیغمبر آنهائی را که در صلب مردان امتش بودند، ضایع کرده (و بدون رهبر گذاشته) باشد.

آنمرد گفت: مگر قرآن برای آنها کافی نیست؟ فرمود: چرا در صورتیکه مفسری برای قرآن داشته باشند، گفت: مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن را تفسیر نفرموده است؟ فرمود: چرا تنها برای یک مرد تفسیر کرد و شأن آن مرد را که علی بن ابیطالب است بامت خود گفت.

مرد سائل گفت، ای ابا جعفر، این مطلبی است خصوصی که عامه از مردم زیر بار آن نروند، فرمود خدا حتما می خواهد که در نهان پرستش شود تا برسد هنگام و زمانی که دیش آشکار شود، همچنانکه (سالهای اول بعثت) پیغمبر صلی الله علیه و آله با خدیجه در نهان پرستش خدا می کرد تا زمانی که مأمور باعلان گشت.

مرد سائل گفت: آیا صاحب این دین باید آنرا نهان کند؟ فرمود: مگر علی ابیطالب علیه السلام از روزی که یا؛ نرسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد آنرا نهان نکرد تا زمانی که امرش ظاهر گشت؟ کار ما نیز همچنین است تا نوشته خدا مدتش برسد (و هنگام ظهور امام زمان علیه السلام و آشکار شدن دین فرارسد).

اثمه تمام علومیکه بملائکه و پیغمبران و رسولان رسیده است میدانند

1- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی را دو گونه علم است: 1- علمی که ملائکه و پیغمبران و رسولانش را به آن آگاه ساخته، پس آنچه ملائکه و رسولان و پیغمبرانش را به آن آگاه ساخته ما هم میدانیم. 2- علمی که بخودش اختصاص داده و هرگاه در موضوعی از آن علم بدا حاصل شود، ما را آگاه سازد و بر امامان پیش از ما هم عرضه شود.

2- و فرمود: خدای عزوجل را دو گونه علم است: 1- علمی که نزد خود اوست و هیچکس از مخلوقش را از آن آگاه نساخته است 2- علمی که بسوی ملائکه و رسولانش افکنده، آنچه بسوی ملائکه و رسولانش افکنده، بما رسیده است.

3- ضریس گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل را دو گونه علم است:

1- علم بذل شده 2- علم نگهداری شده. اما نسبت بعلم بذل شده، هر چه ملائکه و رسولان دانند، ما هم میدانیم و اما علم نگهداری شده آنست که نزد خدای در اصل کتاب (لوح محفوظ) است که چون از آن در آید نفوذ کند (و بدیگران رسد، چنانچه در حدیث 652 گفته شد).

4- و فرمود خدای عزوجل را دو گونه علم است: 1- علمی که جز خود او نداند. 2- علمی که بملائکه و رسولانش آموخته است، آنچه بملائکه و رسولانش علیه السلام آموخته است ما میدانیم.

1- معمر بن خلاد گوید: مردی از اهل فارس بحضرت ابوالحسن علیه السلام: عرض کرد: شما علم غیب میدانید؟ امام فرمود، حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: چون علم الهی برای ما گشوده شود بدانیم و چون از ما گرفته شود ندانیم، علم راز خدای عزوجل است که آنرا با جبرئیل علیه السلام در میان گذارد و جبرئیل آنرا بمحمد صلی الله علیه و آله برآورد و محمد بهر که خواهد (از امامان علیه السلام) برآورد.

2- سید صیرفی گوید: شنیدم که حرمان بن اعین از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (سوره 6) ((خدا ایجاد کننده آسمانها و زمین است)) می پرسید: امام فرمود: خدای عزوجل همه چیز را با علمش ایجاد کرد، بدون آنکه نمونه قبلی داشته باشد، آسمانها و زمینها را آفرید در صورتیکه پیش از آن آسمان و زمین نبود، مگر نمی شنوی گفتار خودش را (سوره 11) ((و عرش خدا روی آب بود)) (پس اگر آسمان و زمین میبود، عرش خدا روی آنها قرار میگرفت) حرمان عرض کرد: بفرمائید معنی گفتار خدای جل ذکرة را (سوره 72) ((خدا غیب میداند و کسی را بر علم غیب خود آگاه نکند)) امام علیه السلام (دنبال آیه را) فرمود: ((مگر پیغمبری که مورد پسند او باشد)) بخدا که محمد از پسندیدگان او بود و اما اینکه فرماید: ((خدا غیب می داند)) همانا خدای عزوجل عالم است به آنچه از خلقش غایب است نسبت به آنچه در علمش تقدیر میکند و حکم می دهند پیش از آنکه آنرا بیافریند و فرشتگانش اضافه کند، ای حرمان! این علم نزد او نگهداشته است و نسبت به آن مشیت دارد، هرگاه بخواهد طبق آن حکم دهد (و آنرا بمورد اجرا گذارد) و گاهی نسبت به آن بدا حاصل شود و بمورد اجرائش نگذارد: و اما علمی که خدای عزوجل آنرا تقدیر و حکم و امضاء فرموده علميست که اولاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سپس بما رسیده است.

شرح - چنانچه در باب بدا گفتیم، علمی که در آن بدا حاصل میشود، مختص بذات خدایتعالی ست. و هیچکس از آن اطلاع ندارد. آنچه بفکر قاصر ما رسیده در ضمن مثالی بیان میکنیم تنها خدا و حجت‌های او عالمند به آنچه میگویند.

خدای متعال عمر بنده ای را پنجاه سال مقدر میکند و بتوسط پیغمبران و امامان علیهم السلام دستور می دهد که هرگاه شخصی صله رحم کند، عمرش زیاد میشود و آن بنده صله رحم میکند و عمرش بشصت سال بالا میرود، در اینجا میگوئیم اگر خدا بخواهد پیغمبر و امام اطلاع میدهد که عمر آن بنده پنجاه سال مقدر شده است ولی نسبت باینکه آن بنده صله رحم میکند و عمرش بشصت میرسد، تنها بذات احدی اختصاص دارد و دیگری از آن آگاه نیست.

اما نسبت به امری که تقدیر و امضاء شده و بد در آن حاصل نشود تغییر نیابد و پیغمبر و امامان (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاع داده می شود، مانند عمر بنده ای که پنجاه سال معین شده و او هم صله رحم نمیکند و در پنجاه سالگی می میرد.

1- سدیر گوید: من و ابوبصیر و یحییای بزاز و داود بن کثیر در مجلس نشسته بودیم که امام صادق علیه السلام با حالت خشم وارد شد، چون در مسند خویش قرار گرفت فرمود: شگفتا از مردمی که گمان میکنند ما غیب میدانیم!! کسی جز خدای عزوجل غیب نمیداند. من میخواستم فلان کنیزم را بزنم، او از من گریخت و من ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است.

سدیر گوید: چون حضرت از مجلس برخاست و بمنزلش رفت، من و ابوبصیر و مسیر، خدمتش رفتیم و عرض کردیم: قربانت گردیم، آنچه درباره کنیزت فرمودی، شنیدم و ما میدانیم که شما علم زیادی دارید و علم غیب را بشما نسبت ندهیم(؟).

فرمود: ای سدیر! مگر تو قرآن را نمیخوانی؟ عرض کردم: چرا، فرمود: در آنچه از کتاب خدای عزوجل خوانده ئی؟ این آیه (40 سوره 27) را دیده ای؟ ((مردمی که به کتاب دانشی داشت: گفت: من آنرا پیش از آنکه چشم بهم زنی نزد تو آورم)) عرض کردم: قربانت گردم، این آیه را خوانده ام. فرمود: آن مرد را شناختی و فهمیدی چه اندازه از علم کتاب نزد او بود؟ عرض کردم: شما بمن خیر دهید. فرمود: باندازه یک قطره آب نسبت بدریای اخضر (بحر محیط) عرض کردم: قربانت گردم، چه کم!! فرمود: ای سدیر! چه بسیار است آن مقداری که خدای عزوجل نسبت داده است بعلمی که اکنون بتو خبر میدهم (چه بسیار است آن مقدار برای کسیکه خدای عزوجل او را بعلمی که اکنون بتو خبر میدهم نسبت نداده است).

ای سدیر! باز در آنچه از کتاب خدای عزوجل خوانده ئی این آیه (43 سوره 13) را دیده ئی؟ ((بگو ای محمد) گواه بودن خدا و کسیکه علم کتاب نزد اوست میان من و شما بس است)) (کسیکه علم کتاب نزد اوست علی و امامان از فرزندان او می باشند چنانچه در حدیث 493 گذشت) عرض کردم: قربانت، این آیه را هم خوانده ام. فرمود: آیا کسیکه تمام علم کتاب را میداند آنگاه حضرت با دست اشاره بسینه اش نمود و فرمود: بخدا تمام علم کتاب نزد ماست، بخدا تمام علم کتاب نزد ماست.

و اما مناسبت جواب حضرت باسؤال سدیر بیکی از دو وجه است:

1- با آنکه امام علیه السلام تمام علم کتابرا میداند و علمش نسبت بعلم آصف مانند دریای محیط است نسبت بیک قطره، گاهی حکمت و مصلحت اقتضا می کند که یک امر جزئی و کوچک را مانند بودن کنیز در اطاق نداند زیرا علم آنها از طرف خدای تعالی افاضه میشود و هر چه را خدا به آنها عطا فرماید میدانند.

3- ممکن است در آن مجلس که امام علیه السلام خشمگین بود، کسانی بوده اند که باید از آنها تقیه کرد یا شیعیان ضعیف العقلی بوده اند که به امام نسبت الوهیت و خدائی می داده اند. امام علیه السلام در برابر آنها فرمود: من نمی دانم کنیزم در کدام اطاقست و منظورش این بود که از روی اسباب ظاهر و از آن نظر که من هم مانند شما بشری هستم و با قطع نظر از علم امامتم این موضوع را نمی دانم ولی اکنون که در مجلس خصوصی هستیم بشما که اصحاب خاص من هستید، می گویم: من همه علم کتاب را میدانم و معلومست که این وجه واضحتر و بهتر است، زیرا همان عوض شدن مجلس بهترین دلیل گفتار ماست، علاوه بر آنکه با اخبار دیگر هم مناسب است ما این مطلب را در حدیث بعد توضیح بیشتری می دهیم.

4- عمار ساباطی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا امام غیب میدانند؟ فرمود: نه، ولی هرگاه بخواهد چیزی را بداند خدا آنرا باو بیاموزد.

شرح - علم غیب طبق تقسیمکه مناسب این مقامست بر سه قسمت:

اول- علم غیبی که منحصر به ذات قدیم باری تعالی و خدای یکتا است واحدی را بر آن اطلاعی نیست حتی پیغمبران و امامان و جبرئیل و فرشتگان هم از آن خبر ندارند و مصلحت نیست که خدا به آنها بفهماند، و صریح آیات و روایاتی بر این مطلب دلالت دارد مانند:

1- (آیه 59 سوره انعام) و عنده مفتاح الغیب لایعلمها الا هو ((کلیدهای غیب نزد خداست جز او کسی از آنها آگاه نیست)).

2- (آیه 20 سوره یونس) انما الغیب لله ((غیب را تنها خدا می داند)).

3- (آیه 67 سوره نمل) قل لا یعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله ((بگو کسی در آسمانها و زمین غیب نداند جز خدا)).

4- روایاتی که بدین مضمون در سابق ذکر شد و این علم را بنام علم مخزون یا مکنون نامیدند، مانند روایات 367 و 373 و 653 و 656.

دوم- معلوماتی که از نظر نوع مردم پنهان و پوشیده است و تنها عده کمی از فراست و کیاست ذاتی دارند آن امور را می فهمند و از آینده خبر می دهند و همانطور هم واقع می شود، مانند پیش بینی های بعضی از علماء سیاست و اقتصاد و مرتاضین و تعبیر خوابهای ابن سیرین و تفرسات و داستانهای که از ایاس قاضی القضاة معروف قرن دوم در تاریخ مذکور است.

این قسم اگر چه از لحاظ لغت مشمول علم غیب باشد ولی از نظر قرآن و حدیث داخل در علم غیب نیست، زیرا غیب در لسان قرآن و حدیث آنست که ماغاب عن الخلق علمه و خفی مأخذه منهاج البراعه ج 8 ص 213

((علمش از مخلوق پوشیده و راه وصولش پنهان باشد، و لذا می بینم که ماده ((غیب)) در 58 مورد از قرآن و 69 مورد از نهج البلاغه ذکر شده و در هیچ موردی باین معنی استعمال نشده است.

سوم- اموری است که میان این دو قسم قرار دارد، و آن اموری است که نه مردم آنها را می دانند و نه مختص به خداست اینگونه امور را به مقداری که خدای تعالی صلاح بداند و در هر زمان و مکانی که حکمتش اقتضا کند، بملائکه و پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین اصلاح میدهد و مقدرش برای پیغمبران و ائمه چنانچه در حدیث 637 گذشت باندازه احتیاج بشر روی زمین است، زیرا خدا ایشان را برای راهنمایی بشر انتخاب فرموده و برای اینکه هر کس هر گونه سؤالی از امر دین و معارف و اخلاق و توحید و معاد از ایشان بنماید جواب گویند و احدی در روی زمین داناترا از ایشان نبوده و کلمه ((نمی دانم)) در قاموس زندگی آنها نبوده باشد.

خداوند حکیم هم وسیله و ابزار این مأموریت را در اختیار ایشان گذاشته است چنانچه جناب عزرائیل را که برای قبض ارواح معین فرموده، باید آجال و هنگام مردن مردم را در اختیار او گذارده و باو اطلاع دهد و همچنین فرشتگان دیگری را که برای هر کاری معین کرده، علم مربوط به آن کار را در اختیار ایشان خواهد گذاشت.

و خلاصه بهر کس معلوماتی طبق شئون و مأموریتش می دهد، اگر خواننده محترم در گفته ما درست دقت کند و اگر نفهمید از دانشمندان فهمیده پرسد می داند که هیچ منافاتی ندارد که امام علیه السلام تمام علوم گذشته و آینده را بداند و پنهان شدن کنیز را در اتاق نداند و ما می توانیم طبق فرمایش جناب مجلسی (ره) در وجه اول، کلام آنحضرت را بمعنی حقیقی و مطابقیش حمل نمائیم و به امام علیه السلام نسبت توریه و تجوز ندهیم و افتخار کنیم بچنین رهبرانی که واقع و حقیقت را بدون پرده می گویند تا مردم آنها را بشئون حقیقی خود بشناسند و درباره آنها غلو و مبالغه نکنند زیرا دلیلی نداریم که دانستن مخفی گاه کنیز از شئون امام و خارج از قوانین عادی و طبیعت بشری بوده و دانستن آن از طریق معجزه و خرق عادت برای امام لازم باشد، چون اگر بنای معجزه و خرق عادت می بود، امام در مسند خود می نشست و امر می فرمود تا کنیز در هر مکانی که هست بطرف او کشیده شود، چنانچه در موقعی که از پیغمبر معجزه خواستند و اثبات نبوت متوقف بر آن بود، بدرخت امر فرمود تا پیش آمد و نیز منافاتی ندارد که بگوئیم پیغمبر که علوم اولین و آخرین را داراست زمانی را که در جنگ احد سنگ دشمن بطرف دندان مبارکش می آمد نمی دانست زیرا اگر بنا بود در جنگها با علم غیب کار کند، یکنفر کشته نمی داد و از کفار هم یکنفر باقی نمی گذاشت و در نتیجه برای او شأن و مقامی نبود که با نیروی علم غیب بر دشمن پیروز شود، این است که قرآن کریم از قول او می فرماید (188 سوره 7) ((اگر من غیب می دانستم سود بسیاری می بردم و بدی به من نمی رسید)).

حاصل سخن آن که پیغمبر و امام علیهم السلام علم غیب و شهود و هر چه را که می دانند. علم ذاتی نیست، بلکه همه با عطاء و بخشش خدای تعالی است و خدا هم هر چه را صلاح بداند و مطابق شئون و مأموریت آنها باشد بایشان عنایت می کند تا برای رهبری بشر روی زمین آمادگی داشته باشند اما تفصیل جزئیات و مصادیق آنها و اینکه چگونه مطالبی را خدا به آنها الهام می کند و چگونه مطالبی را از آنها باز می گیرد و به خود اختصاص می دهد بر ما معلوم نیست و شاید بر خود آنها هم معلوم نباشد و الحمدلله رب العالمین.

اثمه علیه السلام هر گاه خواهند بدانند، بدانند

1- امام صادق علیه السلام فرمود: امام هرگاه خواهد بداند، بداند.

2- و فرمود: امام هر گاه خواهد بداند، بوی اعلام شود.

3- و فرمود: هر گاه امام بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را (به وسیله الهام یا روح القدس) به وی اعلام کند.

اثمه علیه السلام با اختیار خود می میرند و زمانش را می دانند

1- امام صادق علیه السلام فرمود: هر امامی که نداند چه به سرش می آید (از خیر و شر و بلا و عافیت) و به سوی چه می رود (از مرگ و شهادت) او حجت خدا بر خلقش نیست.

2- ابن بشار گوید: شیخی سنی از اهل قطیفهالرربع بغداد که از او روایت نقل می شد، به من گفت: من یکی از این خاندان (امامان شیعه) را که فضیلتش زبانزد مردم بود، دیدم که در فضیلت و عبادت مانند او هرگز ندیده بودم گفتم: او که بود و حالش را چگونه دیدی؟ گفت: در ایام زندانبانی سندی بن شاهک، ما را که هفتاد تن از آبرومندان و نیکوکاران نزد مردم بودیم، جمع کرد، و به حضور موسی بن جعفر علیهما السلام برد (زمانی که مسمومش کرد، و هنوز اثر زهر در بدن مبارکش هویدا نگشته بود) سندی به ما گفت: به این مرد نگاه کنید و ببینید: آیا نسبت به او پیشآمدی رخ داده است؟ زیرا مردم گمان می کنند که چنین شده و این سخن را بسیار می گویند، این است منزل و استراحتگاه او که در کمال وسعت و بدون سختی و فشار است، امیرالمؤمنین (هارون) نسبت باو سوء قصدی ندارد و فقط باین انتظار است که امیرالمؤمنین از سفر بر گردد و با او مناظره و مباحثه کند، او را می بیند که صحیح و سالم و از همه در وسعت است، شما از خود او پرسید.

شیخ سنی گوید: (منظره امام بقدری ما را جذب کرده بود که بسخن سندی توجهی نداشتیم) و هدفی جز دیدار او و نظر بفضل و هیئت جذاب او نداشتیم، لذا موسی بن جعفر علیهما السلام خودش فرمود: اما راجع به توسعه زندگی و مانند آن آنچه میگوید، چنانست که می گوید، ولی من بشما جمعیت خبر میدهم که در هفت دانه خرما بمن زهر داده اند و فردا رنگ من سبز می شود و پس فردا می میرم.

شیخ سنی گوید: من بسندی بن شاهک نگاه کردم، دیدم او مضطرب شد و مثل شاخه خرما می لرزید.

3- امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش نقل می فرماید که: در شب وفات علی بن الحسین علیهم السلام برایش شربت برده و گفت: ای پدر، این شربت را بنوش، او فرمود: پسر جان امشب من قبض روح می شوم و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در همین شب قبض روح شد. (یعنی در همین شب از لحاظ ماه و یا لحاظ هفته و در هر صورت اینقول خلاف مشهور است.)

4- حسن بن جهم گوید: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را شناخته بود و میدانست که در چه شبی و در چه مکانی کشته می شود، و چون نعره مرغابیان را در خانه شنید خودش فرمود: (((اینها نعره زنانی هستند که نوحه گرانی پشت سر دارند))) و چون ام کلثوم باو عرض کرد: (((کاش امشب در خانه نماز به خوانی و برای نماز جماعت دیگری را بفرستی))) از او پذیرفت و در آنش بدون اسلحه در وقت و آمد بود، در صورتی که می دانست ابن ملجم لعنه الله او را با شمشیر می کشد و اقدام بچنین کاری جایز نیست.

امام فرمود: آنچه گفتمی درست است ولی خودش اختیار فرمود که در آنشب مقدرات خدای عزوجل اجرا شود.

توضیح در باره کلمه (((خیر))) که در جمله اخیر روایت بیان شده است، مرحوم مجلسی (ره) دو نسخه بدل ذکر می کند: 1- حیر 2- حین. بنابر اول معنی جمله اینست:

ولی حضرت در آنشب فراموش کرد و غفلت نمود، تا مقدرات خدا اجرا شود. و بنابر نسخه دوم: ولی آنحضرت در آنشب معین شده بود، تا مقدرات خدای عزوجل اجرا شود. و خود مجلسی (ره) نسخه اول را قبول نمی کند زیرا مخالف با روایات دیگر است ولی نسخه دوم را واضحتر و روشنتر از همه می داند و سپس توضیح می دهد که:

اصل اشکال و اعتراض در اینجا اینست که: حفظ نفس بحکم عقل و شرع واجبست و جایز نیست که انسان خود را بهلاکت اندازد، پس چرا علی علیه السلام آنشب بمسجد رفت، آنگاه در مقام جواب می فرماید: و چه خوب می فرماید.

کسی که مقدرات خدا و علل اسباب آنها را نمی داند، می تواند از آنها دوزی و اجتناب ورزد و به اجتناب مکلف شود، اما کسی که بجمیع حوادث و پیش آمدها عالم است، چگونه ممکن است او را باجتناب و دوری از آن مکلف نمود. اگر چنین تکلیفی ممکن باشد، لازم آید که هیچ یک از مقدرات نسبت باو واقع نشود، پس امامان ما علیه السلام بجمیع حوادث و بلاهائی که بر آنها واقع می شود عالمند و تکلیف هم ندارند که طبق این علم عمل کنند و از آن بلاها اجتناب و دوری ورزند، چنانکه پیغمبر و امیر المؤمنین صلی الله علیهما منافقین را

می شناختند و از عقاید فاسد آنها آگاه بودند، ولی مکلف نمودند که از آنها دوی کنند و با آنها معاشرت و ازدواج نمایند یا آنها را بکشند و یا طرد کنند تا زمانی که عمل موجب قبل و طرد از آنها مشاهده نشود.

همچنین امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با آنکه می دانست که در ظاهر بر معاویه ظفر نمی کند و می دانست که معاویه پس از وی خلافت می کند، ولی از جنگیدن با او کوتاهی نفرمود، بلکه نهایت کوشش را بکار برد تا شهید گشت و خود آنحضرت خبر میداد که من کشته می شوم و پس از من معاویه بر شیعیانم تسلط پیدا می کند و همچنین امام حسین علیه السلام می دانست که اهل عراق با او پیمان شکنی می کنند و خود او با اولاد و اصحابش کشته می شود و بارها از این مطلب می داد خبر می داد ولی از جانب خداوند متعال مکلف نبود که به عراق نرود و جان خود را حفظ کند.

سپس مجلسی علیه الرحمه از محقق سدید مرحوم شیخ مفید قدس الله روحه نقل می کند که ایشان هم در جواب مسائل عکبریّه از این اشکال جواب داده اند که در مذهب ما این مطلب مورد اتفاق نیست که امام علیه السلام تمام حوادث و وقایعی که پیش آمد می کند با تفضیل و تشخیص می داند (چنانچه در حدیث 659 راجع به پنهان شدن کنیز امام صادق علیه السلام بیان کردیم) بلکه آنچه مورد اتفاق شیعه می باشد این است که: هر قضیه و حادثه ای که در روی زمین رخ دهد، امام علیه السلام حکم آن را می داند و سپس می گوید: و اگر هم روایتی باشد که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه قتل و شهادت خود را به تفضیل می دانست می گوئیم: آنحضرت مأمور بتسلیم و صبر بر شهادت بود، تا بدرجات بلندی که جز وسیله شهادت به آن نتوان رسید نائل آید، و سپس نسبت بامام حسن و امام حسین علیهما السلام نزدیک بهمین بیان را می فرماید و در حدیث 675 راجع باین مطلب توضیح بیشتری داده می شود.

آنگاه مرحوم مجلسی از علامه حلی طیب الله تربته پاسخ این اشکال را بهمین مضمون نقل می کند و خلاصه اش این است که تکلیف امام غیر از تکلیف ما می باشد و رواست که امام علیه السلام با آنکه می دانست در آنشب کشته می شود، جان خود را در راه خدا بذل کرده باشد، چنانچه بر سرباز جبهه جهاد لازمست پایداری ورزد اگر چه کشته شود.

آنچه بنظر ما می رسد: کلام این بزرگان در نهایت متانت و استحکامست و احتمالی را که شیخ مفید در باره علم امام فرمود، سزاوار است مورد دقت و مطالعه قرار گیرد، زیرا وقتی چنین عالم بزرگی احتمال عدم تعمیم علم امام را نسبت بتمام وقایع و حوادث بدهد، ما حق نداریم که دایه دلسوزتر از ما در شده و شمول علم امام را به تمام وقایع و حوادث مورد اتفاق شیعه بدانیم.

آنچه در اینجا مادر بچه مرده را می خنداند این است که: مترجم معاصر ما قلم بدست گرفته و به تمام این بزرگان و مایه های افتخار شیعه تاخت و تاز کرده است او می نویسد: چرا کلمات آنها بر اساس احتمالات و امکان

پی ریزی شده و علم قطعی در موضوع نداشته و روشن نبوده اند، چرا اصول مسلمة مذهب را انکار کرده و در برابر اجماع مدعی اجماع شده اند که اگر تحلیل و تجزیه شود نتیجه می دهد اجماع شیعه را بر نادانی امام نعوذ بالله و بالاخره این مترجم پر مدعی که کلام شیخ مفید را نفهمیده و در نتیجه چنان جسارت بزرگی بمفخر شیعه کرده است، همان جوابی را که ایشان و علامه حلی و مجلسی قدس الله اسرارهم بعبارات مختلف بیان فرموده اند، بتعبیر دیگری باتفصیلات زائد ذکر نموده است.

من نمی دانم اگر در اجماع شیعه مانند شیخ مفید و علامه نباشد. آن اجماع از چه اشخاصی ترکیب و تشکیل می شود و اما راجع باحتمالات و امکان، ما در مقدمه این کتاب توضیح مفصلی بیان کردیم.

5- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل بر شیعه غضب کرد، پس مرا مخیر ساخت که پا من و یا آنها فدا شویم، بخدا من با دادن جان خودم ایشان را حفظ کردم.

شرح - علامه مجلسی ره گوید: غضب خدا بر شیعه یا برای این بود که ایشان تقیه را از دست دادند و امامت آنحضرت را فاش کردند: پس خلیفه وقت هارون الرشید چاره ئی نداشت، جز اینکه یا شیعیان را تعقیب کند و بکشد و یا آنحضرت را زندانی و مسموم کند، و حضرتش سلامت شیعه را به قیمت جان خود خرید. یا آنکه علت غضب خدا این بود که شیعیان از آنحضرت اطاعت و انقیاد نکردند تا هارونیان بر آنها مسلط شدند، خدای تعالی آنحضرت را مخیر ساخت که یا جنگ کند و جماعتی از شیعه را بکشتن دهد و یا گوشه گیری کند و تن بزندان و شهادت دهد.

6- مسافر گوید؛ حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام بمن فرمود: ای مسافر در این کاریز ماهمانی هست؟ عرض کردم: آری قربانت گردم. فرمود: من دیشب رسول خدا را در خواب دیدم، فرمود: ای علی آنچه نزد ماست برای تو بهتر است (و این جمله خبر از وفات آنحضرت بود و موضوع ماهیان کاریز برای اینست که خواب دیدن پیغمبر نزد آنحضرت مشاهد و محسوس است مانند دیدن مسافر ماهیان را).

7- امام صادق علیه السلام فرمود: روزی که پدرم وفات کرد، من در حضورش بودم، درباره غسل و کفن و داخل کردن قبرش بمن سفارشائی می کرد. من گفتم: ای پدر: از آغاز بیماریت ترا مثل امروز نیکو حال ندیده ام، من نشانه مرگ بر شما نمی بینم، فرمود: پسر جان مگر نشنیدی که علی بن الحسین علیه السلام از پشت دیوار فریاد کرد: ای محمد بیا و بشتاب.

8- امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تعالی نصرت خود را بر امام حسین علیه السلام فرمود آورد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت (و نزدیک شد که او را بر کوفیان پیروزی دهد) سپس او را مخیر ساخت که او یا پیروزی و یا ملاقات خدا را انتخاب کند، آنحضرت ملاقات خدای تعالی را اختیار کرد.

ائمه عليهم السلام آنچه واقع شده و می شود میدانند و چیزی از ایشان نهان نیست

1- ضریس کناسی گوید: حمران عرض کرد قربانت گردم، پس بفرمائید: موضوع قیام علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین علیه السلام چگونه شد که ایشان برای یاری دین خدای عز ذکره خروج و قیام کردند و چه بلاها از طغیانگران سرکش دیدند و بالاخره هم بر ایشان غلبه کردند و امامان کشته و مغلوب شدند.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای حمران خدای تبارک و تعالی آن مصیبات را برای ایشان مقدر فرموده و از مرحله قضا و امضا و حتم گذرانیده و در اختیار خود آنها گذاشته بود و پس از آنکه خود آنها آن مصیبات را اختیار کردند، خدا هم آنها بمرحله اجرا گذاشت، پس علی و حسن و حسین علیه السلام با خبری که قبلا از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند و می دانستند، قیام کردند و هر کس از ما هم که سکوت کند، سکوتش از روی علم و بصیرت است:

ای حمران! اگر ایشان در زمان گرفتاری و غلبه طغیانگران از خدای عزوجل جدا بخواهند که سلطنت طغیانگران را زایل کند و دولتشان را نابود سازد، خدا اجابت می کند و آن گرفتاری را از ایشان برمی دارد و پس از آن سرآمدن مدت طغیانگران و نابودی سلطنتشان از پاره شدن و از هم پاشیدن یک گلوبند برشته کشیده زودتر انجام می گیرد.

ای حمران بلاهائی که به آنها میرسد، بواسطه گناهی که از آنها سر زده و یا برای عقوبت نافرمانی خدا نمی باشد، بلکه برای درجات و کرامتی است که خدا خواسته بدان نائل آیند، نسبت بایشان گمانهای دیگر مبر.

2- هشام بن حکم گوید: در منی از امام صادق علیه السلام پانصد مطلب از علم کلام پرسیدم و گفتم آنها (متکلمین) چنین و چنان می گویند، امام می فرمود: تو چنین و چنان بگو. (هشام از حاضر جوابی و تسلط آنحضرت بر مسائل علم کلام تعجب کرد، گوید) من گفتم: من می دانم که مسائل حلال و حرام در دست شماست و شما از همه مردم نسبت به آن داناترید ولی اینها علم کلامست؟! بمن فرمود: وای بر تو ای هشام خدای تبارک و تعالی برای خلقش حجتی مقرر نمی دارد که همه احتیاجات مردم نزد او نباشد (حجت خدا کسی است که از هر چه پرسند جواب گوید).

3- ابو حمزه گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: نه بخدا عالم هرگز جاهل نباشد (یعنی عالمی که خدا اطاعتش را بر مردم واجب کرده و او همان امامست) ممکن نیست چیزی را بداند و چیزی را نداند (او همه چیز می داند) سپس فرمود: خدا والاتر از آنست که فرمانبری از بنده ئی را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او نهان داشته است و باز فرمود: آنرا از او نهان نکند.

خدای عزوجل هر علمی که به پیغمبرش آموخت امر فرمود که به امیرالمؤمنین پیاموزد و او در علم وی شریکست

1- حمران گوید: امام صادق(علیه السلام) فرمود: جبرئیل (علیه السلام) دو انار برای پیغمبر صلی الله علیه و آله، آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را دو نیمه کرد، نیمی را هم خورد و نیمی را بعلی خوراند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم! می دانی این دو انار چه بود؟ گفت: نه، فرمود اما اولی نبوت بود که (مخصوص منست و) ترا از آن بهره جوئی نیست و اما دیگری علم و دانش بود که تو در آن با من شریک هستی.

من گفتم: چگونه علی در علم شریک پیغمبر بود؟ فرمود: خدا هیچ علمی را بمحمد صلی الله علیه و آله نیاموخت جز آنکه باو دستور داد که آنرا بعلی(علیه السلام) پیاموزد.

2- امام باقر(علیه السلام) فرمود: جبرئیل (علیه السلام) دو انار بهشتی آورد و هر دو را به آنحضرت داد، پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را از میان دو نیمه کرد، سپس نیمی را بعلی علیه السلام داد تا بخورد، آنگاه فرمود: ای علی! انار اولی را که من خوردم نبوت بود که ترا در آن بهره ئی نیست و دیگری علم و دانش بود که تو با من در آن شریک هستی.

3- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر(علیه السلام) می فرمود: جبرئیل برای محمد صلی الله علیه و آله دو انار بهشتی آورد، علی علیه السلام او را ملاقات کرد و گفت: این دو انار که در دست داری چیست؟ گفت اما این یکی نبوت است که تو از آن بهره ئی نداری و اما این یکی علمست، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را دو نیمه کرد، نیمی را بعلی داد و نیمی را خود گرفت، سپس فرمود: در این تو با من شریک هستی و من با تو.

پس امام باقر(علیه السلام) فرمود: بخدا که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنچه خدایش تعلیم داد حرفی نیاموخت جز آنکه آنرا بعلی تعلیم داد، سپس آن علم بمان رسید، آنگاه دست بر سینه خود نهاد.

پایان خلاصه جلد اول اصول شریف کافی

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

